

فلسفۂ أصول اسلامى

از

حضرت ميرزا غلام احمد قاديانى

امام مہدی و مسیح موعود

عليه الصلوة والسلام

سازمان انتشارات بين المللى اسلام

Phalsife Usule Islami
Persian Translation of
Islami Usool ki Philosophy (Urdu)
By: Hazrat Mirza Ghulam Ahmad (on whom be peace)
The Promised Messiah and Mahdi^{as}
Founder of the Ahmadiyya Muslim Jama'at

فلسفہ اصول اسلامی

ترجمہ فارسی کتاب اردو: اسلامی اصول کی فلاسفی
از حضرت میرزا غلام احمد قادیانی، امام مہدی و مسیح موعود علیہ الصلوٰۃ والسلام
مؤسس جماعت اسلامی احمدیہ

مترجم از زبان اردو به فارسی: دکتر کاشف علی
چاپ اول کتاب اردو: قادیان، ہند، ۱۹۰۵ م
چاپ ترجمہ فعلی: بریتانیا ۲۰۲۲ م

© Islam International Publications Ltd.

ناشر:

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

Guildford Road, Unit 3, Bourne Mill Business Park
Farnham, Surrey GU9 9PS United Kingdom

محل چاپ در بریتانیا
انتشارات رقیم

برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

www.alislam.org

Cover design: Usman Nasir Choudhary

ISBN: 978-1-84880-176-9

10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

فهرست مطالب

- معرفی کوتاه مؤلف ----- خ
- درباره کتاب ----- ذ
- تصویر روی جلد چاپ اول ----- ش
- ترجمه نخستین برگه چاپ اول ----- ص
- اسلام ----- ۱
- طرح ادعا و دلیل آن از کتاب الهامی الزامی است ----- ۱
- پاسخ به سؤال اول ----- ۲
- سه نوع حالت انسانی ----- ۳
- «۱» نفس اماره ----- ۳
- «۲» نفس لوّامه ----- ۴
- «۳» نفس مطمئنّه ----- ۶
- مخلوق بودن روح ----- ۱۸
- آفرینش دوّم روح ----- ۱۹
- پیشرفت تدریجی انسان ----- ۲۰
- حقیقت اسلام ----- ۲۱
- تفاوت بین حالات طبعی و اخلاقی ----- ۲۳
- رد عقیده منع کشتار جانداران ----- ۲۴
- سه راه اصلاح ----- ۲۶

۲۷	اصلاح
۲۹	هدف اصلی تعلیم قرآن اصلاحات سه گانه است
۳۰	حالات طبیعی با تعدیل، اخلاق میگردند
۳۲	اخلاق حقیقی
۳۴	خَلْق و خُلُق
۳۶	نخستین اصلاح یعنی اصلاح حالات طبیعی
۴۴	تحریم خنزیر
۴۶	حالات اخلاقی انسان
۴۷	اخلاقی مربوط به ترک شر
۵۲	پنج علاج برای پاکدامنی
۶۶	اقسام خیر رسانی
۷۸	شجاعت حقیقی
۸۱	راستگویی
۸۴	صبر
۸۶	همدردی با خلق
۸۷	جستجوی یک موجود برتر
۹۳	حکمت ظهور پیامبر اسلام از سرزمین اعراب
۹۴	احسان قرآن کریم بر دنیا

- ۹۶-----دلایلی بر هستی خدای تعالی
- ۱۰۱-----صفات باری تعالی
- ۱۱۱-----حالات روحانی
- ۱۱۶-----یک دعای عزیز
- ۱۲۴-----حقیقت شربت کافور و زنجبیل
- ۱۲۶-----تاثیر زنجبیل
- ۱۳۶-----وسیله برقراری تعلق و رابطه کامل روحانی با خدا
- ۱۴۲-----پس از مرگ، انسان چه حالتی خواهد داشت؟
- ۱۴۸-----سه معرفت قرآن در خصوص عالم معاد
- ۱۴۸-----نخستین نکته معرفت
- ۱۵۰-----سه نوع علم
- ۱۵۱-----سه عالم
- ۱۶۰-----دومین نکته معرفت
- ۱۶۵-----سومین نکته معرفت
- ۱۷۲-----وسایل رسیدن به هدف زندگی انسان
- تاثیر شریعت در عمل انسان هم در حین حیات و هم پس از مرگ
چییست؟-----
- ۱۸۱-----
- ۱۸۵-----فلسفه سوگندهای خداوند متعال به چیزهای مختلف
- ۱۹۸-----حقیقت فطرت انسانی

- منظور از الهام چیست؟-----۲۰۳
- خصوصیت اسلام-----۲۰۸
- مشرف بودن سخنران از مکالمه و مخاطبه الهی-----۲۰۹
- وسیله علم کامل الهام خدا است-----۲۱۱
- دو قسمت از حیات حضرت پیامبر اسلام ﷺ-----۲۱۷
- هدف از جنگ‌های آن حضرت ﷺ-----۲۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفی کوتاه مؤلف

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در ۲۴ بهمن ۱۲۱۳ برابر با ۱۳ فوریه ۱۸۳۵ در روستایی به نام قادیان در استان پنجاب هند به دنیا آمدند. ایشان از کودکی علاقه خاصی به عبادت و ذکر الهی داشتند و غالب اوقات خود را صرف تلاوت قرآن کریم و مطالعه آثار مذاهب دیگر می کردند، اما با رسیدن به سن رشد مشاهده نمودند که اسلام از هر طرف مورد حمله قرار گرفته و بخت مسلمانان رو به زوال است. بنابراین، طبق دستور خداوند متعال مسئولیت دفاع از اسلام و آشکار ساختن زیبایی دین مبین اسلام را به عهده گرفتند و در آثار، سخنرانی‌ها و مناظراتشان با براهین قاطع و روشن ثابت کردند که اسلام تنها دینی است که انسان را به خداوند متعال پیوند می دهد. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام، بنا بر وحی الهی، اعلام فرمودند که نصّ قرآن کریم ثابت می کند که حضرت عیسی علیه السلام وفات یافته است و ایشان همان مسیح موعود و امام مهدی هستند که مسیحیان و مسلمانان انتظارش را می کشند. ایشان همچنین اعلام فرمودند که تمام پیشگویی‌هایی که در کتابهای مقدس ادیان جهان، راجع به ظهور "امام

مهدی“ ثبت شده است، در وجود ایشان محقق است. حضرت میرزا غلام احمد علیه السلام در سال ۱۸۸۹م جماعتی به نام ”جماعت اسلامی احمدیه“ تاسیس کردند و به صراحت بیان فرمودند که طبق بشارت سرور کائنات، خاتم النبیین، صلی الله علیه و آله و سلم، پیامشان با صلح و آشتی گسترش خواهد یافت. اما، در واکنش به پیام محبت ایشان، پرخاشگری و خشونت از جانب همه ادیان و فرقه‌ها به اوج رسید که این رویه تعصب و پرخاشگری، هنوز هم جریان دارد. حضرت میرزا غلام احمد در سال ۱۹۰۸م دار فانی را وداع گفتند و به سوی معبود حقیقی خویش شتافتند. پس از وفات آن حضرت، مطابق پیشگویی حضرت سید کائنات، فخر الرسل و خاتم الانبیاء ﷺ، نظام خلافت شروع گشت و اکنون، ماموریت و اهداف آن حضرت، توسط خلفای ایشان انجام می‌شود. در حال حاضر، جماعت اسلامی احمدیه در ۲۱۶ کشور، به رهبری سیدنا حضرت میرزا مسرور احمد - پنجمین خلیفه امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام - برقرار است، و خلیفه وقت با تمام وجود تلاش می‌کند اسلام حقیقی را در سراسر جهان گسترش دهد.

درباره کتاب

یک هندو به نام سوامی سادهو شوگن چندر از ۲۶ تا ۲۹ دسامبر ۱۸۹۶م همایشی با عنوان /ادیان جهان برگزار کرد و در آن از نمایندگان ادیان جهان دعوت نمود که به پنج سؤال زیر با استناد به کتب الهامی خویش پاسخ دهند:

- حالات طبیعی، اخلاقی و روحانی انسان کدامند؟
- ماهیت زندگی بعد از مرگ چگونه است؟
- هدف اصلی از وجود انسان چیست و چگونه می‌توان به آن رسید؟
- تاثیر شریعت در دنیا و آخرت چیست؟
- وسایل کسب علم و معرفت کدامند؟

هدف از همایش این بود که نیکی ادیان بر جهانیان ظاهر شود و ۹ نماینده از ادیان مختلف، مقالات خویش را در پاسخ به این سؤالات قرائت نمایند. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی نیز از طرف مسلمانان، علاوه بر برخی علمای دیگر مقاله‌ای نوشتند که آن را یکی از مریدانشان، حضرت مولوی عبدالکریم سیالکوتی، در این همایش قرائت نمود. حضرت میرزا غلام احمد با بیان معارف

قرآنی در آن مقاله، عظمت، حقانیت و برتری دین اسلام را بر تمام ادیان دیگر جهان به اثبات رساندند.

گفتنی است که خداوند متعال به نویسنده مقاله، قبل از قرائت شدن آن در جمع مردم، مژده داد که مقاله وی از تمامی مقالات دیگر برتر خواهد بود و آن حضرت نیز این مژده را در یک اعلامیه قبل از برگزاری همایش منتشر کردند. هنگامی که مقاله قرائت شد، آنقدر مورد پسند مردم قرار گرفت که مدیران همایش به اصرار مردم یک روز را به همایش اضافه کردند تا قرائت مقاله به پایان برسد. در نتیجه، همایش به جای سه روز، چهار روز برگزار شد. مطبوعات نیز برتری این مقاله را اعلام نمودند.

در پایان از آقای دکتر کاشف علی تشکر می‌کنم که توفیق برگرداندن این کتاب ارزشمندی به فارسی را هم در کارنامه خود اضافه کرد، و همچنین از آقای دکتر منوچهر نادری و آقای دکتر محمد نعمان و آقای دکتر عذب فرات و آقای حافظ اخلاق احمد و آقای ملک حماد احمد طاهر نیز سپاسگزارم که آن را ویرایش و بازبینی نمودند. آقای دکتر کاشف علی کار صفحه‌آرایی و ویرایش فنی این کتاب را نیز انجام داده است.

همین‌طور از آقای دکتر یاسر شهزاد احمد (مسئول بخش فارسی) هم تشکر می‌نمایم که نظارت بر ترجمه این کتاب را به عهده داشت. جزاکم الله احسن الجزا

والسلام

خاکسار

جميل الرحمن رفیق

وکیل‌التصنیف تحریک جدید ربوه

۱۵ تیر ۱۴۰۰

تصویر روی جلد چاپ اول

ٹائٹل بار اول

اسلامی اصول کی فلاسفی

یا
اسلام اور اسکی حقیقت

یعنی تقریر حضرت محمدؐ میرزا غلام احمد صاحب
مسیح موعود و مہدی موعود علیہ الصلوٰۃ والسلام جنکو
سالہ نذر عظیم منگوشو لائبریری مولانا مولوی عبدالکیم صاحب
پڑھ کر سنایا + اور اس میں حکیم اللہ حضرت مولانا نور الدین صاحب
کی تقریریں اور حضرت پیر ناصر نواب صاحب کی نظم بھی شامل کی ہیں
جو انھوں نے جلد مذکور میں منائیں

مطبع ضیاء الاسلام قادیان دارالامان میں مولوی حکیم
فضل الدین صاحب کے اہتمام سے چھپکر شائع ہوئی

ترجمه نخستین برگه چاپ اول

فلسفه اصول اسلامی

یا

اسلام و حقیقت آن

سخنرانی حضرت حجة الله میرزا غلام احمد مسیح موعود و مهدی معهود علیه الصلوة والسلام است که در همایش ادیان بزرگ مهوتسو لاهور مولانا مولوی عبدالکریم قرائت کرد. و در آن سخنرانی‌های حکیم امت حضرت مولانا نور الدین و منظومه حضرت میر ناصر نواب نیز ضمیمه شده است که آنها در همایش مزبور قرائت کردند.

این سخنرانی از چاپخانه ضیاء الاسلام قادیان دارالامان به همت مولوی حکیم فضل الدین به چاپ رسیده و توزیع گشت.

تیراژ ۴۰۰

قیمت ۴.

ژوئیه ۱۹۰۵

اسلام

مقاله عالیجناب حضرت میرزا غلام احمد رئیس قادیان که مولانا عبدالکریم در همایش مذاهب اعظم دهرم مهوتسو در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۸۹۶م در لاهور قرائت کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم
نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

طرح ادعا و دلیل آن از کتاب الهامی الزامی است

امروز در این اجتماع خجسته که هدف آن این است که افراد دعوت شده، با پاسخ به سؤالات مطروحه خوبی‌های دینشان را بیان کنند، من خوبی‌های اسلام را بیان خواهم کرد، و پیش از شروع موضوع لازم می‌دانم که بگویم اینجانب اهتمام داشته‌ام که فقط مطلبی را بیان کنم که از قرآن شریف، یعنی کلام پاک خداوند باشد. زیرا، به نظرم بسیار ضروری است که هر کسی که معتقد به کتابی است و کتاب خود را ربّانی می‌پندارد، به هر سؤالی فقط با استناد به کتاب خود پاسخ دهد و اختیار وکالت خود را آن قدر نگستراند که گویی دارد کتاب جدیدی می‌نویسد. پس، چون امروز وظیفه به اثبات رساندن خوبی‌های قرآن و به نمایش گذاشتن کمالات آن به عهده ما است لذا شایسته است که در

هیچ موردی از بیان خود قرآن بیرون نرویم و هر یک از اهداف قرآن را با تعیین و تصریح و عطف آیات آن به قلم آوریم تا مقایسه برای حضار آسان گردد. به این دلیل که قرار است هر معتقد به کتابی، ملزم به استناد به کتاب الهی خویش باشد و سخنان همان کتاب را نقل کند، از بیان احادیث خودداری می‌کنم. چرا که، احادیث صحیح، همه از قرآن شریف برگرفته شده‌اند. قرآن همان کتاب کاملی است که تمام کتاب‌ها بر آن ختم می‌شود. خلاصه، امروز، روزِ ظهورِ شأن و عظمت قرآن شریف است. از خداوند متعال می‌خواهم که در این کار یاورم باشد. آمین.

پاسخ به سؤال اول

[حالات طبیعی و اخلاقی و روحانی انسان کدامند؟]

حضار گرامی! بعضی از عبارتهای بخش مقدمه در صفحات ابتدایی، ممکن است به ظاهر بی‌ربط به نظر برسند. اما، اول فهم آنها برای درکِ درستِ پاسخِ سؤالات، بسیار ضروری است. لذا، برای شفافیت موضوع عبارتهای زیر را به عنوان پیشگفتار نوشته‌ام تا درک اصل مطلب آسان شود.

سه نوع حالت انسانی

گفتنی است که سؤال اول درباره حالات طبیعی، اخلاقی و روحانی انسان است و در این راستا باید بدانید که کلام پاک خداوند متعال، قرآن مجید، این سه حالت را این گونه تقسیم کرده است که برای هر سه حالت، یک مبدأ جداگانه یا به عبارتی دیگر سه سرچشمه قرار داده است که این حالات بطور جداگانه از آنها به وجود می آیند.

«۱» نفس اماره

قرآن مجید نخستین سرچشمه را که مصدر و منبع تمامی حالت های طبیعی است، نفس اماره نامگذاری نموده است چنانکه می فرماید:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ^۱

یعنی: نفس اماره انسان را به سوی بدی که ضد کمال و برعکس حالات اخلاقی اوست، متمایل می سازد و به راه های نادرست و ناپسند سوق می دهد. خلاصه اینکه، میل به سوی بی-اعتدالی و بدی، حالتی از حالات انسان است که قبل از حالت اخلاقی، به طور طبیعی بر انسان مستولی می شود. این حالت در

^۱ یوسف: ۵۴

زمانی طبیعی نامیده می‌شود که انسان با عقل و معرفت گام بر ندارد و مانند چهارپایان در امور خوردن، نوشیدن، خوابیدن، بیدار شدن، بروز عصبانیت و جوش زدن و غیره، پیرو جذبات و احساسات فطری خود شود. اما، وقتی انسان با عقل و معرفت بر حالات فطری خود فائق آید و اعتدال مطلوب پیشه کند، نام این حالت، دیگر حالت طبیعی و فطری نخواهد بود، بلکه مبدل به حالتی اخلاقی و روحانی می‌گردد که متعاقباً ذکر خواهیم کرد.

«۲» نفس لوآمه

در قرآن مجید، سرچشمه دوم که دلالت بر حالات اخلاقی می‌کند، نفس لوآمه است. چنانکه خدای تعالی در قرآن شریف می‌فرماید:

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ^۱

یعنی: به آن نفسی سوگند می‌خورم که در هر بی‌اعتدالی و کار بد، خودش را ملامت می‌کند. این نفس لوآمه، دومین سرچشمه حالات انسانی است و حالات اخلاقی از آن پدیدار می‌شوند. در این مرحله، انسان از جنبنندگان دیگر متمایز می‌گردد. در آیه بالا سوگند خوردن به نفس لوآمه به دلیل گرامی داشتن آن است؛

^۱ قیامت: ۳

گویی در این آیه، انسان به سبب ارتقا از درجه نفس اماره به درجه نفس لوّامه، در درگاه خداوند متعال، سزاوار عزّت و تکریم می‌گردد. علّت نامگذاری این مرحله به نفس لوّامه آن است که در این مرحله، نفس، انسان را نسبت به بدی ملامت و سرزنش می‌کند و راضی نمی‌شود که جهت تأمین احتیاجات طبع خود، مانند شتر بی‌مه‌ار باشد و همچون چهارپایان زندگی کند؛ بلکه می‌خواهد که وضعیتش بهتر شود و اخلاق خوب پیشه کند و در همه امور زندگی هیچ بی‌اعتدالی از خود بروز ندهد، و احساسات و خواسته‌های فطری خود را بعد از به کارگیری عقل نشان دهد. پس، چون این نفس نسبت به کار بد ملامت می‌کند، به همین خاطر نامش نفس لوّامه، یعنی بسیار ملامتگر است. اگرچه نفس لوّامه احساسات طبعی خود را دوست ندارد و ملامت می‌کند، اما به طور کامل هم قادر به انجام نیکی‌ها نیست و گاهی احساسات فطری بر او غلبه می‌کنند و پس از لغزش، سقوط می‌کند؛ به عبارت دیگر، نفس لوّامه مانند کودک ناتوانی است که نمی‌خواهد بیفتد، اما به علّت ضعف خود، زمین می‌خورد و سپس، بر این ضعف خود، نادم و شرم‌منده می‌شود. خلاصه اینکه، نفس لوّامه آن حالت اخلاقی نفس است که نفس، اخلاق فاضله را در خود ذخیره کند و از سرکشی بیزاری جوید، اما توان غلبه کامل بر بدی‌ها را هم نداشته باشد.

«۳» نفس مطمئنه

سرچشمه سوّمی هم وجود دارد که باید آن را مبدأ حالات روحانی دانست و قرآن مجید آن را نفس مطمئنه خوانده است. خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^۱

یعنی: ای نفس آرام‌یافته با خدا، به سوی خدای خود بازگرد، درحالی که تو از او و او از تو راضی است، و در سلک بندگانم در آی و وارد بهشتم شو. این همان مرتبه‌ای است که در آن نفس، از تمامی ضعف‌ها نجات می‌یابد و مملو از قوای روحانی می‌گردد، و چنان محکم به خداوند متعال پیوند می‌یابد که بدون او نمی‌تواند زنده بماند و مانند سیلی که با سرعت زیاد از جایی فراز به پایین جریان دارد و تمام موانع سر راه خود را متلاشی می‌سازد، به سوی خدا حرکت می‌کند. در این فرمان خداوند متعال، یعنی «ای نفسی که با خداوند متعال آرام یافته‌ای، به سوی او بازگرد» به همین نکته اشاره شده است. پس، او در وجود خود در همین زندگی - نه پس از مرگ - یک تغییر عظیم‌الشانی ایجاد می‌کند

^۱ فجر: ۲۸ الی ۳۰

و در همین دنیا - نه جایی دیگر - به بهشت نائل می‌شود، همان - طور که در این آیه آمده است تو به سوی ربّ خود، یعنی پروردگار خویش بازگرد. یعنی، خداوند متعال او را می‌پرورد و عشق و محبت خداوند متعال غذای او می‌شود و او، چون از همین چشمه زندگی بخش آب می‌نوشد، از مرگ نجات می‌یابد. چنانکه خداوند متعال در جایی دیگر در قرآن مجید می‌فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا^۱

یعنی: کسی که نفس خود را از احساسات زمینی منزّه ساخت، از هلاکت نجات یافت. اما، کسی که در احساسات زمینی که همانا احساسات طبیعی است، غوطه‌ور شد، از زندگی ناامید گشت.

خلاصه، می‌توان این سه حالت را به عبارتی حالات طبیعی، اخلاقی و روحانی خواند. نیازهای فطری به هنگام افراط و تفریط، بسیار خطرناک می‌گردد و گاهی اوقات موجب از بین رفتن اخلاق و روحانیت می‌شود. به همین دلیل، قرآن شریف نام این حالت را نفس اماره نهاده است. اگر سؤال شود: قرآن مجید بر حالات طبیعی انسان چه تاثیری دارد و چه آموزه‌هایی به آنها نسبت می‌دهد و عملاً تا چه حد اجازه می‌دهد که این حالات در انسان

^۱ شمس: ۱۰، ۱۱

باقی بمانند؟ در پاسخ می‌گوییم: طبق رهنمودهای قرآن مجید، حالات طبیعی انسان، ارتباط تنگاتنگی با حالات اخلاقی و روحانی او دارند؛ این تا حدی است که شیوه خوردن و نوشیدن انسان هم بر حالات اخلاقی و روحانی او تاثیر می‌گذارد. اگر حالات طبعی و فطری انسان طبق رهنمودهای شرع اسلام به کار برده شوند، همانند چیزی که در معدن نمک تبدیل به نمک می‌گردد، تمامی این حالات هم به اخلاق تبدیل می‌شوند و بر روحانیت تاثیر عمیقی می‌گذارند. به همین علت، قرآن مجید در تمامی عبادات به رعایت پاکی درونی، خشوع و خضوع، پاکیزگی جسمانی و آداب بدنی و تعدیل جسمانی توجه بسیار نموده است. با تفکر و تعقل در این مطلب، می‌توان به طور کامل این فلسفه را ثابت کرد که اوضاع و شرایط جسمانی، روح را به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهند. هر روز مشاهده می‌کنیم که کارهای فطری ما اگرچه به ظاهر جسمانی می‌باشند، اما به طور حتم بر حالات روحانی ما تاثیر می‌گذارند. مثلاً، هنگامی که با تکلف و تصنع گریه می‌کنیم و اشک می‌ریزیم، آن اشک‌ها یکباره باعث می‌شوند که جرقه‌ای در دل ایجاد شود و دل متأثر و غمگین گردد. همچنین، وقتی با تکلف و تصنع بخندیم، در دل هم نشاط و شادی پدید می‌آید. همچنین، می‌بینیم که سجده جسمانی، در روح حالت فروتنی و عجز به وجود می‌آورد، و در مقابل نیز تجربه می‌کنیم که وقتی

گردن را بالا می کشیم و خرامیده راه می رویم، این روش راه رفتن، در ما نوعی تکبر و خودبینی ایجاد می کند. از این مثال ها کاملاً روشن می شود که اوضاع جسمانی بر حالات روحانی تاثیر می گذارند.

تجربه نیز نشان می دهد که غذاهای گوناگون، کاملاً بر قوای مغزی و قلبی ما تاثیر می گذارند. مثلاً، با کمی دقت بیشتر می توانیم مشاهده کنیم، کسانی که هرگز گوشت نمی خورند رفته رفته از میزان شجاعتشان کاسته می شود و بی نهایت ترسو و بزدل می گردند و یک قوه با ارزش خدادادی را از دست می دهند. گواهی قانون طبیعت خداوند متعال بر این موضوع، این است که هیچ کدام از چهارپایان علفخوار، شجاعت جانور گوشتخوار را ندارد؛ در پرندگان نیز همین امر را می توان مشاهده کرد. بنابراین، هیچ شکی نیست که غذا بر اخلاق تاثیر می گذارد. خلق بردباری و تواضع در کسانی که شب و روز در خوردن گوشت افراط می کنند و از سبزیجات کمتر استفاده می کنند، کم می شود. اما، کسانی که میانه رو باشند، دارای هر دو خلق هستند. به همین خاطر، خداوند متعال در کتاب خویش می فرماید:

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۱

^۱ اعراف: ۳۲

یعنی: همه چیز بخورید، ولی افراط نکنید تا حالت اخلاقی، از تاثیر بد آن مصون بماند و به سلامتی آدم نیز ضرری نرسد. گاهی روح هم بر جسم تاثیر می‌گذارد، همان‌طور که افعال و اعمال جسمانی بر روح اثر می‌گذارند. کسی که غمگین شود چشمانش پر از اشک می‌شود و کسی که خوشحال باشد، لبخند می‌زند. تمامی رفتارهایمان، اعمّ از خوردن، نوشیدن، خواب، بیداری، سکون، حرکت، شنا و غیره، قطعاً بر حالات معنوی مان تاثیر می‌گذارند. ساخت جسمی ما با روح مان ارتباط خاصی دارد. با ضربه زدن به مغز، قوه حافظه فوراً از بین می‌رود و همین‌طور، در اثر آسیب رسیدن به بخش دیگر بدن، هوش و حواس از کار می‌افتد. بیماری وبا هم به سرعت بر جسم و دل اثر می‌گذارد و به سبب آن، در نظام درونی بدن که تمام نظام اخلاقی به آن بستگی دارد، تا حدی اختلال ایجاد می‌شود که انسان دیوانه می‌شود و در ظرف چند دقیقه می‌میرد. خلاصه، صدمات جسمی هم، منظره‌های عجیبی ایجاد می‌کنند. به این ترتیب، رابطه عجیب روح و جسم را می‌توان اثبات کرد. البته افشای این راز کار انسان نیست. نکته تعجب‌برانگیز که با دقت و تعمق معلوم می‌شود این است که مادر روح، همین جسم است. روح هیچگاه از بالا به پایین در شکم زنان حامله نمی‌آید، بلکه نوری است که در نطفه، مخفی است و با فرایند رشد جسم، درخشنده‌تر می‌گردد. قرآن به ما می‌گوید که

روح در قالبی ایجاد می‌شود که در رحم مادر، در اثر نطفه، صورت می‌گیرد. چنانکه خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۱

یعنی ما، این جسمی را که در رحم مادر درست شد، بار دیگر به شکلی دیگر می‌آفرینیم که موسوم به روح است و آن را آشکار می‌سازیم. خداوند متعال، صاحب برکات بسیار زیاد و خالق بی-همتا است.

علاوه بر این، خداوند متعال فرمود که ما از همین جسم، آفرینش دیگری را هم نشان می‌دهیم که سرّی عمیق و آشکار کننده حقیقت روح است و به تعلق محکمی اشاره می‌کند که بین روح و جسم وجود دارد. این نکته به ما می‌آموزد که اگر تمام اعمال و اقوال انسان، برای خداوند متعال و در راه او باشند، در آنها نیز همان فلسفه الهی هویدا می‌شود که در ارتباط با آفرینش روح از نطفه ذکر شد؛ یعنی، همان‌طور که روحی در نطفه نهفته است، در اعمال مخلصانه نیز، روحی مخفی است و هر چقدر قالب اعمال درست‌تر باشد، روح نیز درخشان‌تر می‌شود. هنگامی که قالب به طور کامل درست می‌شود، روح نیز به یکباره با تجلی

^۱ مومنون: ۱۵

کامل خود می‌درخشد و به عنوان روح، وجود خود را نمایان می‌سازد، و حرکتِ صریحِ زندگی شروع می‌گردد. به همین خاطر، وقتی که قالب کامل اعمال درست می‌شود، فوراً چیزی از درون، مانند برق شروع به درخشیدن می‌کند، و این زمانی است که خداوند متعال در مورد آن در قرآن کریم به طریق مثال می‌فرماید:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱

یعنی: هرگاه قالب آن را درست کردم و همهٔ مظاهر تجلیات را آفریدم و روح خود را در آن دمیدم، همهٔ شما برای او سجده‌کنان بر زمین بیفتید. آیه به این نکته اشاره دارد که وقتی قالب کامل اعمال درست می‌شود، آن هنگام، در آن قالب، روحی متجلی می‌شود که خدای متعال آن را به ذات خود نسبت می‌دهد. چرا که، آن قالب پس از مرگ صورت می‌گیرد. لذا، نور الهی که قبلاً تار بود، به یکباره شعله‌ور می‌شود و با مشاهدهٔ این شأنِ خداوند متعال، واجب می‌شود که همه سجده کنند و به سوی او کشیده شوند. بنابراین، همه با مشاهدهٔ آن نور سجده می‌کنند و طبعاً به سوی آن جذب می‌شوند، الا ابلیس که تاریکی را دوست دارد.

بیان یک نکته در اینجا خالی از فایده نیست. کودکی که در رحم مادر متولد می‌شود، بعد از چهار ماه و ده روز، شروع به حرکت می‌کند. این مدت، تقریباً نصف زمانی است که بچه در خلوت‌گاه رحم مادر می‌ماند. جنین، یعنی بچه‌ای که در رحم می‌باشد، در ماه چهارم، نشانه زندگی خود را آشکار می‌کند و از وضعیت نباتی به وضعیت حیوانی می‌رود و در تولد روحانی او نیز همین قانون یافت می‌شود. یعنی، همان‌طور که جنین تقریباً بعد از سپری کردن نصف زمان زندگی خود در خلوتگاه رحم، آثار حیات خود را نشان می‌دهد و جلوه کاملتر زندگی خود را به نمایش می‌گذارد، همین روش برای زندگی معنوی او نیز مقدر است. عمر انسان، اگر سالم و خالی از اختلالات و عاری از پریشانی حواس باشد، معمولاً بالغ بر هشتاد سال است. نصف هشتاد، چهل است که شبیه عدد چهار است؛ یعنی شبیه آن چهار ماهی است که بعد از آن، بچه در رحم مادر خود، روح حیات را دریافت می‌کند. بنابراین، تجربه نشان می‌دهد وقتی انسان نیمه خوب زندگی خود، یعنی چهل سال را که شبیه چهار ماه اول رحم است، سپری می‌کند یا به آن نزدیک می‌شود، اگر در وجودش ماده روح صداقت وجود داشته باشد، روح، آن آثار را نمایان می‌کند و به حرکت در می‌آید.

این امر بر هیچ کسی پوشیده نیست که قبل از چهل سالگی، ظلمت و تاریکی بر اغلب مردم غلبه دارد. هفت یا هشت سال اول زندگی انسان، در عهد طفولیت می‌گذرد؛ تا ۲۵ یا ۲۶ سال هم، یا درگیر تحصیلات است و یا اینکه این دوره از عمرش در لهو و لعب تلف می‌شود. بعد از آن هم به علت ازدواج و اختیار همسر و صاحب فرزند شدن، طبعاً تمایلات دنیوی در او غلبه می‌یابد و برای تحصیل مال و مقام و ترقی دنیوی، خواسته‌ها و آرزوهای متعددی در او ایجاد می‌شوند و برای تأمین لذت‌های خویش، افراط هم می‌کند. اگر او به سوی خداوند متعال هم رجوع کند، در آن هم تا حدودی آرزوهای دنیوی آمیخته است. اگر دعا کند، اغلب دعاهایش به خاطر امور دنیوی است و اگر گریه کند، گریه او هم آمیخته به اغراض دنیوی است و به آخرت ایمان بسیار سست و ضعیفی دارد. اگر یقین و اثق هم داشته باشد، باز فکر می‌کند که تا مرگ هنوز فاصله زیادی وجود دارد. او مانند سیلی طغیان‌گر است که زمین‌های دور و نزدیک را از بین می‌برد و طوفان احساسات نفسانی‌اش، زندگی او را به خطرات بزرگ می‌اندازد. او در این برهه زمانی عمر خود، نه تنها امور بسیار ظریف و حساس معاد را رعایت نمی‌کند، بلکه به امور دینی می‌خندد و آنها را به باد تمسخر می‌گیرد و منطق خشک و فلسفه بیهوده خود را ابراز می‌نماید. آری، اگر آدم، پاک‌سرشت باشد و خدا را

قبول هم داشته باشد، وی حضرت حق را با صدق دل و وفای عمل قبول ندارد، بلکه فقط به شرط موفقیت‌های خویش قبول دارد. اگر به اهداف دنیوی خود برسد، به خدا گرایش پیدا می‌کند و اگر نرسد به سوی شیطان می‌شتابد.

خلاصه، در جوانی، وضع انسان بسیار حساس است، و اگر عنایت و کمک خداوند متعال شامل حال نباشد، در قعر جهنم می‌افتد. حقیقت این است که همین دوره جوانی عمر، اصل و سرچشمه تمام فسادها است. در بخشی از همین عمر، انسان مبتلا به بیماری‌های جسمی می‌شود و غم و ناراحتی خجالت‌آوری را برای خود به بار می‌آورد. گاهی اوقات به علت اشتباهاتش در این مقطع خام عمر، از خدای صادق و خلل‌ناپذیر روی بر می‌گرداند. خلاصه، در این بخش از عمر، ترس از خدا کم می‌شود و لذت-جویی و غلبه نفس و خودمحوری زیاد می‌شود. گاهی اوقات، انسان در اثر این رفتار خویش، مجبور می‌شود که پیش‌آمدهای ناشی از این اشتباهات را تا آخر عمر تحمل کند. زمانی که به چهل سالگی می‌رسد، پر و بال جوانی شروع به ریختن می‌کند و در موارد بسیاری، از اشتباهاتی که نصیحت‌کنندگان به او گوشزد می‌کردند، پشیمان و شرمنده می‌گردد و همین‌طور جوشش نفسانی‌اش خود به خود کم می‌شود؛ چرا که زمان انحطاط عمر و

قوایش شروع می‌شود و آن خونِ شرانگیزی که قبلاً ایجاد می‌شد، دیگر ایجاد نمی‌شود. اعضای جسمانی و نشاطِ مستی‌آورش، آن قدرتِ قبلی خود را از دست می‌دهند و دورهٔ افول و زیان فرا می‌رسد. افزون بر این، دیدن مرگ پیران و افراد کم‌سن که به اقتضای قضا و قدر می‌میرند، کمرش را می‌شکنند. معمولاً والدین هم در این زمان می‌میرند. علاوه بر همهٔ این موارد، نمونه‌های دیگری هم از ناپایداری دنیا برایش آشکار می‌شود. انگار خداوند متعال آینه‌ای را جلوی او می‌گذارد که ببین قصهٔ دنیا از این قرار است و سرانجام آن چیزی که دنبالش می‌دویدی، همین است. اگر سرشتش سعادت‌مند باشد یا از آنانی باشد که مورد فضل الهی قرار می‌گیرند، به اشتباهات گذشته با حسرت می‌نگرد و انقلاب عظیمی در خود پدید می‌آورد. در این زمان است که برای او جهان جدیدی آغاز می‌گردد. خداوند متعال در این خصوص می‌فرماید:

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ

أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ
الْمُسْلِمِينَ^۱

یعنی ما نیکی کردن به پدر و مادر را به انسان توصیه کردیم. بین مادرت به خاطر تو، چه رنج‌ها متحمل شد، به سبب بارداری رنج‌ها کشید و با دشواری و مشقت تو را به دنیا آورد، از شیر دادن و بارداری تو، به مدت سی ماه، سختی‌ها کشید. سپس می‌فرماید: زمانی که آدم نیک به چهل سالگی می‌رسد و عاقل می‌شود، توصیه‌های دیگران را به خاطر می‌آورد و می‌گوید که پروردگارا! اکنون توفیقم بده که به سبب آن نعمت‌هایی که بر من و والدینم ارزانی داشتی، سپاسگزاری کنم. پروردگارا! اکنون به من توفیق بده کارهایی را که می‌پسندی، انجام دهم، و فرزندانم را برایم شایسته گردان. یعنی، اگر من در حق والدین کوتاهی کرده بودم، مبادا آنها (یعنی فرزندانم) نیز در حق من کوتاهی کنند. و اگر من مدتی بی‌تفاوت بودم، نگذار آنها نیز این اشتباه را تکرار کنند. ای پروردگار من! اکنون توبه کرده‌ام و از فرمان برداران تو گشته‌ام. پس، خداوند متعال در این آیه آشکار کرد که سال چهلم برای انسان‌های صالح برکاتی به بار می‌آورد و کسی که دارای روح

^۱ احقاف: ۱۶

صداقت است، آن روحش، در سال چهارم حتماً به حرکت در می-آید. اغلب پیامبران بزرگ خداوند متعال نیز در همین سال چهارم مبعوث شدند. چنانکه سید و مولای ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در چهل سالگی جهت اصلاح خلق الله مبعوث شدند.

مخلوق بودن روح

اکنون دوباره به سخن اول خود که در نهایت صحت و درستی است بر می‌گردم، و آن این که روح، نوری لطیف است که از درون جسمی که در رحم مادر پرورش می‌یابد، پدید می‌آید. مراد از پدید آمدن، این است که روح، نخست مخفی و نامحسوس است و بعداً نمایان می‌شود. یعنی، از ابتدا ماده‌اش در نطفه وجود دارد. بی‌گمان این امر با اراده و مشیت و اجازه خداوند متعال پدید می‌آید و روح، علاقه‌ای مجهول‌الکنه با نطفه دارد و جوهری روشن و نورانی برای نطفه است. نمی‌توان گفت بخشی از نطفه است که جزء جسم است و این را هم نمی‌توان گفت که از بیرون می‌آید یا به زمین می‌افتد و با نطفه می‌آمیزد؛ بلکه همانگونه که آتش در سنگ است، آن هم در نطفه مخفی است. منظور کتاب خداوند متعال این نیست که روح جداگانه از آسمان فرود می‌آید یا از فضا بر زمین می‌افتد و بعد به صورت اتفاقی با نطفه آمیخته

و وارد رحم مادر می‌گردد. این گمان به هیچ وجه نمی‌تواند درست باشد. چرا که اگر ما اینگونه تصور کنیم، در آن صورت قانون طبیعت این نظریه ما را به شدت رد می‌کند. هر روز مشاهده می‌کنیم که در غذاهای فاسد و بیات و زخم‌های گندیده، هزاران کرم پدید می‌آید. در لباس‌های کثیف، صدها شپش دیده می‌شود و در شکم انسان هم انگل و غیره به وجود می‌آید. آیا می‌توانیم بگوییم که آنها از بیرون می‌آیند یا در حال فرود آمدن از آسمان دیده می‌شوند؟! بنابراین، درست است که روح از جسم پدید می‌آید و با این استدلال، مخلوق بودن آن هم اثبات می‌گردد.

آفرینش دوم روح

مقصود ما این است که به نظر می‌رسد آن قادر مطلق که روح را با قدرت کامل از جسم آفریده است، آفرینش دوم روح را هم از جسم پدید می‌آورد. حرکات روح منوط به حرکات جسم ما است. اگر جسم ما به سویی حرکت کند، لاجرم روح نیز از پی آن می‌رود. به همین خاطر، قرآن مجید به حالات طبیعی و فطری توجه داشته و به اصلاح رفتارهای فطری انسان سفارش نموده است و در مورد اموری مانند خندیدن، گریه کردن، خوردن، نوشیدن، پوشیدن، خوابیدن، حرف زدن، سکوت، ازدواج، مجرد ماندن، راه رفتن، ایستادن، پاکیزگی ظاهری، رعایت شرایط استحمام، حالت

بیماری، سلامتی و غیره رهنمودهایی داده و انسان را ملزم به انجام آنها کرده است. قرآن مجید، همچنین بر تاثیر زیاد حالات جسمانی بر حالات روحانی انسان تاکید می‌کند. نوشتن مفصل این رهنمودها، از حوصله این بحث خارج است. پس، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

پیشرفت تدریجی انسان

وقتی کلام پاک خداوند متعال را از این لحاظ بررسی می‌کنم که چطور انسان را در تعالیم خویش، با وضع قوانین اصلاح حالات فطری، ارتقاء داده و به مقام بلند معنویت رسانده است، این شیوه سرشار از معرفت را می‌یابم که اراده خداوند متعال به این امر تعلق گرفته است که در درجه اول، به انسان تمام آداب معاشرت مثل نشست و برخاست، خوردن و نوشیدن، گفت و شنود و غیره را یاد دهد و او را از زندگی وحشیانه‌اش جدا سازد و شباهتش با جانوران را به کلی از بین ببرد تا او به پایین‌ترین حالت اخلاقی خود که آن را ادب و شایستگی می‌نامیم، دست پیدا کند. سپس، عادات طبیعی یا به عبارت دیگر اخلاق زشتش را اعتدال بخشد تا اخلاق زشت او تبدیل به حسنات گردد. گفتنی است که این دو روش، درحقیقت یکی هستند. چرا که، هدف هر دو، اصلاح حالات فطری است. تفاوت، تنها در حالت ناقص‌تر یا کامل‌تر آن

است و به همین دلیل این دو روش، ظاهراً دو نوع به نظر می‌رسند. خدای حکیم مطلق، فرایند اخلاقی را به گونه‌ای تقدیم نموده است که انسان، در آن می‌تواند از پایین‌ترین خلق به بالاترین خلق‌ها ارتقا پیدا کند.

حقیقت اسلام

خداوند متعال مرحلهٔ سوّم رشد و پیشرفت را در این نکته قرار داد که انسان در مهر و محبت و رضای خالق حقیقی خود، محو گردد و تمام وجودش متعلق به خداوند متعال گردد. این همان مقامی است که برای یادآوری آن، نام دین مسلمانان را اسلام نهادند. زیرا، معنی اسلام به کلی مال خدا شدن و برای خود هیچ چیزی باقی نگذاشتن است. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ^۲ وَأَنَّ

^۱ بقره: ۱۱۳

^۲ انعام ۱۶۳، ۱۶۴

هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ۱ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲

یعنی: آن شخصی رستگار است که وجود خود را مانند قربانی برای خدا و در راه خدا -نه فقط از روی نیت، بلکه با اعمال نیک- پیشکش کند و صداقت خود را نشان دهد. چنین کسی نزد خداوند پاداش دارد و چنین بندگانی بیمناک و اندوهگین نمی-شوند. بگو نماز و قربانی ام، مرگ و زندگیم از آن خدایی است که ربوبیتش، همه چیز را دربرگرفته است. هیچ چیز و هیچ کسی انباز او نیست و هیچ مخلوقی، هیچ نوع شراکتی با او ندارد. من دستور گرفتم که چنین کنم، و نمونه عملی مفهوم اسلام - یعنی نخستین قربانی کننده وجود در راه خدا- من هستم. این راه من است، پس، بیایید و راهم را دنبال کنید و غیر از این راه، هیچ راه دیگری انتخاب نکنید. چرا که از خداوند متعال به دور می‌افتید. به آنان بگو، اگر خداوند متعال را دوست دارید، بیایید و از من پیروی کنید و راه مرا پیشه کنید تا خدای متعال هم شما را

۱ انعام: ۱۵۴

۲ آل عمران: ۳۲

دوست بدارد و هم گناهانتان را بیامرزد. چون، او بخشنده و رحیم است.

تفاوت بین حالات طبیعی و اخلاقی

اکنون ما این سه مرحله انسان را جداگانه شرح می‌دهیم؛ اما قبل از آن، یادآوری این نکته ضروری است که طبق اشارات قرآن مجید، حالات طبیعی که سرچشمه و مبدأ آن نفس اماره است، چیزی جدا از حالات اخلاقی نیست. چرا که کلام پاک خداوند متعال قدرت‌های طبیعی و خواسته‌ها و نیازهای جسمانی را در زمره حالاتی فطری قرار داده است که پس از تهذیب و تعدیل و استفاده در زمان و مکان مناسب، رنگ اخلاق به خود می‌گیرند. همین‌طور، حالات اخلاقی هم از حالات روحانی جدا نیستند، بلکه همان حالات اخلاقی هستند که با کمال فنای فی الله و تزکیه نفس و انقطاع الی الله و مهر و محبت، و محویت و سکینت و اطمینان و موافقت با خداوند متعال، رنگ روحانیت به خود گرفته‌اند. حالات طبیعی، مادامی که به رنگ اخلاقی در نیایند، به هیچ وجه انسان را لایق ستایش نمی‌سازند. زیرا، آنها نه تنها در حیوانات، بلکه در جمادات هم وجود دارند. همچنین، فقط تحصیل اخلاق، به انسان زندگی روحانی نمی‌بخشد؛ چراکه شخصی که منکر وجود خداوند متعال است نیز می‌تواند اخلاق

خوبی از خود نشان دهد. نرم‌دلی، بردباری، صلح جویی و دوری از شرّ و شرور و غیره، حالات فطری و اموری است که فردی ناهل که بی‌نصیب و ناآشنای محض از اصل سرچشمه نجات است، نیز می‌تواند دارای چنین صفاتی باشد. بسیاری از چهارپایان هم بی‌ضرر می‌باشند و از روی انس و خو گرفتن، صلح طلبی را ابراز می‌نمایند و باوجود خوردن ضربات پی در پی هیچ مقابله‌ای از خود نشان نمی‌دهند؛ باوجود این تحملشان، باز هم نمی‌توانیم آنها را انسان بخوانیم، چه برسد که به دلیل این خصلت‌ها، آنها انسان‌های بااخلاق خوانده شوند. علاوه بر این، حتی دارنده عقیده باطل و گناهکار هم می‌تواند پایبند به این امور باشد.

رد عقیده منع کشتار جانداران

ممکن است انسان، در ترحم و دلسوزی به حدی برسد که اگر در زخم خود کرم‌هایی ببیند، کشتن آنها را نیز روا نداشته باشد و پاسداری او از جانداران به جایی برسد که حتی آزار رساندن به شپشی که در موهای سر پدیدار می‌شود و یا ازبین بردن آن کرم‌هایی را که در شکم، روده و مغز به وجود می‌آیند، کاری ناشایست بداند. در عین حال، ما می‌توانیم دلسوزی بالاتر از این را نیز باور کنیم که ترحم کسی به حدی برسد که حتی خوردن عسل را نیز ترک کند چون عسل، پس از دور کردن زنبورهای

بیچاره از کندویشان و بعد از کشتن بسیاری از آنها، به دست می‌آید. همچنین، ممکن است کسی از مشک هم بپرهیزد چون مشک، خون آهوی بیچاره‌ای است که پس از کشتن و جدا کردن بچه‌هایش به دست می‌آید. همچنین، منکر این هم نیستم که شخصی استعمال مروارید و پوشیدن ابریشم را ترک کند به این دلیل که با هلاک کردن کرم‌های بیچاره به دست می‌آیند. این را نیز قبول دارم که یکی هنگام درد، از زالو انداختن پرهیز کند و خود متحمل رنج شود و خواستار مرگ زالوی بیچاره نباشد. کسی دیگر قبول کند یا نکند من این بی‌نهایت درجه ترحم را هم قبول دارم که ممکن است ترحم کسی به این درجه کمال برسد که برای حفظ کرم‌های آب، نوشیدن آب را هم ترک کند و خود را هلاک سازد. من همه این دلسوزی‌ها را قبول دارم، اما هرگز قبول ندارم که تمامی این حالات فطری را می‌توان اخلاق خواند یا با این روش‌ها می‌توان آن ناپاکی‌های درونی را زدود که مانع رسیدن به خداوند متعال می‌گردد. هیچگاه باور نخواهم کرد که اینگونه تواضع و بی‌آزاری، موجب رسیدن به اخلاق عالی و انسانیت شود؛ هرچند طبق این تعریف، بعضی از چهارپایان و پرندگان تا حدی از انسان‌ها جلوتر هستند. اما به نظرم این روش جنگیدن با قانون طبیعت، برخلاف خلق عظیم رضا و تسلیم است و رد کردن آن نعمتی است که خدای تعالی به ما عطا نموده است. روحانیت، در

اثر کاربرد هر خُلق در زمان و مکان مناسب و با پیشه کردن راه‌های وفاداری و تسلیم خدا به دست می‌آید. نشانه کسی که خود را تسلیم خدا می‌نماید این است که او دیگر نمی‌تواند بدون خداوند زنده بماند. انسان عارف همانند ماهی است که در آب محبت خدا شناور است و به دست او ذبح می‌شود.

سه راه اصلاح

اینک به سخن نخستم، یعنی سرچشمه حالات انسانی باز می‌گردم. سه سرچشمه حالات انسانی عبارتند از: نفس اماره، نفس لوآمه و نفس مطمئنه و راه اصلاح آنها نیز سه چیز به شرح زیر است:

نخست اینکه به آدم‌های وحشی و به دور از تربیت، آموزش اخلاق اساسی و اولیه داده شود تا عملکرد آنها در امور اجتماعی مانند خوردن، آشامیدن، ازدواج و غیره انسانی شود؛ نه لخت بگردند، نه مانند سگ‌ها مردارخوار باشند و نه هیچ بی‌تربیتی دیگری از خود نشان دهند. این اولین اصلاح از اصلاحات حالات طبعی و فطری است. در این مرحله اصلاح، مثلاً اگر قرار باشد به یکی از آدم‌های وحشی بندر بلیر (Port Blair) آداب انسانیت آموزش داده شود، قبل از هر چیز باید به او اخلاق ابتدایی را آموخت.

دومین روش اصلاح این است که بعد از آن که شخص آداب ظاهری انسانیت را یاد گرفت، به او مهمترین اخلاق انسانی، یعنی استفاده از استعدادهای نهفته در زمان و مکان مناسب را باید آموزش داد.

سومین راه اصلاح این است که به این افراد، یعنی به چنین زاهدان خشک که صاحب اخلاق خوب شدند، مزه شربت محبت و وصل خداوند متعال را باید چشانند. این سه اصلاحی است که قرآن مجید بیان فرموده است.

بعثت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به هنگام نیاز شدید به اصلاح

سید و مولایمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در زمانی مبعوث شدند که دنیا از هر جهتی فاسد و بر باد رفته بود. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ^۱

یعنی: هم جنگل ها و هم رودخانه ها فاسد گشتند. منظور این است، هم کسانی که اهل کتاب خوانده می شوند و هم آنهایی که

^۱ روم: ۴۲

به آب الهام دسترسی نداشتند، گمراه و فاسد گشتند. پس، کار اصلی قرآن کریم، احیای مردگان بود. چنانکه می‌فرماید:

إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا^۱

یعنی: بدانید که اکنون خداوند متعال زمین را پس از مردنش احیا می‌کند. در آن برهه از زمان اعراب به وضعیتی بی‌نهایت وحشیانه رسیده بودند. در میان آنها هیچ نظام انسانی وجود نداشت. همهٔ معاصی در نظرشان افتخارآمیز بود و گاهی یک نفر صدها زن می‌گرفت. حرام‌خواری نزد آنان یک بازیچه بود؛ آنها ازدواج با مادران را نیز حلال می‌دانستند. به همین دلیل خداوند متعال دستور داد:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ^۲

یعنی: از امروز مادرانتان بر شما حرام گردیدند. آنان مردار می‌خوردند، آدم‌خوار هم بودند، هیچ گناهی در دنیا نبود که مرتکبش نشوند، بیشتر آنها منکر معاد بودند؛ بسیاری از آنان اصلاً به وجود خداوند متعال معتقد نبودند، دختران را با دست خود می‌کشتند، ایتم را هلاک می‌نمودند و اموالشان را تصاحب می‌کردند، به ظاهر انسان بودند، اما عاری از عقل بودند. نه حیایی، نه شرعی و نه

^۱ حدید: ۱۸

^۲ نساء: ۲۴

غیرتی درکار بود. شراب را مانند آب می‌خوردند، کسی که در زناکاری در ردیف اول قرار می‌گرفت، رئیس قوم می‌شد. بی‌سواد و جهالت بیداد می‌کرد؛ طوری که اقوام اطراف، آنها را اُمّی می‌نامیدند. در چنین شرایط و برای اصلاح چنین قومی، سید و مولای ما نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه ظهور فرمودند. آن سه نوع اصلاحی که در بالا ذکر کردیم، در حقیقت مربوط به همین زمان است. به همین سبب، قرآن مجید نسبت به تمامی هدایت‌های دنیا، ادعای اکمل و اتمّ بودن را دارد. زیرا، کتاب‌های دیگر دنیا، فرصتی برای این سه نوع اصلاح پیدا نکرده بودند، اما قرآن مجید پیدا کرد. هدف قرآن کریم این بود که به انسان‌های مانند جانور وحشی، انسان بودن را یاد دهد و از این بالاتر، انسان را، انسان با اخلاق سازد و انسان با اخلاق را تبدیل به انسان ربّانی کند. به همین دلیل، قرآن مجید به اصلاحات سه گانه اشاره نمود.

هدف اصلی تعلیم قرآن اصلاحات سه گانه است

قبل از اینکه اصلاحات سه گانه را به طور مفصل بیان کنم، ذکر این نکته را لازم می‌دانم که در قرآن مجید، هیچ آموزه‌ای نیست که برای پذیرش آن، اجبار و اکراه لازم باشد؛ بلکه هدف تمام قرآن شریف، فقط این اصلاحات سه گانه است. خلاصه همه

تعالیم قرآن، همین سه اصلاح است؛ بقیه فرامین و دستورات وسیله‌ای برای رسیدن به این اصلاحات است. چنانکه یک پزشک برای بازیابی سلامتی بیمار، گاهی جراحی و گاهی مرهم را لازم می‌داند، تعالیم قرآن نیز از روی دلسوزی برای انسان، از این اسباب، در جای خود استفاده نموده است. هدف اصلی تمامی معارف، پندها و اسباب قرآن این است که انسان را از حالات طبیعی‌اش، یعنی خوی وحشی، به حالات اخلاقی و سپس، از حالات اخلاقی به ساحل دریای بی‌کران معنویت برساند.

حالات طبیعی با تعدیل، اخلاق می‌گردند

قبلاً ذکر نموده‌ایم که نه تنها حالات فطری به هیچ وجه از حالات اخلاقی جدا نیستند بلکه حالات اخلاقی، همان حالات فطری هستند که با تعدیل و استفاده به موقع و به جا و به کار گرفتن عقل، تدبیر و مشورت، رنگ حالات اخلاقی را به خود می‌گیرند. قبل از اینکه حالات طبیعی با نظر و مشورت عقل و معرفت آمیخته شوند، حتی اگر شبیه اخلاق هم باشند، در حقیقت اخلاق نیستند بلکه روش بی‌اختیار طبیعت انسانند. مثلاً، اگر سگی یا بزی، برای صاحبش محبت یا فروتنی ابراز نماید، نه آن سگ را خوش خلق می‌گویند و نه آن بز را مهذب الاخلاق می‌نامند. همچنین، گرگ یا شیری را به سبب درندگی‌اش بدخلق

نتوان خواند. چنانکه پیش از این ذکر شد، حالت اخلاقی آن است که انسان قوای فطری خود را در زمان و مکان مناسب و با تفکر و موقع‌شناسی به کار ببرد. انسانی که تعقل و تدبیر نمی‌کند مانند کودک شیرخواری است که هنوز در مغز و دلش، قوه تعقل وجود ندارد، یا مانند آن دیوانه‌ای است که جوهر عقل و دانش خود را از دست داده است. بدیهی است شخص دیوانه‌ای که برخوردش مانند کودک شیرخوار است، گاهی اوقات حرکاتی شبیه حرکات انسان با اخلاق از خود نشان می‌دهد، اما هیچ عاقلی آن حرکات را اخلاق نمی‌پندارد؛ چراکه آن حرکات از چشمهٔ تشخیص و موقع‌شناسی سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه به طور طبیعی به هنگام بروز یک محرک ظاهر می‌شوند. برای مثال نوزاد، به محض تولد - بدون یادگیری قبلی - سینه مادر را می‌مکد یا جوجه مرغ، بعد از خروج از تخم، به دانه نوک می‌زند. بچه زالو عادات زالو، بچه مار، عادات مار و بچه شیر، عادات شیر را از خود نشان می‌دهد. نوزاد انسان را به خصوص باید با دقت مشاهده کرد که چگونه پس از تولد، عادات انسانی را بروز می‌دهد و پس از گذشت یک‌سال یا یک‌سال و نیم، شاهد ظهور عادات فطری‌اش می‌باشیم. مثلاً گریه‌اش نسبت به قبل کمی بلندتر می‌شود و خنده‌اش به حد قهقهه می‌رسد و چشم‌هایش هم به عمد به پدیده‌ها نگاه می‌کنند. در این سن، امر طبیعی دیگر، یعنی ابراز رضایت یا نارضایتی با

حرکاتش هم ظاهر می‌شود؛ وی کسی را کتک می‌زند و به کسی دیگر چیزی می‌دهد، اما همه این حرکات در حقیقت طبیعی می‌باشند. پس، همانند بچه، یک انسان وحشی نیز که از تربیت انسانی بهره کمی برده است در کردار و گفتار و حرکت و سکون خویش، حرکات فطری‌اش را نشان می‌دهد و تابع احساسات فطری خود می‌ماند و هیچ عملی را با پیشه کردن تفکر و تدبر و نیروهای درونی خود انجام نمی‌دهد؛ بلکه هرچه به طور طبیعی در درون او به وجود می‌آید، عیناً آن را به سبب محرک‌های خارجی پدیدار می‌سازد. ممکن است همه احساسات طبیعی او که به علت تحریکات درونی‌اش تراوش می‌کنند، زشت نباشند، بلکه این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از آنها شبیه اخلاق نیکو باشند، اما گفتنی است که در بروز آنها تدبر عاقلانه و موشکافانه‌ای وجود ندارد و اگر هم کمی تدبر عاقلانه باشد، به دلیل غلبه احساسات طبیعی قابل اعتبار نخواهد بود چرا که، ما به الامتیاز بین حالات طبیعی و اخلاقی کثرت تعقل و تدبر و وقت شناسی است.

اخلاق حقیقی

خلاصه، نمی‌توان اخلاق حقیقی را به شخصی نسبت داد که بر او احساسات طبیعی مانند احساسات حیوانات، کودکان و

دیوانگان غالب باشند و زندگی خود را تقریباً مانند وحوش می-گذرانند. در حقیقت، آغاز زمان اخلاق نیک یا بد زمانی است که عقل خدادادی انسان به حدی به کمال برسد که به وسیله آن، انسان بتواند تفاوت میان خوبی و بدی یا تفاوت دو بدی یا دو نیکی را از هم تشخیص دهد تا هنگام ترک راه نیک، در دل خویش حسرت ببرد و از ارتکاب کار بد، نادم و پشیمان گردد. قرآن مجید-کلام پاک خداوند- این دوّمین زمان زندگی انسان را به نفس لوّامه تعبیر کرده است. به خاطر داشته باشید، برای رساندن یک انسان وحشی به حالت نفس لوّامه تنها نصایح سطحی کافی نیست، بلکه ضروری است که خداشناسی او به حدی برسد که آفرینش خود را بیهوده و عبث تلقی نکند تا با معرفت الهی اخلاق راستین در او پدیدار شوند. به همین علت، خداوند متعال همیشه انسان را به شناخت خدای راستین متوجه می‌سازد و اطمینان می‌دهد که هر عمل و خلقی که دارای عواقب و موجب راحتی یا عذاب روحانی در زندگی روزمره باشد، در زندگی اخروی تاثیر خود را به طور آشکار نشان خواهد داد. خلاصه، در مقطع نفس لوّامه، انسان از عقل و معرفت و وجدان پاک به قدری برخوردار می‌شود که به سبب کارهای بد خود را ملامت و سرزنش می‌کند و حرص کارهای نیک را می‌خورد؛ این

همان درجه‌ای است که در آن انسان اخلاق فاضله را کسب می‌کند.

خَلْق و خُلُق

در اینجا سزاوار است قدری در مورد تعریف کلمه «خلق» صحبت کنیم. باید دانست که «خُلُق» با فتحه «خا» نام آفرینش ظاهری است و «خُلُق» با ضمه «خا» نام آفرینش باطنی است. چون آفرینش باطنی فقط با اخلاق به کمال می‌رسد، نه با احساسات طبیعی، لذا این کلمه در خصوص اخلاق به کار برده شده است، نه برای احساسات طبیعی. ذکر این نکته نیز ضروری است که عامه مردم گمان می‌کنند خُلُق تنها به معنای حلم، نرمی، تواضع و انکسار است، در حالی که این گمانشان اشتباه است. در مقابل اعضای ظاهری انسان، تمام کمالات و قوای معنوی که در باطن او نهاده شده‌اند، خُلُق نامیده می‌شوند. مثلاً، چشم انسان گریه می‌کند و در مقابل آن در قلب نیرویی است که به آن رِقَّت می‌گویند و وقتی که از آن به وسیله عقل خدادادی در محل خود استفاده شود، آنگاه آن یک خُلُق تلقی می‌شود. همچنین، انسان با دست‌های خود با دشمن مبارزه می‌کند و در مقابل این حرکت در قلب نیرویی است که به آن شجاعت می‌گویند و هنگامی که انسان این نیرو را در محل خود و با رعایت موقعیت به کار می‌برد،

به آن، خُلق می‌گویند. همین‌طور گاهی انسان می‌خواهد به وسیله دست‌ها، مظلومان را از دست ظالمان نجات دهد یا می‌خواهد به نادانان و گرسنگان چیزی بدهد یا می‌خواهد به هر طریقی به بنی آدم خدمت کند و در مقابل این حرکت در قلب نیرویی است که به آن رحم می‌گویند. گاهی انسان، ظالم را به دست خود کیفر می‌دهد و در مقابل این نیرویی است که به آن انتقام می‌گویند و گاهی انسان در برابر تهاجم، نمی‌خواهد مقابله به مثل کند و از ظلم ظالم گذشت می‌کند که در مقابل این حرکت، در قلب نیرویی به نام عفو است. گاهی انسان برای رساندن فیض به بنی آدم دست، پا، دل و یا مغز خود را به کار می‌گیرد و یا برای رفاه آنان مال خود را خرج می‌کند، و در برابر این حرکت در دل نیرویی است که آن را سخاوت می‌خوانند. پس، وقتی انسان این همه قوا را به موقع و در محل مناسب خود به کار برد، آنها را خُلق می‌نامیم. خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم ما صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۱

یعنی: تو بر خُلقی بزرگ استواری.

پس، بر حسب توضیح مزبور، مفهوم آیه این است که همه نوع اخلاق، سخاوت، عدل، رحم، احسان، صدق، حوصله و غیره در تو جمعند. خلاصه، قوایی که در قلب انسان وجود دارند، مثل ادب، حیا، دیانت، مروّت، غیرت، استقامت، عفت، زهد، اعتدال، همدردی، شجاعت، سخاوت، عفو، صبر، احسان، صدق، وفا و همه این حالات فطری، وقتی با مشورت عقل و تدبیر، به موقع و در محل خود ظاهر شوند، نامشان اخلاق است. همه خُلق‌های مزبور، در حقیقت حالت‌های طبیعی و احساسات فطری انسانند و فقط هنگامی به نام خُلق موسوم می‌شوند که بالاراده و بر حسب موقع و محل خود به کار گرفته شوند. یکی از خواص طبعی انسان این است که موجودی ترقی‌پذیر است. بنابراین، می‌تواند با پیروی از دین راستین و همنشینی با نیکان و استفاده از تعالیم نیک، احساسات طبعی خود را تبدیل به اخلاق کند. ولی، این امر برای موجودات دیگر امکان‌پذیر نیست.

نخستین اصلاح یعنی اصلاح حالات طبیعی

اکنون ما از جمله اصلاحات سه گانه قرآن مجید، نخستین اصلاح را که در مورد حالات طبیعی و معمولی است ذکر می‌کنیم. این اصلاح متعلق به یکی از بخش‌های اخلاق است که به ادب موسوم است، یعنی ادبی که با پیشه کردن آن، انسان وحشی در

حالات طبیعی از قبیل خوردن، نوشیدن، ازدواج و غیره، امور مدنی و اعتدال در پیش می‌گیرد و از زندگی وحشیانه جانوری دور می‌شود. چنانکه خداوند متعال درباره تمام این آداب در قرآن کریم می‌فرماید:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ
وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ
وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ
فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ^۱ لَا
يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا^۲ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ
مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ^۳ أَجَلٌ لَّكُمْ الطَّيِّبَاتُ..... وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي

^۱ نساء: ۲۴

^۲ نساء: ۲۰

^۳ نساء: ۲۳

أَخْدَانٍ ۱ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ۲ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ۳ لَا تَدْخُلُوا
بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا فَإِنْ لَمْ
تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ
ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ۶ وَإِذَا
حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ۷ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ
وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ۸ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدٌ وَالْحَمُّ الْخِنْزِيرُ وَمَا أُهْلَ
لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ
السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى التُّصْبِ ۹ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ

۱ مائده: ۰۶

۲ نساء: ۳۰

۳ انعام: ۱۵۲

۴ نور: ۲۸

۵ نور: ۲۹

۶ بقره: ۱۹۰

۷ نساء: ۸۷

۸ مائده: ۹۱

۹ مائده: ۰۴

قُلْ أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ^١ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ
فَانْفَسِحُوا يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا^٢ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
وَلَا تُسْرِفُوا^٣ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا وَيَتَّيَبِكْ فَطَهَّرَ وَالرُّجْزَ
فَاهْجُرْهُ واقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ^٤ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ
الزَّادِ التَّقْوَى^٥ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا^٦ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ
وَالْمَحْرُومِ^٧ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ
لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً

^١ مائده: ٥٥

^٢ مجادله: ١٢

^٣ اعراف: ٣٢

^٤ احزاب: ٧١

^٥ مدثر: ٦٥

^٦ لقمان: ٢٠

^٧ بقره: ١٩٨

^٨ مائده: ٧

^٩ ذاريات: ٢٠

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَأَتُوا النِّسَاءَ
صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً^۲

خداوند بر شما حرام نموده است ازدواج با مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هایتان، خاله‌هایتان، برادرزادگانتان، خواهرزادگانتان، مادرانی که به شما شیر داده‌اند، خواهران رضاعی شما، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان از مردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان نزدیکی کرده‌اید؛ ولی اگر با مادرانشان نزدیکی نکردید آنگاه گناهی در ازدواج با چنین دخترانی بر شما نیست، و نیز حرام شد ازدواج با همسران پسران صلبی خود و جمع دو خواهر مگر آنچه پیش از نزول این حکم، کرده‌اید. همچنین، جایز نیست که به زور وارث زنان شوید و یا آن زنانی را به عقد ازدواج خود درآورید که همسران پدرانتان بوده‌اند. آنچه قبلاً گذشت، گذشت. زنان عفیفه از شما یا از اهل کتاب پیشین برایتان حلال هستند و می‌توانید با آنها ازدواج کنید، اما وقتی که مهریه تعیین گردد و عقد و ازدواج انجام شود، بدکاری و دوستی مخفیانه جایز نیست. در میان جاهلان عرب بعضی‌ها رسم داشتند که اگر شخصی اولادی

^۱ نساء: ۴۰

^۲ نساء: ۵۰

نداشت به همسر خود اجازه می‌داد با کسی دیگر نزدیکی کند تا باردار شود. قرآن مجید این رسم بد را که مسافحت نامیده می‌شد، حرام کرد.

سپس می‌فرماید: خودکشی نکنید؛ فرزندان خود را مکشید و در خانه‌های دیگران مانند وحشی‌ها بدون اجازه وارد نشوید. اجازه گرفتن شرط است و هنگامی که وارد خانه کسی می‌شوید سلام علیکم بگویید و اگر کسی در خانه نباشد، تا زمانی که کسی از اهل خانه، اجازه ورود ندهد، داخل آن خانه نشوید. اگر صاحب خانه بگوید که برگردید، برگردید و با پریدن از بالای دیوار، داخل خانه نروید بلکه از در وارد شوید و اگر کسی به شما سلام بگوید شما نیز به او سلامی گرم‌تر و نیکوتر گوید. شراب و قماربازی و بت‌پرستی، فال‌گیری و غیره، همه کارهای پلید و شیطنانی‌اند و از آنها اجتناب ورزید. مردار و گوشت خوک و نذر بت‌ها نخورید و همین‌طور کشته شده با چوب را نیز، نخورید. همین‌طور جانوری را که از بلندی افتاده یا شاخ خورده و مرده است یا آن را درنده دریده، نخورید. همچنین جانوری را که به نام بت کشته شده، نخورید، زیرا همه اینها در حکم مردارند. اگر مردم بپرسند که چه باید بخورند، به آنها بگو که همه چیزهای پاکیزه دنیا را می‌توانید بخورید؛ تنها مردار و شبه مردار و چیزهای پلید را نخورید.

اگر در مجالس به شما بگویند که جا باز کنید و به دیگران هم جا دهید، آنگاه زود جا باز کنید تا دیگران هم بنشینند و اگر بگویند که برخیزید آن وقت بی چون و چرا برخیزید. می‌توانید گوشت، حبوبات و غیره و همه چیزهایی را که پاکیزه باشند، بخورید، اما در مصرف یک چیز افراط نکنید و از اسراف و پرخوری خودداری نمایید. حرف‌های لغو نزنید. سخن با رعایت موقع و محل بگویید. لباس خود را تمیز نگه دارید. بدن و خانه و کوچه و هر جایی را که مکان نشستن شما باشد، از پلیدی و چرک و کثافت پاک بدارید. مرتب استحمام کنید. به نظافت منازل عادت داشته باشید. نه زیاد بلند حرف بزنید و نه خیلی آهسته، بلکه میانه‌روی پیشه کنید مگر اینکه محل و زمان اقتضا کند که بلند صحبت کنید. در راه رفتن، نه بسیار تند و نه خیلی آهسته راه بروید و اعتدال را رعایت کنید. وقتی که به مسافرت می‌روید از هر جهت تدارک آن را ببینید و توشه راه به اندازه کافی بردارید تا مجبور به گدایی نشوید. در صورت جنابت، استحمام کنید. هنگام غذا خوردن، قدری از غذای خود به سائل هم بدهید و جلوی سگ نیز بیندازید و از آن به پرندگان هم بدهید. اگر موقعیت مناسب باشد، عقد ازدواج با دختران یتیمی که آنها را پرورش نموده‌اید، اشکالی ندارد، اما چنانچه احساس کنید که شاید نفستان به دلیل لاوارث بودنشان به آنان تعدی کند، در آن

صورت زنانی دارای مادر و پدر و خویشاوندان را برای ازدواج انتخاب کنید تا از آنها بیم داشته باشید و این زنان نیز نسبت به شما مؤدب باشند. می‌توانید یک، دو، سه یا چهار ازدواج کنید، اما به شرطی که اعتدال پیشه نمایید، و اگر اعتدال ممکن نباشد، به یک همسر اکتفا کنید؛ هرچند به آن احتیاج هم باشد. محدودیت چهار ازدواج به سبب این مصلحت است که بر حسب عادات قدیمی، افراط، یعنی صدها ازدواج نکنید یا به سوی کار حرام متمایل نشوید. به زنان خود مهریه بدهید.

خلاصه، این نخستین مرحله اصلاح قرآن مجید است که در اثر آن، حالات طبیعی و فطری انسان از طرق وحشیانه جدا می‌شوند و انسان آداب انسانیت و تهذیب را یاد می‌گیرد. در این مرحله از تعالیم اصلاح هنوز ذکری از اخلاق عالی نیست بلکه فقط سخن از آداب انسانیت است. ما در بالا نوشته‌ایم که نیاز به این تعلیم به این دلیل پیش آمد که پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم برای اصلاح در ملت مبعوث گردیده بودند که در حالت وحشیانه از همه ملل فراتر بودند و در هیچ بعدی، روش انسانیت در میان آنان باقی نمانده بود. بنابراین، لازم بود که قبل از هر چیز به آنان آداب ظاهری انسانیت آموخته شود.

تحریم خنزیر

آنچه که در اینجا در رابطه با حرام بودن خنزیر یا خوک شایان ذکر می‌دانیم، این نکته است که خداوند متعال از ابتدای نام خنزیر به حرام بودنش اشاره نموده است. زیرا، واژهٔ خنزیر مرکب از «خنز» و «ار» است و معنایش این است که من آن را بسیار فاسد و بد می‌بینم. «خنز» یعنی بسیار فاسد و «ار» یعنی می‌بینم. پس، نام این جانور که از ابتدا خداوند بر آن نهاده است، بر پلیدی‌اش دلالت می‌کند. و جالب این است که به زبان هندی این جانور را «سور» می‌گویند و این کلمه هم مرکب از «سوء» و «ار» است و معنای آن نیز این است که من آن را بسیار بد می‌بینم. نباید تعجب کرد که کلمه سوء چگونه می‌تواند عربی باشد؛ ما در کتاب *منن الرحمان* خود اثبات کرده‌ایم که زبان عربی، مادر همهٔ زبان‌هاست و نه یک یا دو واژه، بلکه هزاران هزار واژهٔ عربی در هر زبانی آمیخته است. «سوء» کلمه‌ای عربی است، به همین علت در زبان هندی، ترجمهٔ کلمهٔ «سوء» بد است. بنابراین، به این حیوان بد می‌گویند. شکی نیست در زمانی که زبان تمام دنیا عربی بود، نام این حیوان در این کشور به عربی بود و آن نام با نام خنزیر هم‌معنی است و تاکنون نیز باقی مانده است. البته ممکن است در شاستری «کتاب هندوان» تقریباً همین کلمه

تغییر یافته و نام دیگری به خود گرفته باشد، اما کلمه صحیح همین است چون وجه تسمیه با خود دارد و کلمه خنزیر بر آن گواهی روشن است و معنایی که این کلمه دارد، یعنی بسیار فاسد، نیاز به شرح ندارد. کیست که نداند این حیوان، نجاست خورِ درجه یک و بی غیرت و دیوث است و علت حرام قرار داده شدن این جانور، صریح و روشن است. چرا که قانون طبیعت دال بر این است که گوشت چنین حیوان پلید و بدی، تاثیر بدی بر بدن و روح آدم می گذارد. قبلاً ثابت کرده ایم که غذاها نیز بر روح انسانی تاثیر می گذارند. بنابراین، هیچ شکی نیست که تاثیر گوشت چنین جانور پلیدی هم بد است. حکیمان و اطباء یونانی قبل از اسلام، این نظریه را مطرح نمودند که گوشت این حیوان از لحاظ خاصیت، قوه حیا را کم می کند و بر دیوثی می افزاید. در شریعت اسلام، خوردن مردار هم بدین علت ممنوع است که گوشت مردار نیز مردارخوار را به رنگ خود درمی آورد و برای سلامتی ظاهری نیز مضر و زیانبخش است. آن حیواناتی که خونشان در بدنشان باقی می ماند مثلاً، خفه شده یا با ضربه چوب کشته شده نیز در حقیقت حکم مردار را دارند. آیا خون جانور مرده که درون بدنش می ماند، می تواند بر حالت خود باقی بماند؟ خیر؛ بلکه زود می-

گندد و با عفونت خود تمامی گوشت را فاسد می‌نماید و میکروب-های خون نیز چنانکه در تحقیقات جدید ثابت شده است، پس از مردن جانور، عفونتی سمّی را در بدن حیوان می‌گسترانند.

حالات اخلاقی انسان

در مرحلهٔ دوّم اصلاح، قرآن شریف حالات فطری را منوط به رعایت زمان و مکان مناسب قرار داده است تا حالت‌های طبیعی به درجهٔ اخلاق فاضله برسند. گفتنی است که این بخش، بسیار گسترده است. چنانچه بخواهیم این بخش را مفصلاً بیان کنیم و همهٔ نکات اخلاقی را که قرآن مجید بیان نموده است، بنویسیم، این مقاله آنقدر طولانی می‌گردد که با توجه به وقت داده شده به من، برای یک دهم آن هم کفاف نخواهد کرد. بنابراین، بخشی از اخلاق فاضله را به عنوان نمونه بیان می‌کنم.

باید دانست که اخلاق بالغ بر دو نوع است: نخست آن اخلاقی که به وسیله آن، انسان قادر به ترک شر می‌باشد و سعی می‌کند که با زبان، دست، چشم یا با هر عضو دیگر خود، به جان و مال و عزت کسی دیگر، لطمه‌ای نزند یا به فکر صدمه یا آسیب زدن به دیگران نباشد، و نوع دوّم اخلاقی است که مبتنی بر مفهوم سودرسانی باشد، یعنی بالغ بر تمامی آن اخلاقیاتی است که به وسیله آن، انسان سعی می‌کند با زبان خود، دست خود، مال خود،

علم خود یا با هر وسیله دیگری به کسی دیگر از لحاظ مال و مقام سودی برساند یا قصد اظهار عزت و عظمت کسی دیگر را داشته باشد، یا اگر ظالمی به وی ظلمی کند، بتواند از کیفر سزاوار او، بگذرد و بدین گونه او را از رنج و عذاب بدنی و تاوان مالی مصون بدارد و به او سود برساند یا بتواند او را چنان مجازات کند که آن مجازات در حقیقت برایش یکسره رحمت باشد.

اخلاقی مربوط به ترک شر

شایان ذکر است آن اخلاقی که خالق حقیقی برای ترک شر مقرر فرموده است، در زبان عربی به چهار نام موسوم است. گفتنی است که زبان عربی برای اظهار تمامی افکار و اوضاع و اخلاق انسانی، کلمات جداگانه‌ای دارد.

خلق اول به /حصان موسوم است و منظور خاص از این کلمه، آن عفتی است که مربوط به قوه تناسلی مرد و زن است و محصن یا محصنه به آن زن و مردی گفته می‌شود که از حرامکاری یا از مقدمات آن اجتناب بورزند. نتیجه این کار زشت برای هر دو نفر، در این عالم، ذلت و لعنت و در جهان دیگر عذاب آخرت است، و برای بستگانشان علاوه بر آبروریزی، ضررهای شدیدی نیز در پی دارد. مثلاً، کسی که با همسر کسی دیگر مرتکب این عمل ناجایز شود، یا حتی اگر زنا واقع نشده باشد، اما مقدمات آن از هر دو

طرف، یعنی زن و مرد به ظهور برسد، آنگاه شکی نیست که آن شوهر مظلوم غیرتمند باید چنین همسری را که راضی به زنا شده یا از وی زنا هم سرزده است، طلاق دهد، و این عمل برای بچه‌هایی نیز که از شکم آن زن زاده شده‌اند، باعث تفرقه‌ای بزرگ می‌گردد و مرد باید همه این ضررها را به سبب آن پست فطرت متحمل گردد.

در اینجا باید به خاطر سپرد که این خُلق که نامش احسان یا عفت یا پاکدامنی است تنها در این حالت خُلق نامیده می‌شود که فرد، توان چشم‌چرانی یا بدکاری را در خود داشته باشد، یعنی قدرت الهی به او قوایی داده که به وسیله آن بتواند مرتکب این جرم شود، اما وی خود را از این عمل زشت بازدارد؛ ولی اگر به علت خردسالی یا عنین یا خواجه بودن یا به علت پیر و فرتوت بودن، این نیرو در او وجود نداشته باشد، در این صورت نمی‌توانیم او را به این خُلق که نامش احسان یا عفت است، موصوف کنیم. البته درست است که در وی یک حالت طبیعی عفت و احسان وجود دارد، اما مکرراً نوشته‌ایم که حالات طبیعی نمی‌توانند به خُلق موسوم گردند. این حالت‌های طبیعی تنها زمانی در حیطة اخلاق شمرده می‌شوند که زیر سایه عقل و به موقع و محل خود صادر گردند یا انسان قدرت انجام کاری را داشته باشد، اما از روی

اراده و به عمد آن را انجام ندهد؛ لذا چنانکه در بالا نوشته‌ام، بچه‌ها، عنین‌ها و کسانی که با تدبیری خود را عنین کنند، نمی‌توانند مصداق این خلق باشند. این افراد اگرچه ظاهراً با عفت و احسان زندگی خود را سر می‌کنند، اما در این راستا عفت و احسانشان، حالت طبیعی آنها خواهد بود، نه چیزی دیگر. همان‌طور که این اعمال ناپاک و مقدمات آن می‌تواند از مرد سرزند، از زن هم امکان‌پذیر است؛ لذا در کتاب پاک خداوند متعال برای زن و مرد هر دو، این تعلیم ارائه شده است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ^۱
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ خُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ
وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۲ وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ

^۱ نور: ۳۱

^۲ نور: ۳۲

فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا^۱ وَلَيْسْتَ عَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا^۲
وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ.....فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا^۳

یعنی: به مردان اهل ایمان بگو که چشمان خود را از دیدن زنان نامحرم بازدارند؛ علی الخصوص زنانی را نبینند که می‌توانند موجب تحریک باشند. در چنین مواقعی باید به نگاه نیم بسته عادت کنند و به هر نحو ممکن خود را از بدی محفوظ بدارند. همچنین، گوش‌ها را از نامحرم‌ها مصون بدارند، یعنی به آهنگ-های زنان نامحرم خوش‌صدا، گوش فرا ندهند. قصهٔ حُسن و زیبایی آنها را نشنوند؛ این روش برای پاکی چشم و دل، خوب است. همچنین، به زنان اهل ایمان بگو که آنان نیز چشمان خود را از دیدن مردان نامحرم بازدارند و گوش‌های خویش را نیز از نامحرم‌ان حفظ کنند، یعنی صداهاى شهوت‌انگیز آنان را نشنوند و عورات خود را مستور بدارند و زینت خود را بر نامحرم باز نکنند و چادر خود را به گونه‌ای به سر کنند که از گریبان گذشته و بر سر کشیده شود، یعنی گریبان و دو گوش و سر و شقیقه‌ها، همه زیر چادر باشند و پاهای خویش را مانند رقاصان به زمین نکوبند.

^۱ بنی اسرائیل: ۳۳

^۲ نور: ۳۴

^۳ حدید: ۲۸

این همان تدبیری است که پایبندی آن می‌تواند آنها را از لغزش مصون بدارد.

دومین روش نجات این است که به خداوند متعال رجوع کنند و به درگاهش دعا کنند که آنان را از انحراف نگه دارد و از لغزش‌ها رهایی بخشد. به زنا نزدیک نشوید؛ حتی از چنین مجالسی هم دوری کنید که در اثر آن حتی فکر زنا هم در دل ایجاد شود، و به آن راه‌هایی قدم نگذارید که در آن امکان و احتمال وقوع این گناه باشد. کسی که زنا می‌کند، بدی را به منتها می‌رساند. راه زنا، راه بسیار بدی است و انسان را از هدف اصلی باز می‌دارد و این برای رسیدن به منزل نهایی‌تان بسیار خطرناک است. کسی که برایش امکانات ازدواج فراهم نباشد، باید عفت خود را از طرق دیگر حفظ کند. مثلاً، روزه بگیرد یا کم بخورد یا از قوای خود، کار جان‌فرسا بگیرد. بعضی از مردم این روش را پیشه می‌کنند که عمداً، در طول عمر خویش، از نکاح اجتناب می‌ورزند یا خود را اخته می‌نمایند یا رهبانیت اختیار می‌کنند، اما خداوند متعال می‌فرماید که ما این احکام را بر انسان فرض نکرده‌ایم؛ به همین علت آنان نتوانستند به طور کامل به این بدعت‌ها عمل کنند. این فرمایش خدا که ما دستور نداده‌ایم که مردم خواجه شوند، اشاره به این نکته دارد که اگر این دستور خدا بود، در آن صورت سایر

مردم موظف بودند که به این دستور عمل کنند، اما در این صورت نسل بنی آدم منقطع می‌شد و مدت‌ها پیش، دنیا به پایان می‌رسید. اگر قرار باشد عفت بدینسان حاصل شود که عضو تناسلی قطع شود، در آن صورت این عمل، به عبارت دیگر، اعتراض به خالق آن است؛ درحالی که کلیه مدارات ثواب، منوط به این امر است که نیرویی وجود داشته باشد و انسان از خوف خداوند متعال، با احساسات بد آن نیرو مبارزه کند و از فواید آن نیز بهره‌بردار تا ثوابی دوگانه حاصل نماید. بدیهی است که از بین بردن این عضو باعث می‌شود که فرد، از هر دو نوع ثواب محروم بماند، یعنی ثوابی که از مبارزه با احساس بد حاصل می‌شود و ثوابی که با استفاده درست از آن نصیب می‌گردد، اما اگر در کسی مثل بچه، آن قدرت و نیرو هم وجود نداشته باشد، او سزاوار کدام ثواب خواهد بود؟ آیا ممکن است که به کودک، به خاطر عفتش، ثوابی نایل شود؟

پنج علاج برای پاکدامنی

خداوند متعال در این آیات برای ایجاد خلق احسان، یعنی عفت، نه تنها تعلیمی عالی ارائه داده است، بلکه برای پاکدامنی انسان، پنج علاج نیز بیان فرموده است؛ یعنی:

۱. بازداشتن چشمان خود از دیدن نامحرمان

۲. حفظ نمودن گوش از صدای نامحرمان

۳. نشنیدن قصه‌های نامحرمان

۴. احتراز از تمام مجالسی که در آن احتمال این فعل بد وجود

دارد

۵. در صورت عدم ازدواج، روزه گرفتن و غیره

در اینجا قاطعانه می‌گوییم که این تعالیم عالی با آن همه تدبیری که قرآن مجید بیان فرموده است، فقط مختص به اسلام است. این نکته را باید به خاطر سپرد که حالات طبیعی انسان، سرچشمه شهوات است و انسان نمی‌تواند از آن بدون تحول کامل جدا شود. به همین سبب احساسات شهوانی انسان، وقتی فرصت تحریک شدن پیدا می‌کنند، بدون تحریک نمی‌مانند، یا به عبارت دیگر می‌توان گفت شدیداً به خطر می‌افتند. به همین علت، خداوند متعال به ما تعلیم نداده است که می‌توانیم زنان نامحرم را آزادانه ببینیم و یا اجازه داریم که به تمام زینت‌هایشان نگاه کنیم و همه آداهایشان مانند رقص و غیره را تماشا کنیم، مشروط به اینکه با نگاه پاک تماشا کنیم! خداوند متعال همچنین، اینگونه نیز نگفته است که ساز و آواز زنان جوان نامحرم را بشنویم و به قصه‌های حسن و زیبایی آنان گوش کنیم، اما با خیال پاک. بر عکس، خداوند متعال اکیداً توصیه نموده است که به زنان نامحرم

و محل زینتشان هرگز نگاه نکنیم، نه با نگاهی پاک و نه با نگاهی ناپاک، و به آهنگ‌ها و صدای خوش و قصه‌های حسنشان گوش فرانه‌دهیم، نه با نیت پاک و نه با نیت ناپاک؛ بلکه ما باید از شنیدن و دیدن آنها، مانند دیدن جانورِ مرده، بیزاری جوییم تا دچار لغزش نشویم. چرا که گاهی آدم در اثر نگاه‌های بی‌بند و بار، به طور قطع در معرض لغزش قرار می‌گیرد. چون خداوند متعال می‌خواهد که چشم‌ها، قلوب و افکار ما، همه پاک بمانند لذا این تعالیم عالی را به ما داده است. هیچ شکی نیست که بی‌قیدی موجب لغزش می‌شود. اگر در برابر سگ گرسنه‌ای نان نرم قرار دهیم و سپس، امید داشته باشیم که آن سگ به فکر خوردن آن نان نیفتد، در این انتظار خویش سخت در اشتباهیم. بنابراین، اراده‌ی خداوند متعال به این تعلق گرفته که قوای نفسانی فرصت انجام افعال مخفی را هم نداشته باشند و شرایطی پیش نیاید که در آن، افکار بد تحریک گردند.

فلسفه حجاب اسلامی همین است. توصیه‌ی شرعی نیز همین است. منظور از حجاب در کتاب خداوند متعال این نیست که زنان فقط مانند زندانیان مورد حراست قرار گیرند. این پندار نادانانه است که از طرق و روش‌های اسلامی خبر ندارند. هدف حجاب این است که زن و مرد نتوانند آزادانه همدیگر را ببینند و از

نمایش حسن و زینتشان جلوگیری شود. چرا که این عمل، به نفع زن و مرد، هر دو است. خلاصه، گفتنی است که غض بصر در عربی به دوری جستن از محل نامناسب با نگاه خوابیده و نگریستن به چیزهای جایز می‌گویند. هر انسان پرهیزگاری که می‌خواهد دلش را پاک نگه دارد، نباید مانند حیوانات به هر سو که بخواهد بی‌محابا نگاه کند؛ بلکه برای او پیشه کردن عادت غض بصر در این زندگی متمدن الزامی است. این عادت مبارکه‌ای است که به وسیله آن، حالت طبیعی مبدل به خلق عظیم می‌گردد و در اثر آن، در نیازهای مربوط به تمدن آدم نیز توفیری ایجاد نمی‌شود. این همان خلقی است که به آن، احسان و عفت می‌گویند.

نوع دوم از انواع ترک شر، خلقی است که آن را امانت و درستکاری می‌نامند، یعنی انسان راضی نشود که مال کسی دیگر را با سوء نیت و شرارت تصاحب نماید و به او ضرری برساند. گفتنی است که امانت و درستکاری یکی از حالت‌های طبیعی انسان است؛ به همین دلیل بچه شیرخوار که به علت کم سنی در سادگی طبیعی خود به سر می‌برد و هنوز عادت‌های بد ندارد، از چیزهای دیگران آنقدر نفرت دارد که حتی شیر زنی دیگر را هم به سختی می‌نوشد. اگر در زمان نوزادی، دایه‌ای برایش نگیرند،

در زمان هوشیاری، نوشاندن شیرِ زنی دیگر به وی، بی‌نهایت سخت می‌گردد و کودک متحمل رنج و آزار زیادی می‌شود و ممکن است که در نتیجهٔ این زجر، حتی به دم مرگ برسد. چرا که وی طبعاً از شیرِ زنی دیگر بیزار است. سرّ این همه نفرت چیست؟ سرّش همین است که او به جای مادر، از چیزی متعلق به کسی دیگر طبعاً متنفر است. وقتی که با نگاه عمیق‌تری به این عادت بچه می‌نگریم و در آن تدبر و تعمق می‌نماییم، به ریشهٔ اصلی این امر پی می‌بریم و روشن می‌شود که این عادتِ بچه یعنی نفرت او از چیزهای دیگران به حدی که در اثر آن بر خود مصیبت هم وارد کند، در حقیقت ریشهٔ امانت در وجود اوست. مطابق خُلقِ امانت، احدی نمی‌تواند درستکار باشد مگر اینکه مثل کودک در دل خود از اموال دیگران نفرت و کراهت حقیقی داشته باشد، اما کودک این عادت را با رعایت زمان و مکان به کار نمی‌برد و به سبب نادانی خود متحمل رنج‌های بسیاری می‌شود. بنابراین، این عادت او فقط یک حالت طبیعی است که بی‌اختیار به ظهور می‌رسد لذا در زمرهٔ اخلاق نیست؛ اگرچه ریشهٔ اصلی خُلقِ درستکاری و امانت در سرشت انسانی، همین است. همان‌طور که کودک را به دلیل این فعل غیر ارادی نمی‌توان درستکار و امین نامید، فردی را که این حالت طبیعی را به موقع و به هنگام خود به کار نمی‌برد نیز، نمی‌توان متصف به این خُلق قرار داد. امین و

درستکار بودن، امری بسیار ظریف است؛ تا وقتی که انسان همه ابعاد آن را به عمل نیاورد، نمی تواند امین و درستکار باشد. خدای تعالی به طریق مثال در آیات مشروح زیر، امانت را توضیح داده است:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا^۲

یعنی: اگر در میان شما ثروتمندی باشد که از عقل درستی برخوردار نباشد - مثل یتیم یا نابالغ - و احتمال رود که وی به

^۱ نساء: ۷، ۶

^۲ نساء: ۱۱، ۱۰

علت نادانی، مال خود را به باد می‌دهد، آنگاه وظیفه شماست که [به عنوان کورت آف واردرس]^۱ همه اموال او را در تصرف خود قرار دهید و تمامی اموالش را در اختیار آن نادان قرار ندهید. از آن اموال تنها به قدر نیاز و برای خوراک و پوشاکش به او بدهید و به وی امر به معروف کنید، یعنی به او سخنانی بگویید که در اثر آن، عقل و قوه تشخیصش رشد کند و مناسب حال تربیت شود تا جاهل و بی‌تجربه نماند. اگر وی فرزند یک تاجر است، راه و رسم تجارت را به وی بیاموزید و اگر حرفه‌ای دیگر داشته باشد، به همان شیوه، وی را تربیت کنید. خلاصه، به تدریج او را آموزش دهید و برای اینکه ببینید آموزه‌ها را فرا گرفته است یا نه، هر از گاهی او را امتحان کنید. پس، هنگامی که به سن ازدواج - تقریباً هیجده سالگی - رسید و مشاهده کردید که توانایی مدیریت اموالش را دارد، آنگاه اموالش را به او پس دهید. نسبت به خرج اموالش نه اسراف کنید و نه از ترس بزرگ شدنش، عجولانه اموالش را به هدر دهید. کسی که ثروتمند است نباید از مال وی حق الزحمه‌ای دریافت کند، ولی آدم محتاج در حد عرف می‌تواند حق الزحمه بگیرد.

Court of Wards¹

در میان اعراب رایج بود که اگر سرپرستان یتیمان می خواستند از اموال آنان استفاده کنند، حتی الامکان از سودی استفاده می - کردند که از تجارت اموالشان به دست می آوردند، ولی به سرمایه اصلی دست نمی زدند. این روش را شما نیز در پیش گیرید. سپس، فرمود که مال یتیمان را در حضور شاهدان، بازگردانید. کسی که در آستانه مرگ و دارای فرزندان کوچک و ناتوان باشد، نباید آنچنان وصیت کند که حق فرزندان در آن ضایع شود. کسانی که با ستم، مال یتیم را می خورند، آنها مال نمی خورند؛ بلکه آتش می خورند و در آخرت در آتش سوزان افکنده می شوند.

اکنون ببینید که خداوند متعال تا چه حدی ابعاد امانت و درستکاری را بیان نموده است. پس، امانت حقیقی آن است که تمامی ابعاد آن رعایت شود و اگر در امانتداری با عقل کامل، تمامی ابعاد آن رعایت نشود، در این صورت چنین امانتی چند نوع خیانت پنهانی به همراه خواهد داشت. خداوند متعال در جای دیگری فرموده است:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا
فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ^۱ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ
تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا^۲ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ^۳ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ
إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ^۴ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ^۵ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ^۶ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْثَ
بِالظَّبِّ^۷

یعنی: دارایی‌های یکدیگر را به ناحق نخورید و به حکام رشوه
ندهید تا با همکاری آنها، مال دیگران را تصاحب کنید. می‌دانید
که خداوند به شما دستور داده است که امانت را به صاحبش
برگردانید و او خیانتکاران را دوست ندارد و هر چه را به پیمانہ
می‌سنجید، تمام بپیمایید و کم و گران نفروشید و همه چیز را با
ترازوی درست و عادلانه بسنجید و به هیچ وجه به مردم ضرر

^۱ بقره: ۱۸۹

^۲ نساء: ۵۹

^۳ انفال: ۵۹

^۴ بنی اسرائیل: ۳۶

^۵ اعراف: ۸۶

^۶ بقره: ۶۱

^۷ نساء: ۳

مالی نرسانید و با نیت فساد در زمین نگردید، یعنی با این نیت گردش نکنید که دزدی کنید یا راهزنی نمایید یا جیب کسی را خالی کنید و یا به طریقی ناحق مال دیگران را به تصرف خود درآورید. سپس، فرمود که جنس بد را به عنوان جنس خوب نفروشید، یعنی همان طور که تصرف مال دیگران جایز نیست، فروش چیزهای خراب یا فروش جنس بد به عوض جنس خوب هم جایز نیست.

خداوند متعال در این آیات، تمام راه‌های خیانت را بیان فرموده است. این کلام چنان بر همهٔ امور محیط است که در آن هیچ خیانتی از قلم نیفتاده است. خداوند متعال تنها این دستور را نداده است که دزدی نکنید تا مبادا نادانی، از این دستور برداشت نادرستی کند و بیندارد که فقط دزدی حرام است و سایر راه‌های ناجایز دیگر حلالند. حرام قرار دادن تمام راه‌های ناجایز با کلمات جامع، خود یک حکمت بیانی است. اگر کسی با این بصیرت، خُلق امانت و درستکاری را در خود نداشته باشد و این ابعاد را رعایت نکند، حتی اگر در بعضی امور امانت و درستکاری هم از خود نشان بدهد، این رفتارش، خُلق امانت و درستکاری تلقی نخواهد شد، بلکه یک حالت طبیعی است که دور از تشخیص عقل و بصیرت است.

سومین نوع ترک شر در اخلاق، آن است که در عربی به آن «هدنه» و «هون» می‌گویند، یعنی به کسی از راه ظلم، آزار بدنی نرساند و انسان بی‌ضرر باشد و زندگی صلح‌آمیز داشته باشد. بدون شک صلح‌جویی، خلقی عالی و بس ضروری برای انسانیت است. بر حسب این خلق، نیروی طبیعی که در بچه وجود دارد و از تعدیل آن، این خلق به وجود می‌آید، الفت، یعنی خوگرفتگی است. روشن است که انسان در حالت طبیعی که حالتی عاری از عقل است، مفهوم صلح و جنگ را نمی‌فهمد، اما در آن حالت یک عادت موافقت در او وجود دارد که ریشه عادت صلح است. با این وجود چون آن عادت از روی عقل و تدبر و اراده خاصی اتخاذ نمی‌شود، لذا خلق تلقی نمی‌شود. این عادت در صورتی خلق به شمار خواهد رفت که انسان آگاهانه خود را بی‌ضرر نماید و خلق صلح را در محل خود به کار ببرد و از به کار بردن بی‌محل آن اجتناب ورزد. خداوند در قرآن مجید در این خصوص می‌فرماید:

وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ^۱ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ^۲ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا^۳ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا^۴ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَبِئْسَ حَمِيمٌ^۵

یعنی: باهم صلح کنید. در صلح خیر است. وقتی آنان مایل به صلح شدند، شما هم صلح کنید. بندگان نیکِ خدا بر زمین صلح- جویانه راه می‌روند و اگر از کسی حرف بیهوده‌ای را بشنوند که مقدمه‌ای بر جنگ و درگیری باشد، آن را نادیده می‌گیرند و با بزرگ‌منشی از آنجا می‌گذرند و به خاطر امور جزئی درگیر نمی‌شوند، یعنی تا وقتی آزار شدیدی به آنها نرسد، از اغتشاش دوری می‌جویند. اصول موقع‌شناسی در صلح‌طلبی این است که امور کوچک را نادیده بگیرند و درگذرند. کلمه «لغو» که در این آیه آمده است، در زبان عربی به فعلی می‌گویند که شخصی از روی

^۱ انفال: ۰۲

^۲ نساء: ۱۲۹

^۳ انفال: ۶۲

^۴ فرقان: ۶۴

^۵ فرقان: ۷۳

^۶ حم سجده: ۳۵

شرارت مزخرف بگوید یا به نیت اذیت کردن، دست به کاری بزند که موجب هیچ ضرر و زیانی نباشد. بنابراین، علامت صلح‌جویی این است که این قبیل آزارهای بیهوده را نادیده بگیرید و سیره بزرگ منشی داشته باشید، اما اگر آزار از حد لغو فراتر رود و در اثر آن، به جان یا مال یا عزت کسی آسیبی برسد، دیگر این خلق صلح‌طلبی نیست؛ بلکه به این خلق، یعنی بخشیدن چنین گناهی «عفو» می‌گویند که ان شاء الله تعالی در مورد آن توضیح بیشتری خواهیم داد. سپس، خداوند متعال فرمود اگر کسی از روی شرارت مزخرف بگوید، شما به نحو احسن به او پاسخ صلح‌جویانه دهید. با این برخورد، دشمن نیز دوست می‌گردد. خلاصه، هنگام چشم‌پوشی به خاطر صلح‌جویی تنها برای آن بدی است که به سبب آن، هیچ ضرر واقعی به احدی نرسد و آن تنها یاوه‌سرایی دشمن باشد.

چهارمین نوع ترک شر در اخلاق، رفق و گفتار نیک است. این خلق از حالتی فطری سرچشمه می‌گیرد که نام آن طلاق وجه، یعنی گشاده‌رویی است. بچه، تا وقتی که قادر به حرف زدن نباشد، به جای رفق و گفتار نیک، گشاده‌رویی و با نشاط بودن خود را نشان می‌دهد؛ همین دلیلی بر ریشه‌دار بودن رفق در گشاده‌رویی است. گشاده‌رویی یک نیرو است و خلق رفق، در استفاده از این

نیرو در محل مناسب صورت می‌گیرد. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا..... وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

یعنی: با مردم به نیکی سخن بگویند. ملتی، ملت دیگر را مورد تمسخر قرار ندهد؛ چراکه ممکن است ملتی را که مسخره می‌کنند، بهتر از خودشان باشند. همین‌طور زنان، زنان دیگر را تمسخر نکنند. زیرا، ممکن است زانی را که مورد تمسخر قرار می‌دهند از خودشان بهتر باشند. عیب‌جویی نکنید. نام بد بر مردم نگذارید. از گمانه‌زنی‌ها به شدت دوری کنید. چرا که بعضی از

^۱ بقره: ۸۴

^۲ حجرات: ۱۲

^۳ حجرات: ۱۳

^۴ بنی اسرائیل: ۳۷

آنها، گناه است و دربارهٔ عیوب دیگران تجسس نکنید. غیبت یکدیگر را نکنید. تقوا پیشه نمایید که خدا با توبه‌کنندگان مهربان است. بدون مدرک و دلیل به کسی بهتان یا تهمت نزنید و به خاطر داشته باشید که هر عضوی مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

اقسام خیر رسانی

اینک پس از اتمام بیان انواع ترک شر به بیان اقسام سودرسانی می‌پردازیم. خُلقِ اوّل از دوّمین نوع اخلاق که مربوط به خیررسانی است، عفو یعنی گذشتن از گناه دیگران است. در این خُلق، خیررسانی مربوط به فردی است که گناه می‌کند و موجب زیان می‌شود و قاعدتاً سزاوار است که به وی نیز آسیبی برسد و به صورت حبس یا جریمه کیفر ببیند، یا مظلوم، خود او را تنبیه کند. اگر بخشیدن این فرد گناهکار مناسب باشد، در آن صورت، این عمل در حق او خیررسانی است. در این راستا، آموزهٔ قرآن شریف این است:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ^۱ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا
فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^۲

یعنی: نیکوکاران کسانی هستند که در محل ابراز خشم، خشمگین می‌شوند و در زمان بخشش، گناه را می‌بخشند. کیفر بدی، به اندازه انجام بدی است. اگر انسان گناهی را در حالی ببخشد که در نتیجه آن، اصلاح صورت گیرد و هیچ شری رخ ندهد، یعنی عفو به موقع انجام گیرد - نه بی‌موقع - در آن صورت وی پاداش آن را دریافت خواهد کرد.

از این آیه معلوم می‌شود که قرآن شریف نمی‌گوید که همیشه و در هر شرایطی با شر مقابله نشود و شروران و ظالمان مجازات نشوند؛ بلکه آموزه قرآن شریف این است که اول باید بررسی کرد که آیا محل بخشش گناه هست یا جای آن است که بایستی کیفر داد. آنگاه، آنچه که صلاح مجرم و عموم مردم باشد، پیشه شود. گاهی اوقات مجرمی با بخشیده شدن، به توبه روی می‌آورد و گاهی اوقات مجرمی در اثر عفو، جسورتر و بی‌باکتر می‌شود. بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید که چشم‌پسته به بخشش گناه عادت نکنید، بلکه با دقت بررسی کنید که نیکی حقیقی در کدام

^۱ آل عمران: ۱۳۵

^۲ شوری: ۴۱

عمل است، در بخشیدن یا مجازات نمودن. پس، آنچه مناسب موقع و محل باشد، پیشه کنید. با مشاهده (بعضی) افراد، به وضوح دیده می‌شود که آنان در کینه‌توزی بسیار حریصند و حتی کینه‌های اجدادی را هم از یاد نمی‌برند. همین‌طور بعضی افراد عادت به عفو و گذشت را به غایت می‌رسانند و به سبب افراط در این عادت، گاهی به حد دیوثی می‌رسند و از آنها حلم، عفو و گذشت قابل شرم سر می‌زند که کاملاً برعکس حمیت، غیرت و عفت است و کردار نیک را داغدار می‌کند. نتیجه چنین عفو و گذشتی این می‌شود که همه می‌گویند *وای بر حالش*. قرآن مجید برای اجتناب از این قبیل معایب، هر خلقی را مشروط به رعایت موقع و محل مناسب قرار داده است، و آن خلقی را که بی‌موقع بروز کند، رد می‌نماید.

بدانید که عفو را نمی‌توان صرفاً خلق نامید. چرا که، عفو نیرویی فطری است که در کودکان هم وجود دارد. اگر کودکی از کسی ضربه‌ای بخورد یا حتی ضارب از روی شرارت هم وی را بزند، باز کودک پس از مدتی آن ضربه را فراموش می‌کند و با محبت نزد ضارب می‌رود. اگر ضارب قصد کشتنش را هم داشته باشد، باز هم کودک با حرف شیرین او خوشحال می‌شود. بنابراین، چنین عفوی به هیچ وجه خلق به حساب نمی‌آید و فقط در صورتی خلق

تلقى می‌شود که با رعایت موقع و محل بجا به عمل آید، وگرنه نیرویی طبیعی بیش نخواهد بود. در دنیا عده بسیار کمی می‌توانند تفاوت بین نیروی طبیعی و فطری و خلق را تشخیص دهند. مکرراً گفته‌ایم که فرق میان خلق حقیقی و حالت طبیعی این است که خلق همیشه منوط به زمان و مکان مناسب است، اما نیروی طبیعی بی‌موقع هم ظاهر می‌گردد. اگر این تعریف درست نباشد، در آن صورت از چهارپایان، گاو هم بی‌شر و بز هم نرم‌دل است، اما نمی‌توانیم آنها را متّصف به اخلاق کنیم چون قدرت شناخت موقع و محل را به آنها نداده‌اند. حکمت خداوندی و کتاب کامل و راستین خدا، هر خلقی را مشروط به زمان و مکان قرار داده است.

دومین خلق از اخلاق مربوط به خیر رسانی، عدل، سومین احسان و چهارمین ایثار ذی القربی است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ^۱

یعنی: خداوند متعال دستور داده است که به ازای نیکی، نیکی کنید و اگر موقع و محل، فراتر از عدل، یعنی جای احسان باشد، در آن صورت احسان کنید و اگر فراتر از احسان و جای این باشد که از جوشش طبعی، مثل نیکی با خویشاوندان، نیکی کنید، در آن صورت از روی همدری طبعی، نیکی کنید. خداوند متعال این موضوع را نهی می کند که بخواهید از سرحد اعتدال تجاوز کنید و در ارتباط با احسان چنان بد عمل کنید که عقل هم آن را رد کند، یعنی اینکه بخواهید بی موقع احسان کنید، یا در موقعی که باید احسان کنید، از آن دریغ بورزید یا اینکه در محل ایتاء ذی القربی کوتاهی کنید و یا بیش از حد ترحم کنید.

در این آیه کریمه سه درجه خیررسانی ذکر شده است. درجه اول این است که به ازای نیکی، نیکی شود. و این پایه اول نیکی است و آدم شریف معمولی هم می تواند این خلق را پیشه کند و با نیکی کنندگان خود نیکی کند.

درجه دوم مشکل تر از این است و آن اینکه انسان در نیکی کردن سبقت جوید و به کسی دیگر به طریق احسان بدون هیچ استحقاقی سودی رساند. این خلق درجه متوسط است. بسیاری از مردم به تهیدستان احسان می کنند. در این خلق این عیب هم نهفته است که احسان کننده انتظار دارد به ازای احسان خود

حداقل تشکر یا دعایی دریافت کند، و اگر آن کسی که به او احسان کرده بود، مخالفش شود، آنگاه او را به نمک‌شناسی متهم می‌کند یا گاهی به دلیل احسان و لطف کردن بار طاقت‌فرسایی بر دوشش می‌نهد و احسان خود را به رخ او می‌کشد. خداوند متعال به احسان‌کنندگان توصیه می‌کند که:

لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى^۱

یعنی: ای احسان‌کنندگان! صدقات خود را - که بنای آن بر صدق است - با منت‌گذاری و آزاردهی از بین نبرید. کلمه صدقه مشتق از «صَدَقَ» است. بنابراین، اگر دل انسان از صدق و اخلاص تهی‌گردد، صدقه‌اش، صدقه نیست بلکه این عملی ریاکارانه خواهد بود. خلاصه، در احسان‌کننده ضعفی وجود دارد و گاهی او در حالت عصبانیت، احسان خود را به رخ می‌کشد. به همین علت خداوند متعال به احسان‌کنندگان هشدار داد.

خداوند متعال سومین درجه خیررسانی را ایتاء ذی القربی نام نهاد. در این درجه، احسان‌کننده احسان را اصلاً احسان تلقی نمی‌کند و انتظار هیچگونه تشکر و سپاسی هم ندارد، بلکه نیکی را فقط از جوشش همدردی انجام می‌دهد. چنانکه مادر، تنها از روی همدردی به فرزندش خدمت می‌کند. این مرتبه، انتهای

^۱ بقره: ۲۶۵

مراتب خیررسانی است و بعد از آن هیچ مرتبه دیگری وجود ندارد. اما، نکته قابل توجه این است که خداوند متعال همه این انواع خیررسانی را منوط به زمان و مکان مناسب قرار داده است و در آیه مزبور به وضوح فرموده است که اگر این نیکی‌ها در زمان و مکان خود انجام نپذیرند، بدی به شمار خواهند رفت؛ عدل تبدیل به «فحشا» می‌شود و فحشا آنقدر از حد تجاوز می‌کند که حالتی ناپاک صورت می‌گیرد؛ احسان تبدیل به منکر می‌گردد، یعنی حالتی پیدا می‌شود که عقل و وجدان، آن را رد می‌نماید و ایتاء ذی القربی به «بغی» تبدیل می‌شود، یعنی ظهور بی‌موقع جوشش همدردی، حالتی زشت را پدید خواهد آورد. در حقیقت «بغی» آن باران بیش از حدی است که کشتزار را نابود می‌کند، و تجاوز از حق واجب نیز بغی است. خلاصه، از این هر سه نیکی هر کدام که به محل و موقع خود انجام نشود، تبدیل به بدی خواهد شد؛ به همین خاطر این هر سه نیکی مشروط به محل و موقع قرار داده شده‌اند. در اینجا باید به خاطر سپرد که نمی‌توانیم عدل یا احسان یا همدردی را - که مانند همدردی بستگان نزدیک است - به تنهایی، خلق بدانیم، بلکه اینها حالت‌های طبیعی و قوای فطری‌اند که حتی در کودکانی هم وجود دارد که به بلوغ عقلی نرسیده‌اند. برای خلق، عقل شرط است و این شرط هم وجود دارد که هر نیروی طبیعی را در موقع و محل خود به کار گیریم.

درباره احسان رهنمودهای لازم دیگری هم در قرآن شریف آمده است و خداوند متعال همه را با «الف» و «لام» معرفی کرده است تا اشاره‌ای به اهمیت رعایت موقع و محل استفاده داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ^۱ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ^۲ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۳ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا^۴ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ

^۱ بقره: ۲۶۸

^۲ بقره: ۲۶۵

^۳ بقره: ۱۹۶

^۴ دهر: ۶، ۷

^۵ دهر: ۹، ۱۰

وَفِي الرِّقَابِ^١ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا^٢ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ^٣ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ^٤ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ^٥ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً^٦ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْعَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^٧ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ^٨ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا^٩ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى

^١ بقره: ١٧٨

^٢ فرقان: ٦٨

^٣ رعد: ٢٢

^٤ ذاريات: ٢٠

^٥ آل عمران: ١٣٥

^٦ رعد: ٢٣

^٧ توبه: ٦٠

^٨ آل عمران: ٩٣

^٩ بنى اسرائيل: ٢٧

وَالْمَسَاكِينَ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ
وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا
فَخُورًا الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا
آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از درآمد حلالتان بر طریق کرم و احسان و یا صدقه بر مردم انفاق کنید، اما نه از مالی که آغشته به دزدی، رشوه، خیانت، اختلاس یا ظلم باشد. هرگز قصد هم نکنید که مال ناپاک به مردم دهید. دقت کنید که احسان خود را با منت گذاشتن و آزار دادن باطل نکنید، یعنی به کسی که احسان می‌کنید، هیچگاه بر او منت ننهید که ما به تو این چیز را دادیم و با این گفتار خود، او را مورد اذیت و آزار قرار دهید. با این عمل، احسانتان باطل می‌گردد. همچنین، اینطور هم نباشید که اموال خود را از روی ریا انفاق نمایید. با مخلوق خدا نیکی کنید چون خدا نیکوکاران را دوست دارد. به نیکوکاران جام‌هایی آمیخته به کافور می‌نوشانند، یعنی سوزش و حسرت و آرزوهای ناپاک دنیا از دلشان می‌رود. کافور مشتق از «کَفَرَ» است و «کُفِرَ» در زبان عربی به پوشاندن می‌گویند و منظور از نوشاندن نوشیدنی

^۱ نساء: ۳۷، ۳۸

کافوری این است که خواسته‌های پستشان از بین می‌رود و باطنشان پاک می‌گردد و نسیم معرفت نصیب آنان خواهد شد. سپس، می‌فرماید که آنها در روز قیامت از چشمه‌ای که امروز حفر کرده‌اند، خواهند نوشید. در اینجا راز عمیقی در مورد فلسفه بهشت بیان شده است؛ هر کس که بخواهد به آن پی برد، می‌تواند از آن آگاه شود.

سپس، خداوند تعالی فرمود: نیکوکاران حقیقی این خصلت را دارند که تنها برای رضای خدا از غذایی که خود دوست دارند به تهیدستان و بی‌نوایان و اسیران می‌دهند و به آنها می‌گویند که ما این غذا را برای منت گذاشتن یا نیکی کردن به شما نمی‌دهیم، بلکه این کار را به خاطر رضا و عشقی که به خدا داریم، انجام می‌دهیم و هیچ پاداش و کلمه شکر بابت آن نمی‌خواهیم. این نشان می‌دهد که اینان نوع سوم خیر رسانی را که فقط از روی همدردی باشد، پیشه می‌کنند. نیکوکاران حقیقی عادت دارند که از اموال خویش جهت کسب رضای خداوند متعال به خویشاوندان کمک مالی کنند، برای نگهداری و آموزش و پرورش ایتام نیز خرج کنند، تهیدستان را از گرسنگی و فقر نجات دهند، به مسافران و سائلان خدمت کنند، از اموال خود برای آزادی غلامان و ادای قرض بدهکاران انفاق نمایند و در مخارج شخصی نه اسراف

کنند و نه بخل ورزند، بلکه اعتدال پیشه کنند. نیکوکاران در جایی پیوند می‌زنند که خدا دستور پیوند زدن داده است و از خدا می‌ترسند، و در اموالشان هم برای گدایان و بی‌زبانان بهره‌ای وجود دارد. منظور از بی‌زبانان، سگ، گربه، گنجشک، گاو، الاغ، بز و سایر حیواناتند. آنان با وجود درآمدی اندک و مضیقه و قحطی هم از سخاوت روی نمی‌گردانند، بلکه در آن شرایط نیز بر حسب استطاعت خود سخاوت به خرج می‌دهند. آنان گاهی به سبب دوری از ریا، پنهانی و گاهی هم برای تشویق دیگران آشکارا صدقه و خیرات می‌دهند. باید توجه کنیم که توزیع اموال صدقات و هر چیز دیگر باید اول بین فقرا انجام پذیرد. آری، اشکالی ندارد که مقداری از آن به کسانی داده شود که کار جمع‌آوری و نگهداری و توزیع صدقات را انجام می‌دهند. همچنین، می‌توان مقداری از آن اموال را به کسی جهت باز داشتن از گناه داد. همین‌طور این اموال باید در جهت آزادی بردگان و دستگیری مستمندان، کمک به بدهکاران، آفت‌زدگان، نیازمندان و هر راه دیگری خرج شود که فقط برای خدا باشد.

هرگز نمی‌توانید نیکی حقیقی را دریابید، مگر اینکه از اموال مورد علاقه‌تان به خاطر همدردی با مردم خرج کنید. حقوق فقرا را بپردازید و به مستمندان کمک کنید؛ به مسافران خدمت کنید

و از هر گونه اسراف خودداری نمایید، یعنی از خرج‌های بیجا و اسراف در جشن عروسی یا جشن تولد پسر یا در خوشگذرانی‌های دیگر بپرهیزید. به پدر و مادر خود نیکی کنید، و به نزدیکان، یتیمان، مستمندان، همسایه فامیل، همسایه غیرفامیل، مسافر، خدمتکار، نوکر، اسب، گاو، گوسفند و سایر حیواناتی که در خدمت شما هستند خوبی کنید، زیرا خدا که پروردگارتان است این خصلت‌ها را دوست دارد و آن کسی را که به دیگران اهمیت نمی‌دهد و فقط به فکر خود است، دوست ندارد؛ همچنین از فردی که خود بخیل است و مردم را به بخل تشویق می‌کند و دارایی‌اش را مخفی می‌کند و به نیازمندان می‌گوید که چیزی ندارم، بیزار است.

شجاعت حقیقی

از جمله حالات طبیعی انسان، حالتی است که شبیه شجاعت است. مثلاً، گاهی اوقات می‌بینیم بچه شیرخوار به خاطر وجود این حالت طبیعی دستش را در آتش می‌کند. دلیل آن، این است که بچه به سبب غلبه جوهر فطرت بشری تا وقتی که تجربه‌هایی که در درونش ترس ایجاد کند، نداشته باشد، از هیچ چیزی نمی‌ترسد. انسان در این حالت طبیعی، بدون هیچ ترسی با شیر و سایر حیوانات وحشی جنگل مقابله می‌کند و به تنهایی برای

جنگیدن با تعداد زیادی از مردم خروج می‌کند. مردم گمان می‌برند که او شجاع است، اما واقعیت این است که این حالتی فطری است که در حیوانات درنده و حتی در سگ هم وجود دارد و در انسان نیز وجود دارد. شجاعت حقیقی منوط به زمان و مکان مناسب و خلقی از اخلاق فاضله است و نام کارهایی است که به موقع و در محل خود انجام می‌گیرند. ذکر آن در کلام پاک خداوند متعال به شرح زیر است:

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ^۱ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ^۲ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۳ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ^۴

یعنی: دلیران واقعی کسانی هستند که به هنگام جنگ یا مصیبت فرار نمی‌کنند. صبرشان در جنگ و در هنگام بروز مشکلات، فقط برای رضای خداست نه برای نمایش دادن دلاوری‌های خود. اگر کسی آنها را بترساند که مردم برای کیفر

^۱ بقره: ۱۷۸

^۲ رعد: ۲۳

^۳ آل عمران: ۱۷۴

^۴ انفال: ۴۸

دادنتان تباری کرده‌اند، آنگاه آنان نه تنها از آن نمی‌ترسند، بلکه با این تهدیدها بر ایمانشان افزوده می‌شود و می‌گویند که خدا برای ما کافی است، یعنی شجاعتشان مانند شجاعت سگ و درندگان نیست که تنها مبتنی بر جوششی طبیعی باشد که تنها یک جنبه دارد؛ بلکه شجاعتشان دو بعدی است. اینان گاهی از روی شجاعت برای مقابله با احساسات نفسانی خود می‌ایستند و بر آنها غلبه می‌کنند و گاهی اگر ببینند مقابله با دشمن قرین مصلحت است، آنگاه نه فقط به خاطر شور و جوشش نفس خویش، بلکه برای دفاع از حق با دشمن مقابله می‌کنند و شجاعت خود را به نمایش می‌گذارند؛ البته نه با تکیه بر توان خود بلکه با تکیه به خدا. در شجاعتشان هیچ ریاکاری و خودبینی و پیروی از نفس وجود ندارد، بلکه از هر جهت رضای خدای تعالی را مقدم می‌دارند.

خداوند در این آیات به ما نشان داد که ریشه شجاعت حقیقی، صبر و پافشاری است. شجاعت حقیقی آن است که انسان در مقابل هر نوع هوای نفس یا هر مصیبتی - که مثل دشمن به انسان حمله کند - ثابت قدم و محکم بایستد و مانند آدم ترسو فرار نکند. به همین خاطر میان شجاعت انسانی و شجاعت درندگان تفاوت فاحشی وجود دارد. درنده فقط از یک بُعد، جوشش و غضب را

به کار می‌برد، اما انسان دارای شجاعت حقیقی، از بین مقابله کردن یا نکردن، آن را اختیار می‌کند که به مصلحت نزدیک‌تر است.

راستگویی

از جمله حالات طبیعی که خاص فطرت انسان می‌باشد، راستگویی است. انسان تا وقتی که یک غرض نفسانی محرک در میان نباشد، دروغ نمی‌گوید و طبعاً هم در دروغگویی نوعی نفرت و حالت قبض در دل خود احساس می‌کند. به همین علت، اگر دروغ کسی بر یکی آشکار گردد، او از انسان دروغگو رنجیده خاطر می‌شود و آن شخص را به چشم حقارت می‌نگرد. اما، تنها داشتن این حالت طبیعی را نمی‌توان اخلاق به حساب آورد، چرا که این حالت در کودکان و دیوانه‌ها نیز مشاهده می‌شود. بنابراین، مادامی که انسان به کلی از آن اغراض نفسانی که مانع راستگویی باشند، فاصله نگیرد، راستگوی حقیقی نیست. اگر انسان فقط هنگامی راست بگوید که چندان ضرری در آن وجود نداشته باشد و وقتی که اندیشه ضرر و زیان در عزت، مال یا جان کسی وجود داشته باشد، دروغ بگوید و راستی را پنهان کند، در آن صورت او بر کودکان و دیوانگان هیچ برتری ندارد. آیا راستگویی دیوانه‌ها و بچه‌های نابالغ چنین نیست؟ در جهان هیچ کسی وجود ندارد که

بدون غرض، بیهوده دروغ بگویند. پس، ترک راستگویی به خاطر ضرر، هرگز اخلاق حقیقی محسوب نمی‌شود. مهمترین زمان و مکان راستگویی آن است که در صورت راستگویی، تهدیدی متوجه جان و مال و آبروی کسی شود. آموزه خداوند متعال در این مورد این است:

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا^۱ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ^۲ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ^۳ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ

^۱ حج: ۳۱

^۲ بقره: ۲۸۳

^۳ بقره: ۲۸۴

^۴ انعام: ۱۵۳

^۵ نساء: ۱۳۶

شَنَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ؟ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ^۳ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ^۴

از پرستش بت‌ها و دروغ گفتن بپرهیزید. به عبارت دیگر، دروغ هم بتی است که دروغگو به آن توکل کرده و توکل بر خدا را ترک می‌کند. پس، دروغگو با دروغ گفتن، خدای خود را از دست می‌دهد. خداوند متعال در این راستا می‌فرماید: وقتی برای گواهی راستین خوانده شوید، بروید و گواهی راست بدهید و آن را کتمان نکنید. هر کس که کتمان کند، قلبش گناهکار است. هنگامی که سخن می‌گویید همان سخنی را بر زبان آورید که سراسر عدالت و راستی است. اگر درباره یکی از نزدیکانتان گواهی می‌دهید، بر حق و عدالت استوار باشید و گواهیتان هم باید برای خدا باشد، صرف نظر از اینکه با راست گفتن، ضرری به جان شما، والدین یا به نزدیکانتان مانند پسرانتان وغیره برسد. دروغ نگویند. نباید دشمنی با گروهی، شما را از گواهی صادقانه باز دارد. مردان راستگو و زنان راستگو پاداش بزرگی می‌یابند. عادت آنان این است

^۱ مائده: ۰۹

^۲ احزاب: ۳۶

^۳ عصر: ۰۴

^۴ فرقان: ۷۳

که به دیگران هم به راست گفتن نصیحت می‌کنند و در مجالسِ دروغگویان نمی‌نشینند.

صبر

یکی از حالات طبیعی انسان، صبر است که در هنگام دچار شدن به مصایب، بیماری‌ها و غصه‌ها، پس از جزع بسیار پیشه می‌شود، اما باید دانست این صبر، مطابق کتاب پاک خداوند متعال در زمره اخلاق نیست، بلکه حالتی است که پس از خسته شدن ناخودآگاه بر انسان مستولی می‌شود، یعنی یکی از حالات طبیعی انسان این است که به هنگام دچار شدن به مصیبتی آه و ناله کند و این جوشش پس از به اوج رسیدن فروکش شود و آدم از آه و ناله و جزع و فزع دست بکشد.

پس، این هر دو حالت، طبیعی و فطری است و هیچ ربطی به خُلق ندارد. خُلق این است که اگر آدم چیزی را از دست بدهد، آن را امانتی از جانب خدا بیندارد و هیچ شکایتی به زبان نیاورد و بگوید که مال خدا بود، او آن را از من پس گرفت و من به رضای او راضی‌ام. کلام پاک خداوند متعال، قرآن شریف، در خصوص این خُلق می‌گوید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَنْفُسِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ
وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱

یعنی: ای مؤمنان! ما شما را بدینگونه امتحان می‌کنیم که گاهی حالت خوف، شما را فرا می‌گیرد، گاهی بینوائی و گرسنگی شامل حالتان می‌گردد، گاهی ضرر مالی به شما می‌رسد، گاهی جان‌های شما دچار آفتی می‌شوند، گاهی در رنج و محنت‌های خود ناکام می‌مانید و به نتایج مطلوب نمی‌رسید و گاهی هم اولاد عزیزتان می‌میرند. مزده باد بر آنانی که وقتی دچار مصیبتی می‌شوند، می‌گویند که ما مال خدا و امانت و مملوک او هستیم. پس، حق همین است که در شرایط مزبور به صاحب امانت رجوع شود. همین افرادند که مورد رحمت خداوند هستند و کسانی‌اند که راه خدا را یافته‌اند.

خلاصه، نام این خلق صبر و راضی بودن به رضای الهی است و به عبارتی دیگر نام آن عدل است. زیرا، وقتی که خداوند متعال در تمام زندگی انسان طبق رضایتش کار می‌کند و هزاران امر را

^۱ بقره: ۱۵۶ الی ۱۵۸

به میلش به ظهور می‌رساند و مطابق خواسته انسان آنقدر نعمت به او می‌دهد که انسان توان شمارش آن را هم ندارد، در آن صورت انصاف نیست که اگر گاهی خداوند متعال بخواهد رضای خود را بقبولاند، انسان منحرف گردد و به رضای او راضی نباشد و چون و چرا سر دهد یا بی‌دین و گمراه شود.

همدردی با خلق

از جمله امور طبیعی که در فطرت انسانی است، جوشش همدردی با خلق است. جوشش حمایت از ملت، به طور طبیعی، در مردم هر دین و کیشی وجود دارد و غالب مردم به سبب سوء استفاده از همین جوشش طبیعی همدردی قوم خود، دیگران را مورد ستم قرار می‌دهند؛ گویی آنها را انسان به حساب نمی‌آورند. بنابراین، این حالت را نمی‌توان خلق نامید چراکه این جوششی طبیعی بیش نیست و اگر دقت کنید، می‌توانید این حالت را در کلاغ و برخی از پرندگان دیگر نیز مشاهده کنید. اگر کلاغی بمیرد، کلاغ‌های زیادی جمع می‌شوند. این عادت در صورتی اخلاق انسانی شمرده می‌شود که با رعایت عدل و انصاف و به موقع صورت گیرد. در آن صورت این یک خلق عظیم‌الشانی خواهد بود که نام آن در عربی مواسات و در فارسی همدردی

است. خداوند متعال در قرآن مجید با اشاره به این موضوع می-فرماید:

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَلَا تَهْتَبُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ^۱ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا^۲ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَآنًا أَثِيمًا^۳

یعنی: فقط در امور نیک به یاری و همدردی قوم خویش بشتابید و هرگز در امور ظلم و تجاوز، همدرد و یاری رسان آنان نباشید. همیشه به همدردی قوم خود پردازید و احساس خستگی نکنید و از خیانتکارانی که از خیانت دست بر نمی‌دارند، دفاع نکنید چون خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.

جستجوی یک موجود برتر

از جمله حالات طبیعی انسان که لازمه سرشت انسانی است، جستجوی هستی و وجود برتر است. در دل انسان جهت رسیدن به آن هستی، جذبه و کششی وجود دارد. آثار این جستجو، از

^۱ مائده: ۰۳

^۲ نساء: ۱۰۵

^۳ نساء: ۱۰۶

^۴ نساء: ۱۰۸

هنگام تولد نوزاد مشاهده می‌شود. زیرا بچه به محض اینکه به دنیا می‌آید، اولین خصوصیت روحانی که از خود نشان می‌دهد این است که به مادر گرایش دارد و بالطبع مادر را دوست دارد. پس از آن، به قدری که حواسش رشد می‌کند و شکوفه فطرتش باز می‌شود، این کشش محبت که در درونش نهفته است، مطابق آن، رنگ و روی خود را آشکار می‌نماید و کار به جایی می‌رسد که به جز آغوش مادر، در جای دیگری آرام نمی‌گیرد و راحتی کامل او، تنها در کنار عطوفت مادر فراهم می‌شود و اگر از مادر دور نگه داشته شود، آرام و قرار خود را از دست می‌دهد. حتی، چنانچه به او انبوهی از نعمت‌ها بدهند، باز احساس خوشحالی را فقط در آغوش مادر می‌بیند و بدون او به هیچ وجه آرام نمی‌گیرد. خلاصه، این کشش و محبت چیست که او را به سوی مادر جذب می‌کند؟

در حقیقت این همان کشش و جاذبه‌ای است که برای معبود حقیقی در فطرت کودک نهاده شده است. انسان با هر کسی که رابطه محبت‌آمیز برقرار می‌کند، در حقیقت در پشت آن، همین کشش کار می‌کند. هرگاه که انسان جوششی عاشقانه ابراز می‌نماید، در حقیقت عکس و تصویر همین محبت است؛ گویی او از میان سایر چیزها، چیز گمشده خود را جستجو می‌کند که نامش

را فراموش کرده است. پس، محبت کردن انسان به مال یا اولاد یا همسر یا کششِ روح به سوی ترانه‌ای خوش‌صدا، درحقیقت به سبب جستجوی همین محبوب گم شده است. چون انسان دقیق - ترین هستی را که مانند آتش، درون همهٔ انسان‌ها مخفی است و بر همه کس پوشیده است، نمی‌تواند با چشمان سر ببیند و با عقل ناقص خود دریابد، لذا دربارهٔ شناخت او دچار اشتباهات بزرگی شده است و در نتیجهٔ سهل‌انگاری، حق او را به دیگری داده است. خداوند متعال در قرآن مجید در این باره مثال خوبی زده است و می‌گوید که دنیا مانند کاخی شیشه‌ای است که فرش زمینش، از شیشه‌های بی‌نهایت شفاف ساخته شده است و زیر آن شیشه‌ها آب با سرعت زیاد روان است. بنابراین، هر نگاهی که بر آن شیشه‌ها می‌افتد، به اشتباه آنها را هم آب می‌پندارد و چنان از راه رفتن روی آنها می‌ترسد که از راه رفتن روی آب می‌ترسد. درحالی‌که آنها شیشه‌هایی صاف و شفاف است. پس، این اجرام بزرگ مانند آفتاب و ماه و غیره که می‌بینیم، همان شیشه‌های شفاف است که مردم به اشتباه می‌پرستند. درحقیقت در پشت آنها، قدرت بزرگی فعال است که مانند آبی است که زیر آن شیشه‌ها به سرعت روان است. بنابراین، این خطای چشمِ مخلوق - پرستان است که کاری را که قدرتی بزرگ زیر شیشه‌ها انجام

می‌دهد، به شیشه نسبت می‌دهند. تفسیر این آیه کریمه نیز همین است:

إِنَّهُ صَرَحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرٍ^۱

خلاصه، در عین حال که ذات خداوند متعال بی‌نهایت روشن است، بسیار مخفی هم است. بنابراین، برای شناخت خدا تنها این نظام جسمانی که جلوی چشمان ماست، کافی نیست؛ به همین دلیل کسانی که برای شناخت خدا به چنین نظامی تکیه می‌کنند، باوجود اینکه ترتیب کامل و محکمی را که متشکل از صدها نوع عجایب است با دقت تمام مشاهده می‌کنند و حتی در علوم هیئت، طبیعیات و فلسفه نیز چنان مهارتی پیدا می‌کنند که گویی به اسرار عمیق آسمان و زمین پی می‌برند، اما باز نمی‌توانند از تاریکی شک و شبهات نجات یابند و غالبشان در خطاهای گوناگون و اوهام و شبهات بیهوده گرفتار می‌شوند و از حقیقت دور می‌مانند. اگر آنان با دیدن این نظام عالی و متعادل ذره‌ای به فکر خالقش می‌افتند، فقط به این اندازه است که در دلشان این سؤال ایجاد می‌شود که این سلسله عظیم‌الشانی که دارای نظامی پر از حکمت است، باید به حتم خالقی داشته باشد، اما بدیهی

^۱ نمل: ۴۵

است که این خیال و این معرفت ناقص است. زیرا، این سخن که برای این نظام باید خدایی وجود داشته باشد، هرگز مساوی با این نیست که به حقیقت آن خدا وجود هم دارد. به همین علت، معرفت آنها تنها مبنی بر حدس و گمان است، و ظن و گمان نمی‌تواند دل را تسکین و اطمینان دهد و شک و شبهه را بکلی از بین ببرد. این جامی نیست که بتواند تشنگی معرفت کامل را که فطرت انسانی به آن نیاز دارد، رفع نماید، بلکه چنین معرفتی ناقص و بسیار خطرناک است، زیرا علیرغم سر و صدای زیاد، باز هم در آخر هیچ نتیجه‌ای ندارد.

خلاصه، مادامی که خداوند تعالی وجود خود را، همان طور که از عمل خود ظاهر نموده است، با کلام خویش بروز ندهد، مشاهده کارهایش، به تنهایی هیچگاه نمی‌تواند موجب اطمینان گردد. مثلاً، اگر در اتاقی را ببینیم که از درون بسته شده است، در وهله اول این فکر به ذهن خواهد رسید که شخصی داخل اتاق است و در را از درون قفل کرده است. چراکه، قفل کردن اتاق با قفلی داخلی از بیرون غیر ممکن است. اگر بارها و بارها و روزها و سال‌ها بانگ بزنییم و از داخل هیچ جوابی نشنویم، نظر خود را تغییر داده و خواهیم گفت که هیچ کسی در آنجا نیست و شاید در، اتفاقی قفل شده است. حال آن فیلسوفانی که معرفت خود را فقط

محدود به مشاهده مخلوقات خداوند متعال کرده‌اند، نیز همین است.

این اشتباه بزرگی است که خدا را مثل مرده‌ای تصور کنیم که درآوردنِ او از گور فقط کار انسان است. اگر حقیقت خدا همین است که فقط در اثر تلاش انسان کشف شود، در آن صورت تمام انتظارات ما نسبت به چنین خدایی بیهوده است. در حقیقت، خداوند متعال آن خدایی است که از ازل با صدایِ انا الموجود «من هستم» مردم را به سوی خود فرا می‌خوانده است. این گستاخی بزرگی است که گمان بریم انسان خدا را کشف می‌کند و با این عمل خود، به خدا لطف می‌کند و اگر فیلسوفان نبودند خداوند گمنام می‌ماند. این سؤال که خدا چگونه می‌تواند سخن بگوید، آیا او زبان هم دارد؟ نیز جسارت است. آیا او بدون دست-های مادی، اجرام آسمانی و زمین را نیافریده است؟ آیا همه دنیا را بدون چشمان مادی نمی‌بیند؟ آیا او بدون گوش‌های مادی تمام صداها را نمی‌شنود؟ پس، آیا ضروری نبود که همینگونه سخن هم بگوید. این هم هرگز درست نیست که تصور کنیم سخن گفتنِ خداوند در گذشته بود و اکنون دیگر سخن نمی‌گوید. ما کلام و مکالمه او را به هیچ زمانه‌ای محدود نمی‌کنیم. بی شک او اکنون هم مثل گذشته آماده است که جویندگان را از سرچشمه

وحی خود ملامال نماید؛ همانگونه که در گذشته درهای فیض او باز بود، اکنون نیز باز است. البته زمان نزول شریعت جدید به خاطر عدم نیاز به پایان رسیده است و هر نبوت و رسالت بر نقطه آخر خود که وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، به کمال رسیده است.

حکمت ظهور پیامبر اسلام از سرزمین اعراب

ظهور این آخرین نور از سرزمین اعراب خالی از حکمت نبود. اعراب، قومی از نسل بنی اسماعیل بودند که بنا به حکمت الهی از اسرائیل جدا و در بیابان فاران ساکن شدند. معنای کلمه «فاران» دو نفر فرار کننده است. بنی اسماعیل کسانی بودند که خود حضرت ابراهیم آنها را از بنی اسرائیل جدا کرده بودند. در شریعت تورات آمده است که برای بنی اسرائیل هیچ سهمی باقی نیست، چنانکه می فرماید: «آنان به همراه اسحاق ارثی نخواهند برد». بر همین اساس هر کسی که با آنان رابطه فامیلی داشت، رابطه خود را قطع نمود و آنان دیگر هیچ میانه‌ای با دیگران نداشتند. در تمام سرزمین‌های دیگر، کم و بیش رسوم عبادات و احکام وجود داشت که دال بر رسیدن تعالیم پیامبران آسمانی به آنها است. تنها منطقه اعراب بود که از این آموزه‌ها کاملاً بی اطلاع و از همه جهان عقب‌تر مانده بود. برای همین، بعد از همه ملت‌ها،

نوبت آنان فرا رسید و نبوتی به آنها داده شد که عمومی و جهانی بود تا سهم برکاتش به همه سرزمین‌ها برسد و اشتباهاتی که در ملل مختلف راه یافته بود، برطرف شود. بنابراین، بعد از چنین کتاب کاملی منتظر کدام کتاب باید باشیم؟ کتابی که اصلاح همه امور انسانی را به عهده گرفته است و مانند کتاب‌های پیشین نیست که فقط به یک قوم اختصاص داشته باشد، بلکه در آن، اسباب اصلاح سایر ملت‌ها فراهم و تمام مراتب تربیت انسانی بیان شده است. این کتاب پس از درآوردن انسان‌های وحشی به قالب انسانی، به آنان آداب انسانیت و درس اخلاق فاضله آموخت.

احسان قرآن کریم بر دنیا

این قرآن شریف بود که با نشان دادن تفاوت حالات طبیعی و اخلاق فاضله به دنیا احسان کرد و انسان را از حالات طبیعی خارج نمود و به مقام عالی اخلاق فاضله رساند. قرآن، تنها به این اکتفا نکرد، بلکه برای رسیدن به مرحله باقی مانده، یعنی مقام حالات روحانی، نه تنها درهای معرفت پاک را گشود بلکه صدها هزار انسان را به آن مقام نیز رساند و اینگونه سه نوع تعلیمی را که قبلاً ذکر کردم، به کمال بیان فرمود. پس، چون قرآن جامع تمام تعالیمی است که بر آن مدار نیازهای تربیت دینی می‌چرخد،

لذا خداوند متعال در این کتاب اعلام نمود که من دایره تعلیم دینی را به کمال رسانده‌ام. چنانکه می‌فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا

امروز دین شما را کامل کرده‌ام و نعمت خود را بر شما تمام نموده‌ام و خرسندم که دین شما را اسلام قرار داده‌ام. این نشان می‌دهد انتهای کمال دین در مفهوم اسلام وجود دارد، یعنی باید انسان فقط مال خدا شود و نجات و رستگاری خویش را در فداکاری وجود خویش بخواهد، نه از طریق دیگر، و نیت و اراده خویش را در عمل نشان دهد. این همان نقطه‌ای است که کلیه کمالات به آن ختم می‌شود. پس، قرآن از آن خدای راستینی آگاه می‌سازد که دانشمندان نشناختند. قرآن برای اعطای معرفت خدا، دو روش را معرفی نموده است: روش اول روشی است که با آن عقل انسانی در پیدا کردن دلایل عقلی بسیار قوی می‌شود و بدین دلیل از اشتباه مصون می‌ماند. روش دوم، روش روحانی است که ان شاء الله تعالی به زودی در پاسخ به سؤال سوم بیان خواهیم کرد.

دلایلی بر هستی خدای تعالی

اینک بنگرید که قرآن شریف برای اثبات هستی خدا از لحاظ عقلی چه دلایل عالی و بی نظیری را ارائه نموده است؛ می فرماید:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى^۱

یعنی: خداوند ما آن پروردگاری است که تمام موجودات عالم را وجود خاص خود بخشیده است و سپس، به کمالات مطلوب هدایت نموده است. اکنون اگر طبق مفهوم این آیه، به خلقت انسان و همه حیوانات زمینی، دریائی و پرندگان بنگریم، قدرت خدا بر ما آشکار می شود که چطور به هر آفریده‌ای، خلقتی مناسب حالش عطا کرده است. خوانندگان خودشان می توانند درباره این موضوع تفکر و تعمق کنند. زیرا، این مضمون بسیار گسترده است.

قرآن مجید، دومین دلیل بر هستی خداوند متعال را علت العلل بودن او می داند. چنانکه می فرماید:

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ^۲

^۱ طه: ۵۱

^۲ نجم: ۴۳

یعنی: تمام سلسله علت و معلول‌ها به پروردگارت ختم می‌شود. شرح این دلیل آن است که با نگاهی عمیق‌تر معلوم می‌شود همه موجودات به سلسله علت و معلول مربوطند. به همین دلیل، علوم گوناگونی در دنیا به وجود آمدند. زیرا، هیچ مخلوقی از این نظام بیرون نیست. برخی از موجودات عالم به طور اصولی و برخی به طور فرعی برای خدمت به یکدیگر آفریده شده‌اند. بدیهی است که «علت» یا از ذات خود برقرار می‌شود یا وجودش به وجود «علت» دیگری متکی است و سپس، این دومین علت به علت دیگری متکی خواهد بود و این سلسله ادامه پیدا می‌کند و قس علی هذا. ممکن نیست که سلسله علت و معلول در این دنیای محدود به یک نقطه ختم گردد و نامتناهی باشد. بنابراین، به حتم باید پذیرفت که این سلسله قطعاً به آخرین علت ختم می‌شود. ذاتی که به آن این سلسله علت و معلول پایان می‌یابد، همان خداست. با چشم باز بنگرید که آیه *وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ* در کلمات مختصر خود، چگونه دلیل فوق را بیان می‌فرماید. معنی آیه این است که همه سلسله‌ها به پروردگارت ختم می‌شوند.

سپس، خداوند متعال دلیل دیگری نیز بر هستی خود آورده است؛ می‌فرماید:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^۱

یعنی: نه خورشید می تواند به ماه برسد و نه شب که مظهر ماه است می تواند بر روز که مظهر آفتاب است، چیره شود، یعنی هیچ کدام از حدود مقرر خود خارج نمی شوند. اگر برای آنها مدبری در پشت پرده نباشد، تمام این نظام به هم خواهد خورد. این دلیل برای اندیشمندان علم هیئت بسیار مفید است. زیرا، اجرام فلکی دارای کرات بی شمار و بزرگی است که در صورت بروز کوچکترین اشکالی در آن، تمام دنیا می تواند نابود شود. این قدرت بزرگ که همه اجرام آسمانی را کنترل می کند، چقدر عجیب است! این اجرام نه باهم برخورد می کنند و نه سرعت خود را به اندازه یک موی سر تغییر می دهند و باوجود کار کردن برای این مدت طولانی، کهنه هم نشده اند و در اجزای آنها توفیری هم ایجاد نشده است. اگر هیچ محافظی بر آنها وجود ندارد، در آن صورت چگونه ممکن است که این کارخانه بزرگ در سال های بی شمار خود به خود کار کند. خداوند متعال با اشاره به همین حکمت در جایی دیگر می فرماید:

^۱ یس: ۴۱

أَفِي اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱

یعنی: آیا امکان شک در وجود خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خداوند متعال دلیل لطیف دیگری هم بر هستی خود آورده است، می‌فرماید:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۲

یعنی: هر چیزی در معرض زوال قرار دارد و آن که پاینده است فقط خداست که صاحب جلال و بزرگی است. اینک اگر فرض کنیم زمین ذره ذره شود و اجرام فلکی قطعه قطعه گردند و بادی ویرانگر بوزد که اثری از آنها باقی نگذارد، باوجود این، عقل می‌پذیرد و وجدان سالم نیز لازم می‌شمرد که پس از پایان این نیستی و نابودی، باید موجودی پاینده و فناپذیر به حالت نخست خود باقی بماند و نباید هیچ تغییر و تبدیلی در او ایجاد شود. او، همان خدایی است که همه چیزهای فانی را آفرید و خود از دست فنا محفوظ است. سپس، خداوند متعال دلیل دیگری بر هستی خود در قرآن مجید می‌آورد، می‌فرماید:

^۱ ابراهیم: ۱۱

^۲ رحمان: ۲۷، ۲۸

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ^۱

یعنی: به ارواح گفتیم: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. در این گفتگو خداوند متعال به آن خاصیتی که در فطرت ارواح نهاده است اشاره می‌کند، و می‌فرماید که هیچ روحی فطرتاً نمی‌تواند هستی خداوند را تکذیب کند. فقط منکران وجود او را انکار می‌کنند چون به گمانشان دلیلی بر وجودش ندارند، اما علی‌رغم این انکار، قبول دارند که برای هر حادثی، احداث کننده‌ای لازم است. در دنیا هیچ نادانی وجود ندارد که اگر بدنش مبتلا به بیماری شود، اصرار ورزد که هیچ علت مخفی برای بیماری‌اش وجود ندارد. اگر سلسله دنیا وابسته به علت و معلول نبود، در آن صورت ممکن نبود که از این قبیل پیش‌بینی‌ها شود که در فلان زمان سیل خواهد آمد، طوفان می‌آید، خسوف و کسوف رخ می‌دهد، انسان بیمار می‌میرد و یا در فلان ساعت یا فلان زمان، بیمار فلان حالات را خواهد داشت. چنین دانشمندی اگرچه به وجود خدا اقرار نمی‌کند، اما به نحوی اقرار هم می‌کند که او نیز مانند ما، برای معلول در جستجوی علت است و این هم نوعی اقرار است، اگرچه اقرار کاملی نیست. علاوه بر این، اگر منکر وجود خدا را به نحوی بیهوش کنند تا از افکار این زندگی پست به کلی

^۱ اعراف: ۱۷۳

جدا شود و از تمامی اراده‌ها دور گردد و در تصرف ذات اعلیٰ قرار گیرد، در این صورت به وجود خدا اقرار خواهد نمود و منکر او نخواهد بود و تجربه صاحبان تجربه نیز بر آن گواه است. پس، این آیه به چنین حالتی اشاره می‌کند و مفهومش این است که انکار وجود آفریدگار فقط محدود به زندگانی پست دنیا است، وگرنه اقرار در فطرت اصلی انسان وجود دارد.

صفات باری تعالی

این دلایل هستی خداوند متعال است که به طور مختصر نوشتیم. اکنون شایان ذکر است که قرآن مجید صفات خدایی را نوشته است که ما را به سویش فرا خوانده است:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ^۱
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ^۲ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ^۳ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

۱ حشر: ۲۳

۲ فاتحه: ۴

۳ حشر: ۲۴

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ^۲ رَبُّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ^۳ أُجِيبُ دَعْوَةَ
الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ^۴ الْحَيُّ الْقَيُّومُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ
وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ^۵

یعنی: بجز خداوند که یکتاست و شریکی ندارد، هیچ کس لایق پرستش و فرمان برداری نیست. این نکته را بدین سبب فرمود که اگر او بی‌همتا نباشد در آن صورت این احتمال به وجود می‌آید که شاید قدرت دشمن بر قدرت او غالب شود و در این صورت الوهیتِ خدا، در معرض خطر قرار خواهد گرفت، و از این فرمان که بجز او هیچ کسی دیگر سزاوار پرستش نیست، منظور این است که او چنان خدای کاملی است که صفات، حسنات و کمالاتش آنقدر اعلی و بلندند که اگر موجودات بخواهند به سبب صفات کامل، خدایی را انتخاب کنند یا در دل شایسته‌ترین و عالی‌ترین صفات را برای خدا فرض کنند، آنگاه برتر از همه همان

^۱ حشر: ۲۵

^۲ بقره: ۲۱

^۳ فاتحه: ۱ الی ۳

^۴ بقره: ۱۸۷

^۵ سوره اخلاص

خداست که جز او هیچ کسی نتواند برتر باشد؛ شریک قرار دادن موجود کمتر در پرستش او ظلم است. سپس، فرمود که او عالم الغیب است، یعنی ذات او را فقط خود او می‌داند، احدی نمی‌تواند بر ذات او احاطه کند. ما می‌توانیم خورشید، ماه و هر مخلوقی را ببینیم، اما از رؤیت خدا یکسره معذوریم. سپس، فرمود که او عالم الشهاده است، یعنی هیچ چیزی از نگاه او پوشیده نیست. روا نیست که او خدا خوانده شود و باز از علم الاشیاء غافل باشد. او هر ذره این عالم را زیر نظر دارد، اما انسان توان این کار را ندارد؛ تنها او می‌داند که چه زمانی این نظام را مختل نماید و قیامت به پا کند و هیچ کسی بجز او خبر ندارد که در چه زمانی این اتفاق می‌افتد. بنابراین، اوست خدایی که از تمامی زمان‌ها مطلع و آگاه است. سپس فرمود: هو الرحمن، یعنی او قبل از خلقت جانداران و اعمالشان صرفاً از سر لطف خود و نه به خاطر منظوری و نه به سبب پاداش عملی، برایشان اسباب آسایش فراهم می‌کند. چنانکه خورشید و زمین و تمامی امکانات دیگر را پیش از به وجود آوردن ما و اعمال ما برای ما آفریده است. نام این عطیه در کتاب خدا، رحمانیت است. به سبب این لطف، خداوند متعال رحمان نامیده می‌شود. سپس فرمود: الرحیم، یعنی او جزای اعمال نیکو را نیکوتر می‌دهد و رنج و زحمت کسی را ضایع نمی‌کند و به هدر نمی‌دهد. به لحاظ این لطف، او رحیم نامیده می‌شود و این صفت به

رحیمیت موسوم است. سپس فرمود: مالک یوم الدین، یعنی پاداش هر کسی، در دست خود خداوند است. او هیچ کارپردازی ندارد که حکومت زمین و آسمان را به وی بسپرد و خود کنار کشد و کاری نکند و همان کارپرداز، تمامی کیفر و پاداش را (اکنون) یا در آینده بدهد. سپس فرمود: الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ، یعنی آن خدا پادشاهی است که هیچ رنگ و عیبی بر او نیست. آشکار است که پادشاهی انسان خالی از عیب نیست. مثلاً، اگر تمامی رعایا مهاجرت نموده و به کشور دیگری کوچ کنند، پادشاهی انسان نمی‌تواند برقرار بماند. یا مثلاً اگر قحطی وارد شود، آنگاه مالیات و خراج شاهی از کجا دریافت شود و اگر رعایا با او بحث کنند که شما در چه چیزی بر ما برتری دارید، آن وقت او کدام لیاقت خود را می‌تواند بر آنان ثابت کند. اما، پادشاهی خداوند متعال چنین نیست. او می‌تواند در آن واحد، تمامی کشورها را فنا کند و مخلوق دیگری را بیافریند. بنابراین، اگر او چنین خالق و قادری نبود، پادشاهی‌اش بدون ظلم نمی‌توانست ادامه یابد. اگر او اینچنین نباشد آنگاه چنانچه وی یکباره دنیا را ببخشد و رستگار نماید، در آن صورت دنیای دیگر را از کجا بیاورد؟ آیا افراد رستگار را باز به دنیا بفرستد و از راه ظلم، عفو و بخشش خود را پس بگیرد؟ در این صورت، خدایی او متناقض و مانند پادشاهان دنیوی ناقص

می‌شود؛ مانند کسانی که برای دنیا قانون وضع می‌کنند و در هر امری خشمگین می‌شوند و به هنگام غرض‌ورزی اگر ببینند که غیر از ظلم چاره‌ای نیست، ظلم را شیر مادر می‌پندارند. مثلاً، قانون پادشاهان، جایز می‌داند که برای نجات یک کشتی، بعضی از مسافران کشتی نابود و هلاک گردند، اما این اضطرار نباید در رابطه با خدا پیش بیاید. پس، اگر خدا قادر مطلق و آفریننده از عدم نبود، او هم مانند زمامداران ضعیف به جای قدرت، ظلم به کار می‌برد، و یا چنانچه عادل بود، با خدایی خود باید وداع می‌کرد. کشتی خدا با تمام قدرت بر انصاف راستین پیش می‌رود. سپس فرمود: *السلام*، یعنی او آن خدایی است که از تمامی عیوب و مصایب و سختی‌ها پاک است و سلامتی دهنده است. معنی این نکته هم آشکار است. زیرا، اگر او خود دچار مصایب می‌شد، به دست مردم به هلاکت می‌رسید و در اراده خود ناکام می‌ماند. آنگاه با مشاهده این حالت بد، چگونه دل‌ها به او اطمینان می‌کردند که چنین خدایی حتماً ما را از مصایب نجات می‌دهد. بنابراین، خدای تعالی درباره معبودان باطل می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ
مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ^۱

حقیقت کسانی که آنها را خدا قرار داده‌اید، این است که اگر همه دست‌جمعی بخواهند مگسی را هم بیافرینند، هیچ وقت نخواهند توانست، حتی اگر به یکدیگر یاری هم برسانند. بلکه، اگر مگسی چیزی را از جلوی آنها بردارد و ببرد، قدرت ندارند که آن را از او پس بگیرند. پرستش کنندگان آنان، ناقص العقلند و خودِ معبودان هم ضعیف النفس هستند. آیا خدایان باید چنین باشند؟ خدا اوست که قدرتمندتر از همه قدرتمندان و بر همه غالب باشد؛ کسی نتواند بر او تسلط یابد و او را از پای در آورد. کسانی که دچار چنین اشتباهاتی می‌شوند، منزلت خداوند را نمی‌شناسند و نمی‌دانند خدا چگونه باید باشد. سپس فرمود: خداوند امنیت دهنده، و استوار کننده دلایل بر کمالات و توحید خود است. این یعنی که قبول کننده خدای راستین، در هیچ مجلسی شرمنده نمی‌گردد و نیز در محضر خداوند هم شرمنده نخواهد بود. زیرا، او دارای دلایل محکم است. ولی، قبول کننده خدای دروغین در مصیبت بزرگ گرفتار است. او به جای بیان دلایل، هر سخن

^۱ حج: ۷۵، ۷۴

بیهوده‌ای را راز می‌نامد تا مورد تمسخر واقع نگردد و می‌خواهد اشتباهات ثابت شده را مخفی کند.

و سپس فرمود که الْمُهَيِّمِ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، یعنی او محافظ همه، بر همه چیز غالب و حلال مشکلات است و ذات او بس مستغنی است. سپس فرمود: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ او خدایی است که هم خالق جسم و روح، و هم مصور نقوش در رحم است. همه نام‌های نیک که بتوانند در خیال بگنجند از اسماء اویند. بعد فرمود: يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، یعنی بندگان آسمانی و نیز زمینیان از او به پاکی یاد می‌کنند. در این آیه اشاره فرمود که در اجرام فلکی نیز آبادی است و آن مردم نیز پایبند به هدایت خداوند هستند. سپس فرمود: عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، یعنی خدا بسیار مقتدر است. این آیه برای تسلای خاطر عابدان است. زیرا، اگر خدا عاجز باشد و قادر نباشد، آنگاه چه امیدی به چنین خدایی ببندند. سپس فرمود: رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ^۱ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ^۲، یعنی همان خدایی است که پروردگار

^۱ فاتحه: ۲ الی ۴

^۲ بقره: ۱۸۷

تمامی عالمیان، رحمان و رحیم و مالک روز جزا و سزاست و این اختیار را به دست کسی دیگر نسپرده است. او زاری هر مُلتمسی را می شنود و به آن پاسخ می دهد، یعنی دعاها را اجابت می نماید. سپس فرمود: **الْحَيُّ الْقَيُّومُ**، یعنی او جاودان و جانِ تمام جانها و تکیه گاه همه موجودات است. این صفت را بدین علت گفته است که اگر ازلی و ابدی نباشد، در مورد زندگی اش نیز همواره نگرانی وجود خواهد داشت که شاید پیش تر از ما فوت کند. سپس فرمود: **آن خدا، خدای یکتا است نه او پسر کسی است و نه پسری دارد و کسی همتا و همجنس او نیست.**

گفتنی است که به نحو درست قبول کردن توحید خداوند و اضافه و کم نکردن چیزی از آن، عدل انسان است که در حق مالک حقیقی خود بجا می آورد. تمام این بخش از تعالیم قرآن مجید که در اینجا نوشته شده است، مبتنی بر تعالیم اخلاقی است. در این تعالیم، اصول این است که خداوند متعال تمامی اخلاق را از افراط و تفریط پاک نموده است و هر خُلق را در صورتی به نام **خُلقِ موسوم** نموده است که از حد واقعی و واجب خود، کمتر یا بیشتر نباشد. بدیهی است که نیکی حقیقی آن است که میان دو حد، یعنی میان کم و زیاد یا افراط و تفریط در اعتدال باشد. هر عادتِی که به سوی اعتدال ترغیب نماید و امر را بر وسط

و اعتدال قرار دهد، اخلاق فاضله را پدیدار می‌سازد. تشخیص محل و موقع، اعتدال است. مثلاً، اگر دهقانی بذر خود را پیش از وقت یا بعد از وقت بکارد، در هر دو صورت، اعتدال را ترک کرده است. نیکی و حق و حکمت، همه در اعتدال است، و اعتدال موقع‌شناسی است. یا به عبارت دیگر، اینطور باید بفهمید که حق آن چیزی است که همیشه در میان دو نوع باطل متقابل قرار دارد. شکی نیست که رعایت موقع و محل، همواره انسان را در اعتدال نگه می‌دارد. شناخت اعتدال در خصوص خدا شناسی این است که در میان صفات خداوند، نه به سوی صفات منفی تمایل پیدا شود و نه خدا مشابه چیزهای جسمانی فرض شود. قرآن مجید همین طریق را درباره صفات باری تعالی اختیار کرده است. چنانکه می‌فرماید: خدا می‌بیند، می‌شنود، می‌داند، سخن می‌گوید و تکلم می‌کند. سپس، برای جدا نمودن از شباهت با مخلوق، این مطلب را نیز می‌فرماید که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^۱ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ^۲

یعنی: هیچ‌کس در ذات و صفات خداوند متعال شریک نیست. بنابراین، برای او مثال مخلوق نزنید. منظور از قرار دادن ذات

^۱ شوری: ۱۲

^۲ نحل: ۷۵

خداوند بین صفات تشبیه و تنزیه، همین اعتدال است. خلاصه، تمام تعالیم اسلام، تعالیم میانه‌روی است. سوره فاتحه نیز ما را به سوی میانه‌روی هدایت می‌نماید؛ خداوند متعال می‌فرماید: عَنِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ^۱. منظور از «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» کسانی هستند که در مقابل خداوند متعال نیروی غضب را به کار می‌برند و از نیروی سبانه پیروی می‌کنند؛ منظور از «الضَّالِّينَ» کسانی‌اند که از قوه بهیمی پیروی می‌کنند. خداوند متعال در کلمه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» روش اعتدال را ذکر فرموده است. خلاصه اینکه، در قرآن مجید به این امت مبارک، به اعتدال توصیه شده است. خداوند متعال در تورات، به امور انتقامی و در انجیل به عفو و گذشت تاکید نمود، و به این امت هم تعلیم موقع شناسی و اعتدال داده است. چنانکه می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا^۲

یعنی: ما شما را عامل به اعتدال قرار دادیم و اعتدال را تعلیم دادیم. پس، خجسته باشند کسانی که اعتدال می‌ورزند؛ خیر الامور اوسطها.

^۱ فاتحه: ۷

^۲ بقره: ۱۴۴

حالات روحانی

بخش سوم سؤال مطروحه این است که حالات روحانی کدامند؟ گفتنی است که ما قبلاً بیان کرده‌ایم که بر حسب رهنمود قرآن شریف، منبع و سرچشمه حالت‌های روحانی، نفس مطمئنه است که در آن، انسان از درجه صاحب اخلاق بودن به درجه انسان ربّانی ارتقا می‌یابد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنُّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^۱

یعنی: ای نفسی که با خدا آرام یافته‌ای! به سوی پروردگارت باز گرد. او از تو راضی و تو از او راضی هستی و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من در آی.

در اینجا بهتر است برای بیان حالات روحانی، تفسیر این آیه کریمه را کمی مفصل‌تر بیان کنم. باید به خاطر سپرد که در این زندگی دنیوی، بهترین و عالیترین حالت روحانی انسان این است که با خداوند متعال آرام بگیرد و تمام اطمینان و سرور و لذتش تنها به ذات خداوند منحصر گردد. همین حالت است که به عبارت دیگر زندگی بهشتی نامیده می‌شود. در این حالت، انسان در ازای

^۱ فجر: ۲۸ الی ۳۱

صدق و صفا و وفای کامل خود، بهشت نقد می‌یابد و درحالی که مردمِ دیگر به بهشت موعود می‌نگرند، او داخل بهشت است. در همین مقام، انسان، آن بارِ عبادت را که خداوند متعال بر دوش او گذاشته است، در حقیقت غذایی می‌داند که روحش از آن، نشو و نما می‌یابد و حیات روحانی‌اش منوط به آن است و حصول نتیجهٔ عباداتش موکول به جهان دیگری نیست. نفس لوّامه که باوجود آن همه ملامت‌هایی که نسبت به زندگانی ناپاکش می‌کند، باز نمی‌تواند امیال نیک را به خوبی بر انگیزد، نمی‌تواند دربارهٔ امیال و آرزوهای بد، نفرت واقعی ایجاد کند و نمی‌تواند برای استقامت در انجام نیکی نیروی کامل ببخشد و در این مقام، در اثر تحریک پاک که در آغاز مقام نفس مطمئنّه روی می‌دهد، انسان کاملاً دگرگون می‌شود و به رستگاری کامل نایل می‌شود و تمامی احساسات نفسانی‌اش، خود به خود رو به زوال می‌گذارند و بر روح او چنان باد نیروزایی می‌وزد که وی ناتوانی‌های پیشین خود را به دیدهٔ ندامت می‌نگرد. آنگاه در سرشت انسان یک انقلاب عظیمی روی می‌دهد و در عادات او تغییر بزرگی پدیدار می‌شود و انسان از حالت‌های قبلی خود بسیار دور می‌گردد و شسته و پاک می‌شود، و خداوند متعال با دست خود در دلش مهر و انسِ به نیکی را ایجاد می‌کند و کثافتِ کارهای بد را از دلش بیرون می‌راند.

کلیه سپاه راستی، به شهرستان دلش وارد می‌شود و تمامی برج-های فطرتش به تصرف راستی درمی‌آید و حق پیروز و باطل نابود می‌شود و نفس اسلحه خود را فرو می‌گذارد. دست خداوند، روی دل این فرد است و او هر گام را تحت سایه خداوند متعال بر می‌دارد. چنانکه خداوند متعال در آیات زیر به همین امور اشاره می‌فرماید:

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ^۱ اللَّهُ حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضَلَّا مِنَ اللَّهِ نِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^۲ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا^۳

یعنی: خدای متعال با دست خود بر قلب مؤمنان ایمان رقم زده است و آنان را با روح القدس یاری داده است. ای مؤمنان! خدا ایمان را محبوب شما ساخت و حسن و جمالش را در دلتان بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان مکروه گردانید و مکروه بودن راه‌های زشت را در دلتان راسخ نمود. این همه، از

^۱ مجادله: ۲۳

^۲ حجرات: ۸، ۹

^۳ بنی اسرائیل: ۸۲

فضل و رحمت خدای متعال به وجود آمد. حق آمد و باطل گریخت، و باطل کی می توانست در مقابل حق بایستد.

خلاصه، تمام این اشارات در مورد این حالت روحانی انسان است که در سومین مرحله حاصل می شود. مادامی که انسان به این حالت دسترسی پیدا نکند، هیچگاه بینایی راستین عایدش نمی شود. اینکه خداوند متعال می فرماید که من به دست خویش ایمان را در دل هایشان نوشته ام و با روح القدس یاری شان نمودم اشاره به این موضوع دارد که انسان به طهارت و پاکیزگی حقیقی نمی تواند برسد مگر اینکه کمک آسمانی شامل حالش گردد. در مرحله نفس لوآمه، حال انسان این است که بارها توبه می کند و بارها زمین می خورد، حتی گاهی اوقات از صلاحیت خود ناامید می گردد و مرض خود را لاعلاج فرض می کند و تا مدتی وضعیتش همین طور می ماند. سپس، هنگامی که وقت مقرر فرا می رسد، آنگاه به هنگام شب یا روز، یکباره نوری بر او نازل می شود و در آن نور، قوه الهی وجود دارد. به محض نزول این نور، تغییر عجیبی در درونش رخ می دهد و وی تصرف شدید دست غیبی را در خود احساس می کند و یک عالم عجیبی بر او ظهور می کند. آنگاه، انسان متوجه می شود که خدا هست و در چشمانش نوری پدیدار می شود که قبلاً وجود نداشت. اما، این راه را چگونه به دست آوریم

و چطور آن نور را بیابیم؟ باید بدانید که در این دنیا که دار
الاسباب است، برای هر معلولی، علتی وجود دارد و برای هر
حرکتی، محرکی است و برای فرا گرفتن هر علم، راهی وجود دارد
که به آن صراط مستقیم می‌گویند. در دنیا هیچ چیزی را نمی‌توان
بدون پایبندی به مقررات و اصولی که خداوند متعال از ابتدا جهت
دسترسی به آن مقرر نموده است، به دست آورد. بنابراین، نظام
خدا حاکی از این است که برای رسیدن به هر چیزی صراط
مستقیم وجود دارد و علی القاعده حصول این نور نیز منوط به
همین قانون است. مثلاً، اگر ما در یک اتاق تاریک بنشینیم و نیاز
به نور آفتاب پیدا کنیم، جهت رسیدن به نور آفتاب، صراط
مستقیم این است که پنجره‌ای را باز کنیم که رو به آفتاب است
و وقتی این کار را کردیم، یکباره نور آفتاب وارد اتاق می‌شود و ما
را منور می‌سازد. پس، بدیهی است که همین‌گونه برای یافتن
فیوض راستین و واقعی خداوند هم باید پنجره‌ای وجود داشته
باشد و برای حصول روحانیت پاک باید روش ویژه‌ای وجود داشته
باشد؛ آن روش این است که برای امور روحانی نیز باید همان‌طور
صراط مستقیم را پیدا کنیم که در تمام امور زندگانی خود جهت
موفقیت به دنبال آنیم. اما آیا آن صراط مستقیم این است که تنها
با زور عقل خود و از راهکارهای خودساخته خویش، به دنبال وصال
خدا بگردیم؟ آیا تنها به وسیله منطق و فلسفه خودما درهای نور

بر ما گشوده می‌شوند؟ درحالی که گشودن آنها منوط به دست قدرتمند خداست. به یقین بدانید که هرگز این راهکار درست نیست. ما هرگز نمی‌توانیم ذات حی و قیوم خدا را به وسیله تدابیر خود پیدا کنیم. در این راستا صراط مستقیم تنها این است که زندگانی و تمام نیروی خود را در راه خدا وقف کنیم و سپس، برای وصال خدا همواره متوسل به دعا باشیم تا توسط خود خدا به خدا برسیم.

یک دعای عزیز

زیباترین دعایی که موقع و محل صحیح سؤال را به ما می‌آموزد و نقشه جوشش معنوی فطرت را برای ما آشکار می‌نماید، دعایی است که خدای کریم در کتاب پاکش، قرآن مجید در سوره فاتحه به ما آموخته است و از این قرار است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ تمام ستایش‌های پاک ممکن برای خدایی است که خالق و پروردگار تمام جهانیان است؛ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خدایی که پیش از وقوع اعمال ما، رحمت خود را بر ما نازل می‌کند و از روی رحمت خویش به اعمال ما پاداش می‌دهد؛ مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ صاحب روز جزا و سزا تنها اوست و به کسی دیگر این اختیار داده نشده است؛ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ ای

آنکه جامع این تعاریف و ستایش‌ها هستی، ما فقط تو را می‌پرستیم و در هر کاری فقط از تو توفیق می‌جوییم. اینجا اقرار پرستش با ضمیر جمع ”ما“ اشاره به این مطلب است که تمام قوای ما مشغول پرستش تو و بر آستانه تو خم‌اند و انسان از لحاظ قوای درونی خویش یک جماعت و یک امت است و سجده کردن تمامی قوایش به خدا، حالتی است که به آن /سلام می‌گویند.

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ به ما راه مستقیم خود بنمای و ما را بر آن ثابت قدم گردان و به راه کسانی راهنمایی کن که مورد انعام و اکرام و فضل و کرم تو هستند؛ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ و ما را از راه آنانی مصون بدار که در معرض غضب تو قرار دارند و نمی‌توانند به تو برسند و راه گم کرده‌اند. آمین. ای خدا! این دعا را مستجاب بفرما.

در این آیات به ما آموخته‌اند که انعام‌های خدای متعال که به عبارت دیگر به آن فیوض می‌گویند، فقط بر آنانی نازل می‌شود که زندگی خود را در راه خدا فدا نموده‌اند و همه وجود خود را در راه او وقف می‌کنند، در رضای او محو می‌گردند و به این خاطر به دعا مشغول می‌شوند تا نعمت‌های روحانی از قبیل قرب و وصال خدا و مکالمات و مخاطبات را احراز کنند، و علاوه بر این دعا، با تمام قوا به عبادت می‌پردازند و از گناه دوری می‌جویند و همواره

در آستانه الهی خَم‌اند و تا جایی که در حد توانشان است، خود را از بدی مصون می‌دارند و از مسیر خشم الهی دوری می‌جویند. آنان با عزم مصمم و صدق حقیقی خدا را جستجو می‌کنند. لذا، به او می‌رسند و از جام معرفتِ پاک خداوند متعال سیراب می‌گردند. آنچه که در این آیه درباره استقامت ذکر شده است اشاره به این مقوله دارد که فیض حقیقی و کامل برای رسیدن به عالم روحانی وابسته به استقامت کامل است، و مراد از استقامت کامل، آن حالت صدق و وفاست که هیچ آزمایش و امتحانی نتواند به آن ضرری برساند، یعنی چنان پیوند محکمی برقرار شود که نه هیچ شمشیری آن را ببرد، نه هیچ آتشی آن را بسوزاند و نه هیچ آفتی بتواند به آن آسیبی برساند. همچنین، اموات عزیزان هم نتواند او را از خدا جدا نماید و هجران عزیزان هم نتواند هیچ خللی در پیوندش ایجاد کند و بیم از آبروریزی هم به هیچ وجه نتواند او را مرعوب سازد. دچار شدن به اندوه‌های هولناک و کشنده نتواند دلش را ذره‌ای بترساند. این در، بسیار تنگ است و گذر از این راه بسیار دشوار. چقدر مشکل است. آه صد آه!!

خداوند متعال در این آیات به همین نکته اشاره فرموده است:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ

تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۱

یعنی: به آنان بگو که اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و زنانتان و خویشاوندانتان و آن اموالتان که با تلاش و زحمت کسب کرده‌اید و تجارتتان که ترسِ کساد آن را دارید و ملکتان که مورد پسندتان است، همه اینها از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش عزیزتر باشند، در آن صورت تا آنگاه منتظر باشید که خدا حکم خود را ظاهر سازد و خداوند متعال به بدکاران هیچگاه راه خود را نشان نخواهد داد.

از این آیات عیان می‌شود که آن کسانی که رضای خداوند را رها نموده و عزیزان و اموالشان را دوست دارند، در نزد خدا زشتکارند؛ همانا آنان هلاک خواهند گشت. زیرا، غیر را بر خدا مقدم می‌دارند.

در این مرحله سوم، انسان چنان ربانی می‌گردد که به خاطر خدا هزاران بلا را به جان می‌خرد و با چنان صدق و اخلاصی به او می‌گردد که غیر از خدا هیچ کسی مال او نمی‌ماند و گویی برای او بقیه، همه می‌میرند. پس، در واقع حقیقت این است که تا وقتی،

^۱ توبه: ۲۴

ما خود نمیریم، خدای زنده را نمی‌توانیم ببینیم. روز ظهور خدا، روزی است که در زندگانی جسمانی ما، مرگ وارد شود. مادامی که چشم از دیدن غیر نبندیم، کور هستیم؛ تا وقتی که در دست خداوند متعال مانند مرده‌ای نشویم، از لحاظ روحانی مرده هستیم؛ زمانی که در میدان مبارزه رویارویی درست نشان دهیم، آنگاه آن استقامت حقیقی - که بر تمامی احساسات نفسانی غلبه می‌یابد - عایدمان خواهد شد، نه پیشتر از آن، و این همان استقامتی است که به وسیله آن، مرگ بر زندگی نفسانی وارد می‌شود. استقامت ما مطابق گفتار خداوند متعال این است: بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ^۱

یعنی: گردن خود را مانند قربانی پیش من بگذارید. همین‌طور، زمانی به مقام استقامت نایل خواهیم شد که تمامی اعضای بدن و تمامی قوای نفسانی‌مان، فقط به همین کار مشغول شوند و مرگ و زندگی ما تنها به خاطر او گردد. چنانکه می‌فرماید:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۲

^۱ بقره: ۱۱۳

^۲ انعام: ۱۶۳

یعنی: بگو نمازم و فداکاریم، زیستنم و مردنم، همه، برای خداست. زمانی که عشق انسان به خدا تا آن درجه برسد که مردن و زیستنش، نه برای خودش، بلکه فقط برای خدا باشد، آنگاه آن خدایی که همواره عاشقان خود را دوست می‌داشته است، عشق خود را بر او فرود می‌آورد و در اثر توأم بودن این دو عشق، نوری در انسان پدید می‌آید که دنیا آن را نمی‌شناسد و نمی‌تواند درک کند. هزاران صدیق و برگزیده به همین سبب کشته شدند که دنیا آنان را نشناخت. آنان را به این علت مگار و غرض‌ورز می‌نامیدند که دنیا چهره نورانی آنان را نمی‌توانست ببیند. چنانکه خدای تعالی فرمود:

يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ^۱

یعنی: کسانی که منکرند اگرچه به سوی تو می‌نگرند، اما تو را نمی‌بینند.

خلاصه، وقتی آن نور پدیدار می‌شود، به دلیل پیدایشش، شخص زمینی، آسمانی می‌گردد و خداوند متعال که مالک و صاحب هر موجودی است، در درون او سخن می‌راند و جلوه‌های الوهیت خود را به خاطر او به نمایش می‌گذارد و دلش را -که

^۱ اعراف: ۱۹۹

مملو از محبت پاک می‌باشد- به عنوان تخت خود بر می‌گزیند. از وقتی که این شخص به سبب یک تغییر نورانی، آدم جدیدی می‌گردد، خدا هم برای او، خدای نو می‌شود و بر او عاداتی نو و آیین جدید خود را آشکار می‌سازد. منظور این نیست که او خدای نو است یا عادات جدیدی پیدا می‌کند، بلکه آن عادات جدا از عادات عام خداوندند و فلسفه دنیا از آنها آگاه نیست و این فرد مطابق گفتار زیر خداوند متعال از دسته این افراد است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ^۱

یعنی: از جمله انسان‌ها، افراد عالی رتبه آنانی‌اند که در جهت کسب رضای خداوند، خود را محو می‌سازند. آنان جانشان را می‌فروشند و رضایت خدا را می‌خرند. همین‌ها کسانی‌اند که مورد رحمت خداوندند. شخصی که به مرتبه حالت روحانی می‌رسد، در راه خداوند فدا می‌شود.

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید که آن شخص که در راه رضایت من، جانش را فدا می‌کند، از تمامی درد و آلام نجات می‌یابد. او با جانفشانی خود ثابت می‌کند که از آن خداوند متعال است و تمامی وجود خود را چنین می‌پندارد که در جهت اطاعت

^۱ بقره: ۲۰۸

خالق و خدمت به مخلوق خلق شده است و نیکی‌های حقیقی متعلق به تمام قوا را، با چنان ذوق و شوق و حضور دل به جا می‌آورد که گویا در آینه فرمانبرداری خویش، محبوب حقیقی خود را می‌بیند و اراده‌اش با اراده خداوند متعال هم‌رنگ و یکی می‌شود، و تمام لذتش در فرمانبرداری خداوند متعال خلاصه می‌شود؛ تمام اعمال شایسته‌اش نه از راه مشقت، بلکه از کشش لذت و رغبت به انجام می‌رسند و همین بهشت نقد است که عاید انسان روحانی می‌شود. بهشتی را که در آینده می‌دهند، درحقیقت اظلال و آثار همین بهشت است. در عالم دوم، قدرت خداوند این حالت را به صورت جسمانی، متمثل و متجسد خواهد نمود؛ خداوند متعال با اشاره به همین نکته می‌فرماید:

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۱ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ۲ إِنَّ
الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۳ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ
اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ۴ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا

^۱ رحمان: ۴۷

^۲ دهر: ۲۲

^۳ دهر ۶، ۷

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيلاً^۱ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَعْلَالًا
وَسَعِيرًا^۲ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۳
یعنی: برای آن شخصی که ترسان از خداوند متعال و هراسان
از مرتبه عظمت و جلال اوست، دو بهشت وجود دارد. یکی در
همین دنیا و دیگری در آخرت. خداوند تعالی به بندگانی که در
ذات او محو می‌شوند، چنان شربتی می‌نوشاند که در اثر آن، دل
و خیال و اراده آنها پاک می‌گردد. بندگان نیک، شربتی آمیخته
به کافور می‌خورند و خودشان چشمه این شربت را کشف می-
کنند.

حقیقت شربت کافور و زنجبیل

من قبلاً هم بیان کردم که در این آیه، کلمه «کافور» به این
دلیل به کار برده شده است که در فرهنگ عرب «كَفَّرَ» به فرو
نشاندن و پوشانیدن است. بنابراین، منظور آیه این است که ایشان
چنان جام انقطاع و رجوع الی الله را می‌نوشند که محبت دنیا بر
آنها به کلی سرد می‌شود. قاعدتاً، تمام احساسات از افکار دل

^۱ دهر: ۱۸، ۱۹

^۲ دهر: ۵

^۳ بنی اسرائیل: ۷۳

سرچشمه می‌گیرند و هنگامی که دل از خیالات ناشایست بکلی دور شود و در آن هیچ نسبت و مناسبتی با آنها باقی نماند، آنگاه آن احساسات نیز کم کم کاهش می‌یابند و نابود می‌شوند. پس، در این آیه منظور خداوند متعال همین نکته است. او در این آیه با توصیه به این نکته می‌فرماید: کسانی که به طور کامل به سوی خداوند متعال گرایش پیدا می‌کنند، عاری از احساسات نفسانی می‌شوند و چنان به سوی خدا گرویده می‌شوند که از سرگرمی‌های دنیوی دلزده می‌گردند، و احساساتشان چنان فرو می‌نشیند که کافور مواد سمّی را فرو می‌نشاند.

سپس، فرمود که این مردم بعد از سرکشیدن این جام کافور، جام‌هایی دیگر را می‌نوشند که آمیخته به زنجبیل است. اینک باید دانست که زنجبیل مرگب از دو کلمه است: «زنا» و «جبل». «زنا» در فرهنگ لغت عرب، به معنای بالا رفتن و «جبل» کوه است، و معنای این ترکیب «رفتن به بالای کوه» است. حال، گفتنی است که برای انسان از زمان ابتلا به بیماری خطرناک تا به دست آوردن سلامتی کامل، دو حالت وجود دارد. اول، آن حالتی است در آن شدت و حدّت مواد سمّی کم می‌شود و سپس، به کلی از بین می‌رود و خطر به خیر و عافیت برطرف می‌گردد و طوفان مهلکی که بر خاسته بود، فرو می‌نشیند، اما هنوز در اعضا

ضعف باقی می‌ماند. در این وضعیت، هیچ کار طاقت فرسایی را نمی‌توان انجام داد و انسان هنوز مانند فردی نیمه‌جان، افتان و خیزان و لنگ لنگان راه می‌رود. دومین حالت آن است که سلامتی و تندرستی برمی‌گردد و بدن انسان نیرومند می‌شود و پس از بازیافتن نیرو، به حدی قدرت پیدا می‌کند که می‌تواند بدون هیچ مشکلی به بالای کوه برود و با نشاط خاطر در گردنه‌ها بدود. این حالت در سومین درجه سلوک میسر می‌گردد. خداوند متعال به چنین حالتی در آیه مزبور اشاره می‌فرماید که بندگان ربانی جام-هایی فوق العاده می‌نوشند که آمیخته به زنجبیل است، یعنی آنان نیروی کامل را می‌یابند و از گردنه‌ها بالا می‌روند و توسط آنان کارهای بسیار مشکل به انجام می‌رسند. آنها در راه خدا جان فشانی‌های حیرت‌انگیزی از خود نشان می‌دهند.

تاثیر زنجبیل

روشن است که در علم طب، زنجبیل که در هندی به آن «سونت» می‌گویند دارویی است که به حرارت‌گریزی تقویت بسیار می‌دهد و از اسهال جلوگیری می‌کند. به همین علت به آن زنجبیل گفته‌اند که گویا به آدم ضعیف چنان قدرت و انرژی می‌دهد که بتواند بالای کوه برود. منظور خداوند متعال از آیات بالا که در یکی از آنها کافور و در دیگری زنجبیل ذکر شده است، این

می‌باشد که به بندگان خویش بفهماند که در هنگامی که انسان از احساسات نفسانی به سوی نیکی حرکت می‌کند، در اوایل این حرکت، حالتی پدید می‌آید که مواد سمّی‌اش فرو می‌نشیند و احساسات نفسانی‌اش کاهش می‌یابند، چنانکه کافور هم مواد سمّی را فرو می‌نشانند. به همین علت زنجبیل برای بیماری‌های ورم معده و تیفوئید مفید واقع می‌شود. سپس، وقتی که شدت مواد سمّی کاملاً از بین می‌رود و سلامتی و صحت توأم با ضعف حاصل می‌گردد، مرحله دوّم شروع می‌شود که در آن مریض ناتوان از شربت زنجبیل قدرت می‌یابد. شربت زنجبیل، درحقیقت تجلی حسن و جمال خداوند متعال است که غذای روح است. زمانی که انسان از این تجلی قدرت می‌گیرد، توان رفتن به بالای گردنه‌های بلند در او ایجاد می‌شود و در اثر آن، در راه خداوند متعال چنان کارهای فوق‌العاده سختی انجام می‌دهد که تاوقتی حرارت عاشقانه در دل کسی وجود نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند چنین کارهایی انجام دهد. پس، خداوند متعال در این آیات برای تفهیم این دو حالت، از دو کلمه زبان عربی استفاده نموده است؛ یکی «کافور» که به معنای فرونشاننده است و دیگری «زنجبیل» که به بالا رونده اشاره دارد؛ این دو کلمه دال بر دو حالت سالکان این راه است. قسمت باقی آیه این است:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا

یعنی: ما برای منکرانی که نمی‌خواهند راستی را بپذیرند، غل و زنجیر و آتش افروخته، آماده کرده‌ایم. مفهوم آیه این است: کسانی که خداوند متعال را صادقانه جستجو نمی‌کنند، از جانب خداوند متعال دچار پسرفت می‌شوند و در امور دنیوی چنان گرفتار می‌گردند که گویی پا به زنجیرند و در امور دنیوی چنان غرق می‌شوند که انگار در گردنشان طوقی است که نمی‌گذارد سرشان را به طرف آسمان بلند کنند. در دل‌هایشان آتش حرص و هوی روشن است که مثلاً فلان اموال را به دست بیاورند، صاحب فلان ملک بشوند، فلان کشور را تحت تصرف خود در بیاورند و بر فلان دشمن پیروز شوند و بی‌نهایت پول و ثروت فراوان داشته باشند. وقتی که خداوند متعال آنان را نالایق می‌بیند و در کارهای زشت مشغول می‌یابد، آنها را به این سه بلای مذکور در آیه گرفتار می‌کند. آیه به این مطلب هم اشاره دارد که هرگاه انسان فعلی انجام می‌دهد، خداوند متعال نیز مطابق فعل او، فعل خود را انجام می‌دهد. مثلاً، اگر انسان تمامی درهای اتاق خود را ببندد، آنگاه فعل خداوند متعال این خواهد بود که اتاق او را تاریک نماید. اموری که در قانون جهان خداوند متعال، نتیجه حتمی اعمال ما

محسوب می‌شود در حقیقت فعل خداست، چون علت العلل، خود خداوند متعال است. همچنین، اگر شخصی سمی کشنده بخورد، در پی این فعل او، فعل خدا این خواهد بود که هلاکش کند. همین‌طور، اگر کسی کار بیجایی انجام دهد که موجب ابتلا به بیماری مسری شود، در مقابل آن، عمل خداوند متعال این خواهد بود که بیماری مسری به آن فرد حمله کند. پس، آن‌گونه که در زندگی دنیوی به صراحت دیده می‌شود، هر عمل ما در پی خود، به حتم نتیجه‌ای دارد و آن نتیجه، فعل خداوند متعال است؛ در دین نیز همین قانون جریان دارد. چنانکه خداوند متعال در این دو مثال بیان می‌فرماید: الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا فَلَمَّا رَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ^۱ یعنی: کسانی که در جستجوی خدا به شدت تلاش کنند، فعل ما بر این فعلشان، این خواهد بود که به آنها به طور حتم راه خویش را نشان می‌دهیم و آنانی که کجی و انحراف را پیش گرفتند و نخواستند به راه راست قدم بنهند، فعل ما نسبت به آنان این خواهد بود که دلشان را منحرف سازیم. سپس، خداوند متعال برای توضیح بیشتر این حالت می‌فرماید:

^۱ عنکبوت: ۷۰

^۲ صف: ۰۶

مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۱

یعنی: کسی که در این جهان کور بماند، در جهان بعدی هم کور خواهد بود، بلکه بدتر از آن خواهد بود. نکتهٔ مورد اشاره این است که دیدار خداوند متعال با بندگان نیک در همین دنیا حاصل می‌شود و آنها در همین جهان با محبوب خود که به خاطرش همه چیز را از دست می‌دهند، دیدار می‌کنند. خلاصه، مفهوم این آیه آن است که بنای زندگی بهشتی در همین جهان نهاده می‌شود و ریشهٔ نابینایی جهنمی نیز برگرفته از زیست کورکورانه و کثیف همین جهان است. سپس فرمود: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ^۲

یعنی: مردمانی که ایمان می‌آورند و اعمال شایسته انجام می‌دهند وارث باغ‌هایی هستند که زیر آنها نهرها روان است. در این آیه، خداوند متعال ایمان را به باغی تشبیه نموده است که زیر آن، نهرها روان است.

پس، بدیهی است که در اینجا نوعی فلسفهٔ عالی بیان گردیده است. یعنی، همان نسبتی که بین انهار و باغ است، در میان ایمان

^۱ بنی اسرائیل: ۷۳

^۲ بقره: ۲۶

و اعمال هم وجود دارد. همان طور که هیچ باغی بدون آب نمی تواند سرسبز بماند، همین طور هیچ ایمانی را نمی توان بدون افعال نیک ایمان زنده خواند. ایمانی که بدون اعمال باشد، هیچ و بی-ارزش است و اعمالی که بدون ایمان باشد، ریاکاری است. حقیقت بهشت اسلامی همین است که سایه ایمان و اعمال این دنیا است و هیچ چیز جدیدی نیست که از عالم بیرونی به انسان عاید شود، بلکه بهشت انسان از درون خود انسان پدیدار می شود و بهشت هر کس ایمان و اعمال صالح اوست که لذت آن، از همین دنیا شروع می شود و باغ های ایمان و اعمال در خفا و پنهان دیده می شوند و نهرها هم به نمایش گذاشته می شوند. اما، در عالم آخرت اینها به طور عیان ملموس خواهند بود. تعلیم پاک خداوند، همین نکته را به ما گوشزد می کند که ایمان راست و پاک و محکم و کامل به خداوند متعال و صفات و اراده هایش، همان بهشت خوش منظر و درخت بارور است، و اعمال صالح، نهرهای آن بهشت است. چنانکه می فرماید:

صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي
السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ^۱

^۱ ابراهیم: ۲۵، ۲۶

یعنی: آن کلمه ایمانی که از هر نوع افراط و تفریط و نقص و خلل و کذب و هزل منزّه و از هر جهت کامل باشد، مشابه درختی است که از هر عیبی پاک است و ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است و همواره و در هر زمان میوه می‌دهد و هیچگاه زمانی بر آن فرا نمی‌رسد که شاخه‌هایش دارای میوه نباشند. خداوند متعال در این بیان، کلمه ایمانی را به درختی که همواره بارور باشد تشبیه نموده است و سه نشانه آن را عنوان کرده است:

اول اینکه ریشه‌اش - که منظور از آن مفهوم اصلی است - در زمین قلب انسان استوار گردد، یعنی فطرت و وجدان انسانی، حقانیت خدا را قبول داشته باشد.

علامت دوم این است که شاخه‌های این کلمه در آسمان باشد. یعنی، این کلمه باید با خود عقلانیت داشته باشد و قانون طبیعت آسمانی که عمل خداست مطابق این فعل باشد. یعنی، دلایل صحت و اصلیت آن را می‌توان از قانون طبیعت هم استنباط کرد و آن دلایل نیز باید چنان محکم باشند که گویی در آسمان‌اند و نمی‌توان علیه آن لب به اعتراض گشود.

علامت سوم این است که ثمره‌ای که قابل خوردن است، دائمی و غیر منقطع باشد. یعنی، پس از انجام عمل، برکات و تاثیراتش

پیوسته و در هر زمان مشهود و محسوس باشند، نه اینکه تا یک زمان خاص ظاهر شوند و پس از آن، برکاتش از بین بروند. سپس فرمود:

مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ^۱
یعنی: کلمه پلید مانند آن درختی است که از خاک برکنده شود. منظور این است که فطرت انسانی آن را نپذیرد و به هیچ نحو، برپا و استوار نشود، نه از روی دلایل عقلی، نه از روی قانون طبیعت و نه از روی وجدان، بلکه در حقیقت تنها به صورت قصه و داستان باشد. چنانکه، قرآن مجید درختان پاک ایمان را در عالم آخرت به انگور و انار و میوه‌های بسیار خوب تشبیه نموده و بیان فرموده است که در آن روز آن درخت‌ها به شکل میوه متمثل خواهند شد و دیده می‌شوند. همین‌طور درخت خبیث بی‌ایمانی را در عالم آخرت زقوم نامیده‌اند. چنانکه می‌فرماید:

أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ^۲ إِنَّ

^۱ ابراهیم: ۲۷

^۲ صافات: ۶۳ الی ۶۶

شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغِي فِي الْبُطُونِ كَعَلْيِ الْحَمِيمِ دُقْ
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ

یعنی: بگویید باغ‌های بهشت بهتر است یا درخت زقوم که برای ظالمان بلاست. این درختی است که از ریشه جهنم می‌روید، یعنی از تکبر و خودبینی پدید می‌آید و ریشه جهنم همین است. شکوفه آن چنان است که گویی سر شیطان است. معنای کلمه شیطان، هلاک شونده است. چرا که، مشتق از «شیط» است. پس، حاصل کلام این است که خوردن آن، مساوی با هلاکت و نابودی است. سپس، خداوند متعال فرمود: درخت زقوم غذای آن دوزخیان است که عمداً گناه را پیشه می‌کنند. این خوراک در شکم، مانند مس گداخته شده و بسان آب جوشان، می‌جوشد. سپس، خداوند متعال خطاب به آدم دوزخی می‌فرماید که این درخت را بچش که تو همان انسان توانمند و گرامی هستی. این کلام، بسیار خشم‌آلود است و ماحصل آن، این است که اگر تو تکبر نمی‌کردی و بزرگی و عزت و آبروی خود را در نظر می‌گرفتی و از حق روی نمی‌گرداندی، امروز متحمل این تلخی‌ها نمی‌شدی. این آیه به این مسئله نیز اشاره می‌کند که کلمه زقوم در حقیقت مرکب از «زق» و «ام» است و ام خلاصهٔ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ

است که در آن، اولین حرفِ کلمهٔ اول و آخرین حرفِ کلمهٔ آخر گرفته شده است و کثرت استعمال، ذال را به ز/ا مبدل ساخته است. حاصل کلام اینکه همان طور که خداوند متعال کلمات ایمانی این دنیا را به بهشت تشبیه کرده است، کلمات بی‌ایمانی دنیا را هم به زقوم تشبیه نموده است و این را درخت دوزخ قرار داده و آشکار نموده است که ریشهٔ بهشت و دوزخ از همین دنیا شروع می‌گردد. چنانکه در باب دوزخ در جای دیگر می‌فرماید:

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ^۱

یعنی: دوزخ آن آتشی است که منبعش غضب خداوند است و از گناه شعله‌ور می‌شود و نخست دل را فرا می‌گیرد. آیه به این مقوله اشاره کرده است که ریشهٔ اصلی این آتش، آن غم و حسرت و دردهایی است که دل را احاطه می‌کند و اینکه هر عذاب روحانی نخست از دل شروع می‌شود و بعد تمام بدن را فرا می‌گیرد. خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید:

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ^۲

^۱ همزه: ۷،۸

^۲ بقره: ۲۵

یعنی: سوخت آتش دوزخ که همواره آن را فروزان نگاه می‌دارد، دو چیز است: یکی آن انسان‌هایی که خداوند حقیقی را رها می‌کنند و چیزهای دیگر را می‌پرستند، و معبودانی که به خواست خود مورد پرستش قرار می‌گیرند. چنانکه می‌فرماید:

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ^۱

یعنی: شما و معبودان باطلتان را که باوجود انسان بودن، خدا خوانده می‌شدند، به جهنم می‌اندازند. دوّمین سوخت جهنم، بت است. منظور این است که اگر وجود این چیزها نبود، جهنم هم نبود. بنابراین، از این آیات روشن می‌شود که در کلام پاک خداوند متعال، بهشت و دوزخ مانند این دنیای جسمانی نیستند، بلکه مبدأ و منبع هر دوی آنها، امور روحانی است. البته آن چیزها در عالم بعدی به شکل جسمانی دیده خواهند شد، اما به هر حال از این عالم جسمانی نخواهند بود.

وسيله برقراری تعلق و رابطه کامل روحانی با خدا

اینک باز به مطلب اصلی بر می‌گردیم که آن وسیله‌ای که قرآن مجید برای برقراری رابطه کامل با خدا به ما آموخته است، مبنی بر اسلام و دعای سوره فاتحه است. یعنی، نخست وقف کردن

^۱ انبیاء: ۹۹

زندگانی خود در راه خدا و بعد مشغول شدن به دعایی که در سوره فاتحه به مسلمین آموخته‌اند. مغز و قلب تمام اسلام همین دو چیز، یعنی تسلیم و دعای فاتحه است. در دنیا برای رسیدن به خداوند و نوشیدن آب نجات حقیقی، بهترین وسیله همین است. این وسیله‌ای است که قانون طبیعت برای ترقی عالی و وصال الهی انسان مقرر نموده است. کسانی به خدا می‌رسند که در آتش معنوی مفهوم /سلام وارد می‌شوند و به دعای فاتحه اشتغال می‌ورزند. اسلام چیست؟ اسلام همان آتش فروزانی است که زندگانی سُفلای ما را خاکستر می‌نماید و معبودان باطل را می‌سوزاند و باعث می‌شود که ما برای معبود حقیقی و پاک، به فداکاری جان و مال و آبرو پردازیم. هنگامی که در این چشمه وارد می‌شویم، آب حیات جدید را می‌نوشیم و تمام قوای معنوی ما با خدا چنان پیوند می‌خورند که رشته‌ای به رشته دیگری پیوند دارد؛ مانند آتش برق، آتشی از درون ما بیرون می‌جهد و آتشی از بالا فرود می‌آید و به سبب اتصال این دو آتش، تمامی هوا و هوس و مهر و محبت غیر الله ما، خاکستر می‌شود و بر زندگانی قبلی ما، مرگ وارد می‌شود. مطابق قرآن شریف، نام این حالت، اسلام است. در این حالتِ اسلام، مرگ بر احساسات نفسانی ما وارد می‌شود و سپس، توسط دعا از نو زنده می‌شویم. برای این زندگانی دوّم، نزول الهام الهی ضروری است. رسیدن به همین

مرتبه را لقاء الهی، یعنی دیدار با خداوند می‌نامند. انسانی که به این مقام می‌رسد، رابطه‌اش با خدا اینگونه می‌شود که گویی به چشم خود او را می‌بیند؛ به او نیرویی داده می‌شود و تمامی حواس و قوای درونی‌اش روشن می‌شوند و جاذبه و کشش زندگی پاک به شدت در وجود او آغاز می‌گردد. در این درجه، خدا چشم انسان می‌شود که با آن نگاه می‌کند، زبانش می‌گردد که با آن سخن می‌گوید، دستش می‌شود که با آن به دیگران کمک می‌کند، گوشش می‌شود که با آن می‌شنود و پایش می‌شود که با آن راه می‌رود. در آیه زیر خداوند متعال به همین مقام اشاره می‌کند، می‌فرماید: **يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**^۱ یعنی: این دست او، دست خداست که بر دستان آنان است و همچنین می‌فرماید: **وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى**^۲ یعنی: آنچه را پرتاب کردی نه تو، بلکه خداوند پرتاب کرد. خلاصه، انسان در این مقام، با خدا اتحاد کامل پیدا می‌کند. و رضایت پاک خداوند متعال به رگ و ریشه روح او، سرایت می‌کند و قوای اخلاقی‌اش که قبلاً ضعیف بود، در این مقام مانند کوه محکم و استوار می‌شود. عقل و فراست به منتهای

^۱ فتح: ۱۱

^۲ انفال: ۱۸

لطافت می‌رسد. این معنی آیه زیر است که در آن خداوند متعال می‌فرماید:

وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ^۱

در این مقام نهرهای عشق و محبت چنان می‌جوشد که به خاطر خدا، مردن و هزاران رنج کشیدن و بی‌آبرو شدن چنان آسان می‌گردد که انگار انسان شاخه‌ای کوچک را می‌شکند. سالک به سوی خداوند جذب می‌شود و نمی‌داند چه کسی او را می‌برد؛ دستی غیبی او را اداره می‌کند و جلب رضایت خداوند متعال سرلوحه زندگی او می‌گردد. در این مقام، خداوند را بسیار نزدیک می‌بینیم، چنانکه خدای تعالی در آیه زیر می‌فرماید:

نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۲

یعنی: ما به او از رگ جانش هم نزدیک‌تریم. در این حالت، انسان مانند میوه رسیده‌ای می‌شود که از درخت پایین می‌افتد. یعنی، تمامی روابط سفلی او از بین می‌رود، با خدای خویش پیوند محکم برقرار می‌کند، از مخلوق دور می‌شود، مشرف به مکالمات

^۱ مجادله: ۲۳ [خداوند متعال آنها را به روح خود مؤید و منصور گردانیده

است. مترجم]

^۲ ق: ۱۷

الهی می‌گردد و خدا به او خطاب می‌کند. برای حصول این مقام، همچنان درها همانگونه باز است که در گذشته بود. اکنون نیز فضل خداوند، جویندگان را از این نعمت همان‌گونه برخوردار می‌سازد که قبلاً می‌ساخت، اما این راه، تنها از طریق کنجکاوی‌های زبان حاصل نمی‌شود و فقط از سخنان بی‌حقیقت و لاف زدن و گزافه‌گویی باز نمی‌شود. مشتاقان این راه بسیارند، اما یابندگان آن کم. علت چیست؟ علت این است که این مقام در اثر تلاش و جانفشانی راستین حاصل می‌شود. اگر تا قیامت حرف بزنی، هیچ حاصلی نخواهد داشت. شرط اول این راه، با صدق گام نهادن بر آن آتشی است که دیگر مردم، از ترس آن فرار می‌کنند. اگر عمل نباشد، لاف زدن هیچ ارزشی ندارد. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^۱

یعنی: اگر بندگانم درباره من سؤال کنند که او کجاست؟ به آنان بگو که او به شما بسیار نزدیک است و من دعای دعاکنندگان

^۱ بقره: ۱۸۷

را مستجاب می‌کنم. پس، باید آنها با دعا‌های خود وصل مرا
بجویند و به من ایمان آورند تا رستگار شوند.

دومین سؤال

پس از مرگ، انسان چه حالتی خواهد داشت؟

در پاسخ این سؤال می‌گوییم حالتی که پس از مرگ بر انسان مستولی می‌شود، در حقیقت هیچ حالت جدیدی نیست، بلکه همان حالات زندگی دنیوی‌اند که به طور عیان، آشکار می‌گردند. کیفیت عقاید و اعمال شایسته یا غیر شایسته انسان در این عالم درون انسان نهان می‌باشد و پادزهر یا زهرش یک تاثیر مخفی بر وجود انسان می‌گذارد، اما در عالم آخرت اینگونه نخواهد بود بلکه تمام این کیفیات، آشکارا چهره خود را بروز می‌دهند. نمونه‌ای از این کیفیات در عالم خواب پیش می‌آید. مثلاً، مطابق نوع مواد غالب بر بدن انسان، حالات جسمانی در خواب دیده می‌شوند. هر گاه بدن در آستانه تب شدید باشد، انسان در خواب اکثراً آتش و شعله‌های آتش می‌بیند و در حالت غلبه تب بلغمی و ریزش آب از بینی و زکام، خود را در آب می‌بیند. خلاصه، طبق بیماری‌هایی که بدن آماده به ابتلای آن باشد، کیفیت‌ها متمثل شده و در خواب دیده می‌شوند. بنابراین، با تدبیر و تعمق در پدیده خواب، انسان می‌تواند به این زمینه پی ببرد که در عالم دوم نیز همین سنتِ الله جریان دارد. زیرا، همان‌طور که خواب در ما تغییر خاصی پدید می‌آورد و معنویات را به مادیت مبدل می‌سازد و به ما نشان

می‌دهد، در عالم بعدی نیز همین‌گونه خواهد شد. در آن روز اعمال ما و نتایج آن اعمال به صورت مادی و جسمانی پدیدار خواهند شد و آنچه ما از این عالم به طور مخفی همراه می‌بریم، آن روز بر چهره‌های ما نمودار خواهند گشت. همانگونه که انسان متمثل‌های گوناگونی را در خواب می‌بیند و هیچگاه گمان نمی‌کند که آنها تمثیلاتی بیش نیستند و آنها را چیزهایی حقیقی می‌داند، در عالم آخرت نیز همین‌طور روی خواهد داد. خداوند به وسیله متمثلات، قدرت تازه خود را ابراز خواهد نمود و چون آن قدرت کامل است، اگر ما تعبیر متمثل‌ها را هم به کار نبریم و بگوییم که آفرینش جدیدی از قدرت خداوند متعال خواهد بود، درست‌تر و واقعی‌تر و صحیح‌تر است. خداوند متعال می‌فرماید: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ** یعنی: هیچ نفس نیکی کننده‌ای نمی‌داند که چه نعمت‌هایی برایش مخفی است. پس، خداوند همه نعمت‌ها را مخفی قرار داده است و نمونه آنها در نعمت‌های دنیوی یافت نمی‌شود. بدیهی است نعمت‌های دنیا بر ما مخفی نیستند؛ شیر و انار و انگور و غیره را به خوبی می‌شناسیم و همیشه می‌خوریم. بنابراین، معلوم شد که نعمت‌های آخرت چیزهایی دیگرند. آنها با این نوع نعمت‌ها، تنها اشتراک اسمی

دارند. بنابراین، آن کسی که بهشت را مجموعه چیزهای این دنیا می‌پندارد، او حتی یک حرف قرآن شریف را هم درک نکرده است. در شرح این آیه که اکنون بیان کردم، سید و مولایمان نبی اکرم صلی الله علیه و سلم می‌فرمایند: بهشت و نعمت‌هایش چیزهایی‌اند که هیچ‌گاه هیچ چشمی ندیده، هیچ گوش‌نشیده و هیچ دلی به آنها راه نیافته است، درحالی که نعمت‌های دنیوی را هم با چشم می‌بینیم، هم با گوش می‌شنویم و هم در دل‌های ما خطور می‌کنند. بنابراین، وقتی خدا و پیامبرش آن چیزها را چیزهای عجیب می‌نامند، آنگاه اگر گمان کنیم که در بهشت هم شیری خواهد بود که از گاو و گاو میش می‌دوشند، از قرآن مجید فاصله خواهیم گرفت. گویی آنجا رمه‌های جانوران شیرده می‌باشد و بر درختان، زنبورهای عسل، کندو درست خواهند کرد و فرشتگان، پس از جستجو، عسل را جمع می‌کنند و در نهرها می‌ریزند. چنین باوری با تعالیمی که در این آیات داده شده است، هیچ مناسبتی ندارد. چرا که، دنیا هیچ‌گاه آن چیزها را ندیده است. آنها چیزهایی هستند که روح را منور می‌کنند و بر معرفت خداوند می‌افزایند و در واقع غذاهایی روحانی‌اند. اگرچه نقشه تمام این غذاها را به رنگ مادی نشان داده‌اند، اما در عین حال این را نیز ذکر کرده‌اند که سرچشمه این نعمت‌ها، روح و راستی

است. کسی گمان نکند که از قرآن کریم می‌توان استنباط کرد اهل بهشت با دیدن نعمت‌های بهشتی آنها را خواهند شناخت و خواهند گفت که آنها همان نعمت‌هایی‌اند که قبلاً هم به ما دادند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

وَكَثِيرٍ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنْتُمْ بِهِ مُتَشَابِهًا^۱

یعنی: به کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام می‌دهند و ذره‌ای از فساد در وجودشان نیست، مژده بده که ایشان وارثانِ بهشتی‌اند که زیرش نهرها جاری است. هنگامی که آنان در آنجا میوه‌های گوناگونی را می‌بینند که در زندگی دنیوی از آنها بهره‌مند شده بودند، خواهند گفت که این مانند همان میوه‌هایی است که پیش از این در دنیا نصیب ما شده بودند. آنها این میوه‌ها را شبیه میوه‌های قبلی خواهند یافت. حال، گمان اینکه مراد از میوه‌های قبلی نعمت‌های مادی دنیا است، کاملاً اشتباه است و به کلی برخلاف معنای روشن آیه و منطوق آن است. بلکه، خداوند متعال می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و

^۱ بقره: ۲۶

اعمال شایسته انجام دادند، با دست خود بهشتی درست کردند که درخت‌های آن، ایمان است و نه‌رهای آن اعمال صالحه است. آنان میوه همین بهشت را در آینده نیز خواهند خورد و آن میوه نمایان‌تر و شیرین‌تر خواهد بود؛ چون این میوه را به طور روحانی در این دنیا خورده بودند، در عالم آخرت آن میوه را می‌شناسند و خواهند گفت: اینها که همان میوه‌هایی به نظر می‌رسند که قبلاً هم خورده بودیم، و آن را مشابه غذای قبلی خواهند یافت. بنابراین، آیه به صراحت خبر می‌دهد کسانی که در دنیا غذای مهر و محبت خدا را می‌خورند، به آنها در آخرت همان غذا را به شکل مادی می‌دهند و چون آنها لذت عشق و محبت خدا را چشیده بودند و از کیفیت آن آگاه بودند، روحشان به یاد آن دورانی می‌افتد که در گوشه و کنار و در خلوت و تاریکی شب، با عشق، محبوب حقیقی خویش را یاد می‌کردند و از آن لذت می‌بردند.

خلاصه، اینجا منظور غذاهای مادی نیست و اگر در دل کسی این شبهه ایجاد شود که چنانچه عارفان را آن غذای روحانی در دنیا حاصل بود، در آن صورت این مقوله چگونه درست خواهد بود که هیچ کسی نعمت‌های بهشت را در دنیا ندیده و نشنیده است و در دل احدی هم خطور نکرده است و در این صورت در

این دو آیه، تناقض به وجود می‌آید! پاسخ این است که تناقض در صورتی به وجود می‌آید که منظور از این آیه نعمت‌های دنیا باشد؛ اینجا نعمت‌های دنیا مراد نیست. آنچه برای عارفان به رنگ معرفت حاصل می‌گردد، درحقیقت نعمت‌های عالم دیگرند که نمونه‌ای از آن را به منظور تشویق از پیش می‌دهند.

باید به خاطر سپرد که انسان ربّانی اهل دنیا نیست، به همین خاطر دنیا با وی کینه می‌ورزد؛ او آسمانی است. لذا، نعمت‌های آسمانی به او می‌دهند. آدم دنیوی نعمت‌های دنیوی را به دست می‌آورد و انسان آسمانی به نعمت‌های آسمانی دست پیدا می‌کند. بنابراین، این موضوع کاملاً درست است که نعمت‌های آخرت را از گوش و دل و چشم دنیا مخفی نگاه می‌دارند. کسی که بر زندگی دنیوی‌اش مرگ وارد می‌شود و به او جام معنوی می‌نوشانند، در جهان بعدی هم، همین جام را به او به شکل مادی می‌دهند. هنگامی که او این جام را به طور مادی بنوشد، به یاد نوشیدن جام در دنیا می‌افتد. پس، این هم درست است که چشم و گوش دنیوی‌اش از این نعمت‌ها بی‌خبر خواهد بود. چرا که او اگرچه در دنیا بود، از دنیا نبود؛ لذا او هم گواهی خواهد داد که آن نعمت‌ها، از نعمت‌های دنیوی نیستند؛ نه چشمش در دنیا چنین نعمتی را دیده بود، نه گوشش آن را شنیده و نه چنین

نعمتی به دلش خطور کرده بود. در این حیات، او نمونه‌هایی را دیده بود که درحقیقت متعلق به دنیا نبود، بلکه خبری از عالم بعدی بود و با آن پیوند داشت. بنابراین، او به این دنیا هیچ تعلقی نداشت.

سه معرفت قرآن درخصوص عالم معاد

اینک بر حسب قاعده کلی این نکته را هم باید به خاطر سپرد که حالاتی را که پس از مرگ بر انسان مستولی می‌شوند، قرآن مجید به سه نوع تقسیم نموده است. به عبارت دیگر، این سه نکته معرفت درمورد عالم معاد است که قرآن شریف بیان کرده است و ما آنها را در اینجا ذکر می‌نماییم.

نخستین نکته معرفت

نخست، اینکه قرآن مجید مکرراً عنوان می‌کند که عالم بعدی هیچ چیز تازه‌ای نیست، بلکه تمامی منظره‌های آن، درحقیقت سایه و آثار همین زندگی دنیوی است. چنانکه می‌فرماید: **وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْرَمْنَاهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا**^۱

^۱ بنی اسرائیل: ۱۴

ما در همین دنیا تاثیر اعمال هر کسی را به گردنش گره زده‌ایم و این تاثیرات پنهانی را در روز معاد آشکار و هویدا خواهیم کرد و به صورت نامه اعمال، آشکارا نشان خواهیم داد. در این آیه، کلمه 'طائر' آمده است. گفتنی است که طائر در اصل به پرنده می‌گویند و به شکل استعاری، به عمل اشاره می‌کند. چرا که، هر عمل نیک یا بد، پس از وقوع، مانند پرنده پرواز می‌کند و رنج آن، یا لذتش، از بین می‌رود و اثر بد یا لطافتش بر دل باقی می‌ماند.

این نکته از اصول قرآن شریف است که هر عمل، در نهان نقش خود را در وجود انسان می‌بندد. عمل خداوند متعال، مناسب حال عمل انسان صادر می‌گردد و این فعل خدا نمی‌گذارد که گناه یا نیکی انسان ضایع شود، بلکه او نقوش آن را بر دل، چهره، چشم، گوش، دست و پا می‌نگارد. همین نامه اعمال پوشیده است که در زندگانی بعدی به طور آشکارا ظاهر خواهد گشت. سپس، خداوند متعال در جای دیگر در مورد اهل بهشت می‌فرماید: *يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ*^۱ یعنی: در آن روز نور ایمانی که برای مؤمنان به طور نهان حاصل می‌شود، به طور آشکارا جلوی ایشان و در دست راستشان روان و در حرکت

^۱ حدید: ۱۳

دیده خواهد شد. سپس، خداوند متعال در جای دیگر خطاب به بدکاران می‌فرماید:

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۱

یعنی: کثرت حرص و هوای دنیوی، شما را از تلاش برای آخرت آنچنان باز داشت که حتی در گور افتادید. دل به دنیا مبندید. به زودی در خواهید یافت که وابستگی دل به دنیا خوب نیست. اگر علم یقینی را دریابید، جهنم را در همین دنیا مشاهده خواهید کرد و سپس، در عالم برزخ آن را با چشم یقین می‌بینید. پس از آن، در عالم حشر اجساد بازخواست می‌شوید و عذاب بر شما به طور کامل وارد می‌شود. آنگاه، به شما علم دوزخ نه فقط به صورت قال، بلکه به شکل حال نیز حاصل خواهد شد.

سه نوع علم

خداوند متعال در این آیات به طور صریح فرموده است که بدکاران، در باطن، زندگانی جهنمی را از همین عالم دارا هستند

^۱ تکاثر: ۲ الی ۹

و اگر تعمق کنند، دوزخ خود را در همین دنیا خواهند دید. در این آیات، خداوند متعال علم را به سه درجه تقسیم نموده است: «۱» علم الیقین «۲» عین الیقین و «۳» حق الیقین. برای فهم توده مردم، مثال این سه علم اینگونه است که اگر فردی دود زیادی را از دور ببیند، ذهنش از دود به آتش منتقل می‌شود و به فکر وجود آتش خواهد افتاد و به وجود آتش یقین می‌کند. زیرا، دود با آتش یک رابطه لاینفک و الزامی دارد. هر جا که دود باشد، در آنجا آتش هم حتماً هست. این علم، علم الیقین نام دارد. سپس، اگر فرد شعله‌های آتش را ببیند، به این علم، عین الیقین می‌گویند و زمانی که او خودش در آن آتش وارد گردد، به آن، حق الیقین می‌گویند. اکنون خداوند متعال می‌فرماید: علم الیقین درباره وجود جهنم می‌تواند از همین جهان حاصل شود. سپس، عین الیقین در عالم برزخ حاصل خواهد شد و همین علم در عالم حشر اجساد تا مرتبه کامل، یعنی به حق الیقین خواهد رسید.

سه عالم

در اینجا گفتنی است که از روی تعلیم قرآن شریف سه عالم را می‌توان اثبات کرد.

عالم اول، دنیاست که عالم کسب و نشأت اولی نام دارد. در این دنیا انسان نیکی یا بدی می‌کند. اگرچه در عالم آخرت برای

نیکوکاران ترقیاتی است، اما این ترقی منوط به فضل خداوند متعال است و اعمال انسان در آن هیچ دخالتی ندارند.

عالم دوم برزخ نام دارد. لفظ برزخ در اصل در لغت عرب به آن چیزی می‌گویند که در میان دو چیز واقع باشد و چون این زمان در میان عالم بعث و عالم نشأت اولی، یعنی دنیا واقع است، لذا نامش برزخ است. اما، این کلمه از قدیم و از آن هنگامی که دنیا آفریده شد، برای عالم وسطی به کار برده شده است. بنابراین، در این کلمه برای وجود عالم وسطی یک شهادت عظیم الشانی نهفته است. ما در کتاب خود، *منن الرحمن*، اثبات کرده‌ایم که کلمات عربی از زبان خداوند متعال تکلم شده‌اند و در دنیا تنها همین یک زبان است که زبان خدای قدوس و قدیم و سرچشمه تمامی علوم و مادر سایر زبان‌ها و نخستین و آخرین تختگاه وحی خداست. نخستین تختگاه وحی خداوند اینگونه است که کل زبان عربی، کلام خداوند بود که از قدیم نزد خداوند بود. سپس، این کلام در دنیا نازل شد و اهل دنیا زبان‌های خود را بر مبنای آن ساختند. زبان عربی، بدین جهت آخرین مبنای کلام خدا است که آخرین کتاب خداوند متعال که قرآن مجید است به زبان عربی نازل شد. پس، برزخ کلمه عربی است و مرکب از «زخ» و «بر» است و معنی آن این است که راه کسب اعمال به پایان رسید و

یک حالت مخفی شروع شد. حالت برزخ، حالتی است که این ترکیب ناپایدار انسانی متفرق می‌شود. یعنی، روح و جسم از هم جدا می‌شوند و چنانکه مشاهده می‌شود، بدن را در نوعی چاله می‌گذارند. همین‌طور، روح را نیز در چاله‌ای می‌گذارند؛ کلمه «زخ» بر این مطلب دلالت می‌کند. زیرا، دیگر روح قادر به کسب افعال خیر یا شر نیست که قبلاً توسط جسم می‌توانست انجام دهد. البته روشن است که سلامتی کامل روح ما، منوط به جسم است. در اثر ضربه‌ای روی بخش خاصی از مغز، حافظه از بین می‌رود و با وارد شدن گزندگی بر بخش دیگر، قوه تفکر ناپدید می‌گردد و تمام هوش و حواس از کار می‌افتد و اگر در مغز نوعی تشنج یا ورم پدید آید و یا در جریان خون ماده‌ای ایجاد شود که مانع کلی یا جزیی جریان خون گردد، فوراً سکتة قلبی، غش یا صرع عارض می‌شود. تجارب مذکور به طور حتم به ما می‌آموزند که روح، بدون جسم کاملاً بی‌ارزش است. بنابراین، این سخن کلاً باطل است که فکر کنیم روح بدون جسم، به تنهایی هم می‌تواند به شادی و خوشحالی نایل شود. اگر ما این سخن را به عنوان قصه قبول کنیم، مانعی ندارد، اما هیچ دلیلی از راه عقلانیت بر آن مترتب نیست. اصلاً قابل درک نیست روح ما که به هنگام خلل معمولی در جسم از کار می‌افتد، چگونه آن روز وقتی که از بدن محروم می‌شود، حالت کامل خود را حفظ خواهد کرد. آیا

تجارب روزانه، ما را متوجه نمی‌سازند که برای سلامتی روح، سلامتی جسم هم ضروری است. هنگامی که شخصی پیر و سالخورده می‌شود، همزمان روحش نیز پیر می‌گردد و این دزدِ پیری، تمام سرمایه علمی‌اش را می‌دزدد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا^۱

یعنی: انسان پیر گشته و به حالتی دچار می‌شود که پس از تحصیل و تدریس دوباره جاهل می‌گردد. بنابراین، مشاهده ما این است که روح، بدون جسم هیچ است. پس، این فکر توجه انسان را معطوف به این حقیقت می‌کند که اگر روح هم بدون جسم چیزی بود، در آن صورت این کار خداوند متعال بیهوده به نظر می‌رسید که بدون هیچ لزومی روح را به جسم فانی پیوند بزند. به علاوه، این نکته هم قابل تأمل است که خداوند متعال انسان را برای ترقیات نامتناهی خلق کرده است، و اگر انسان نتواند حتی ترقیات این زندگانی مختصر را هم بدون همکاری جسم حاصل نماید، چطور انتظار داشته باشیم که آن ترقیات نامتناهی را که کناره آن ناپیداست، بدون همراهی جسم، خود به خود می‌توان حاصل کرد.

پس، با این دلایل ثابت می‌شود که بر مبنای اصول اسلامی برای انجام افعالِ کاملِ روح، همکاری روح و جسم دائمی است. اگرچه پس از مرگ، این جسم فانی از روح جدا می‌شود، اما در عالم برزخ، به هر روحی، به منظور چشیدن اندکی از مزهٔ اعمال، به طور مستعار جسمی داده می‌شود که از نوع این جسم نیست. بلکه، آن جسم را از نور یا تاریکی، مناسبِ حالِ اعمالِ فرد، آماده می‌کنند. گویی در عالم آخرت، حالت‌های عملی انسان به جسم تبدیل می‌شود. همین‌طور، خداوند در کلام خود مکرراً بعضی اجسام را نورانی و بعضی دیگر را ظلمانی در نظر گرفته است، و این جسم‌ها از نور یا ظلمتِ اعمال، ترکیب می‌شوند.

گرچه این رازی بسیار دقیق در عالم است، اما غیرعقلانی نیست. انسان کامل می‌تواند در همین زندگی، گذشته از کیفیت این جسم، یک جسم نورانی هم حاصل کند؛ مکاشفات مبتنی بر مثال‌های این جسم، بسیار فراوانند. اگرچه تفهیم این مطلب برای افراد کودن سخت است، اما آنانی که از عالم مکاشفات نصیبی دارند، به چنین جسمی که از اعمال پدید می‌آید، با نگاه تعجب و دور از ذهن نگاه نخواهند کرد، بلکه از این مضمون لذت خواهند برد.

خلاصه، جسمی که از کیفیت اعمال حاصل می‌شود، در عالم برزخ موجب جزای نیک و بد می‌گردد. من در این مورد صاحب تجربه هستم. در مکاشفات بارها در حالت بیداری با بعضی مردگان دیدن کرده‌ام. جسم بعضی فاسقان و گمراهان را چنان سیاه دیده‌ام که گویا از دود ترکیب شده است. خلاصه، من شخصاً با این وادی آشنا هستم و با تاکید می‌گویم که خداوند متعال فرموده است پس از مرگ بی‌تردید به همه جسمی داده می‌شود، خواه آن جسم نورانی باشد یا ظلمانی. این اشتباه انسان است که بخواهد این معارف بسیار ظریف را تنها توسط عقل به اثبات برساند. باید دانست، همان‌طور که چشم نمی‌تواند مزهٔ چیز شیرین را تشخیص دهد و زبان نمی‌تواند چیزی را ببیند، عقده و گره آن علوم معاد را که می‌توانند از راه مکاشفات پاک حاصل شوند، تنها با عقل نمی‌توان گشود. خداوند متعال در این دنیا برای ادراک مجهولات، وسایلی جداگانه فراهم ساخته است. بنابراین، چنانچه چیزی را با وسیلهٔ آن جستجو کنید، آن را خواهید یافت. این سخن را نیز باید به خاطر سپرد که خداوند متعال کسانی را که گرفتار بدکاری و گمراهی شدند، در کلام خود مرده نام نهاده است و نیکوکاران را زنده خوانده است. سرّ این موضوع، این است که کسانی که غافل از خداوند بودند چون اسباب زندگی‌شان

فقط خورد و نوش و پیروی از شهوات بود که از آنها قطع شد و از غذای معنوی هم هیچ بهره‌ای نبردند لذا آنها در حقیقت مرده-اند و تنها برای دیدن عذاب زنده می‌شوند. خداوند متعال به همین سرّ در آیهٔ زیر اشاره فرموده است، می‌فرماید:

مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا^۱

یعنی: شخصی که در حالت مجرم بودن در نزد خداوند آورده شود، جایگاهش جهنم است. او آنجا نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. اما کسانی که عاشق خداوند هستند، با مرگ فنا نمی‌شوند. زیرا، آنان آب و نان خود را همراه دارند. سپس، بعد از برزخ دورانی است که نام آن عالم بعث است. در این دوران هر روح، اعم از نیک و بد، صالح یا فاسق، جسمی آشکار دریافت خواهد کرد. این روز، برای تجلیات کامل خداوند مقرر گردیده است و در آن هر فردی بر وجود پروردگار خود به طور کامل واقف می‌شود و هر کس به منتهای جزای خود نایل می‌شود. نباید تعجب کرد که خداوند چگونه چنین خواهد کرد. زیرا، او صاحب و دارای هر قدرتی است و آنچه می‌خواهد، انجام می‌دهد. چنانکه می‌فرماید: أَوْلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا

^۱ طه: ۷۵

وَكَيْسِي خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إِنَّمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^٢

آیا انسان ندید که ما او را از یک قطره آب که در رحم گذاشته شد، آفریدیم. اما، او انسانی ستیزه جو گشت و درباره ما سخنانی به زبان آورد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چطور ممکن است هنگامی که از استخوان ها هم هیچ اثری باقی نماند، انسان باز از نو زنده شود؟ چه کسی دارای چنان قدرتی است که او را زنده کند؟ به آنان بگو همان کسی انسان را زنده می کند که بار اول به او زندگی بخشید؛ او از هر طریق و راهی که بتوان زنده کرد، آگاه است. شأن بلند دستورش این است که هنگامی که اراده خلق چیزی را کند، تنها می گوید که موجود باش و آن چیز به وجود می آید. لذا، او ذاتی پاک است و بر هر چیز پادشاهی دارد و همه شما به سوی او باز خواهید گشت. پس، خداوند متعال در

^١ یس: ٧٨ الی ٨٠

^٢ یس: ٨٢ الی ٨٤

این آیات فرموده است که برای او هیچ چیز نشدنی و ناممکن نیست. آن کسی که انسان را از یک قطره حقیر آفریده است، آیا از بار دیگر خلق کردن عاجز است؟!

در اینجا سؤالی دیگر می‌تواند از طرف ناآگاهان و نادانان مطرح شود و آن اینکه اگر عالم سوّمی - که عالم بعث است - بعد از مدت طولانی برپا شود، آنگاه عالم برزخ برای هر آدم نیک و بد فقط به صورت بازداشتگاه در خواهد آمد و این امری عبث به نظر می‌رسد. پاسخ این است که چنین پنداری کاملاً اشتباه است و از ناآگاهی محض پدید می‌آید. در کتاب خداوند متعال تصریح شده است که برای جزای آدم نیک و بد دو عالم وجود دارد. یکی عالم برزخ است که در آن به طور مخفی هر کسی به جزای خود خواهد رسید. مردمان بد، پس از مرگ وارد جهنم می‌شوند و بندگان نیک پس از مرگ در بهشت قرار می‌گیرند. در قرآن کریم آیاتی با این موضوع فراوانند که هر انسان پس از مرگ، بلافاصله و فوری جزای اعمال خود را می‌بیند. چنانکه، خداوند متعال درباره یک آدم بهشتی خبر می‌دهد و می‌فرماید: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ^۱ یعنی: به او گفتند که در بهشت داخل شو و همین‌طور در مورد یک جهنمی

^۱ یس: ۲۷

خبر می‌دهد و می‌فرماید: **فَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ**^۱ یعنی: یک آدم بهشتی یک دوست جهنمی داشت، زمانی که هر دو مُردند، بهشتی متعجب شد که دوستم کجاست. به وی نشان دادند که او در وسط جهنم است. بنابراین، جریان جزا و کیفر بی‌درنگ آغاز می‌گردد و دوزخیان به دوزخ و بهشتیان به بهشت می‌روند. اما، بعد از آن، یک روز برای بزرگترین تجلی دیگر هم مقرر است که حکمت بزرگ خداوند متعال ظهور آن روز را اقتضا نموده است و آن حکمت این است که او انسان را خلق کرد تا به خالقیت و آفرینش خود شناخته شود و بعد همه را هلاک خواهد کرد تا به قدرت قهری خود شناخته شود و سپس، روزی به همه زندگانی کامل خواهد بخشید و همه را در میدانی محشور خواهد کرد تا او را به قدرت مطلقش بشناسند. اینک بدانید که از سه نکتهٔ معرفت، این فقط نکتهٔ اول بود که بیان شد.

دومین نکتهٔ معرفت

دومین نکتهٔ معرفت که قرآن مجید دربارهٔ عالم معاد بیان فرموده است این است که تمام اموری که در دنیا معنوی بود، در عالم معاد به طور مادی، متمثل و متجسد خواهد شد، خواه در

^۱ صافات: ۵۶

عالم معاد در درجهٔ برزخ باشد یا خواه در درجهٔ عالم بعث. در این خصوص آنچه خداوند متعال در آیات بیان فرموده است یکی این است: مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۱ یعنی: کسی که در این عالم کور است در عقبی نیز کور خواهد بود. مفهوم آیه این است که نابینایی معنوی این عالم، در عالم بعدی به طور مادی مشهود و محسوس خواهد بود و همین-طور در آیه دیگر می‌فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ^۲ یعنی: این آدم جهنمی را بگیرید. طوق در گردنش افکنید، بعد او را در دوزخ بسوزانید و در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، درکشید. باید بدانید که خداوند متعال در این آیات به وضوح فرموده است که عذاب معنوی دنیا، در عالم معاد به طور مادی نمودار خواهد گشت. چنانکه، طوق آرزوهای دنیوی در گردن انسان، او را به سوی زمین خم کرده است، در عالم ثانی، آن طوق به صورت ظاهری پدید خواهد آمد و همین‌طور گرفتاری‌های دنیوی که بسان زنجیر پا

^۱ بنی اسرائیل: ۷۳

^۲ حاقه: ۳۱، ۳۲

بودند، نمودار خواهند گشت، و سوزشِ آتشِ آرزوهای دنیوی را به صورت شعله خواهیم دید.

انسان فاسق در زندگی دنیوی یک جهنمِ هوا و هوس را در درون خود دارد و در هنگام ناکامی‌ها، سوزش این جهنم را احساس می‌کند. بنابراین، زمانی که او از شهوات فانی خود دور شود، ناامیدی دائمی او را فرا می‌گیرد. به این خاطر، خداوند متعال تمامی آن حسرت‌ها را به صورت آتش جسمانی بر او آشکار می‌گرداند. چنانکه می‌فرماید:

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ^۱

یعنی: بین آنها و آرزوهایشان جدایی می‌افکنند و بنای عذاب همین خواهد بود. سپس، خداوند متعال در این گفتار که او را در زنجیر هفتاد ذراع درکشید، بدین امر اشاره کرده است که انسان فاسق گاهی هفتاد سال عمر می‌کند و گاهی اوقات در این دنیا اتفاق می‌افتد که در طول هفتاد سال، منهای زمان خردسالی و کهولت، قسمت باقی عمرش آنقدر صاف و خالص می‌باشد که از لحاظ عقل و فعالیت، لایق کار کردن است. اما، او بدبخت هفتاد سال زندگی ارزنده خود را در گرفتاری‌های دنیوی می‌گذراند و

^۱ سبا: ۵۵

نمی‌خواهد از بند این زنجیر، خلاصی یابد. بنابراین، خداوند متعال در این آیه می‌فرماید که همان هفتاد سال که وی در گرفتاری‌های دنیا گذرانده بود، در عالم معاد متمثل به زنجیری خواهد گردید که طولش هفتاد ذراع است و هر ذراع معادل یک سال است. اینجا باید به خاطر داشت که خداوند متعال از جانب خود هیچ مصیبتی بر بنده وارد نمی‌کند، بلکه اعمال زشت انسان را در مقابلش به طور مادی قرار می‌دهد.

سپس، خداوند متعال در شرح همین سنت خود در جای دیگر می‌فرماید:

انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ^۱
یعنی: ای بدکاران و گمراهان به طرف سایه سه گوشه بروید که سه شاخه دارد و سایه‌ای ندارد و نمی‌تواند شما را از گرما حفظ کند. در این آیه مراد از سه شاخه، قوای سبعی، بهیمی و وهمی است. کسانی که این سه قوه را در حیطة اخلاق در نمی‌آورند، این قوایشان در آخرت به طوری نمودار می‌گردند که گویا سه شاخه بی‌برگند و نمی‌توانند کسی را از گرما حفظ نمایند و او از گرما خواهد سوخت. باز همین‌طور خداوند متعال برای اظهار سنت

^۱ مرسلات: ۳۱، ۳۲

خود در حق بهشتیان می فرماید: **يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ^۱** یعنی: آن روز خواهی دید نور مؤمنان که در دنیا به صورت سریره‌ای است، درخشان و آشکار، جلو و دست راستشان خواهد دوید. سپس، در آیه‌ای دیگر می - فرماید: **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ^۲** یعنی: آن روز بعضی‌ها روسیاه می گردند و بعضی سفید و نورانی می شوند. سپس، در آیه دیگر می فرماید:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى^۳

یعنی: آن بهشتی که به پرهیزکاران وعده می دهند، نظیر آن باغی است که در آن انهار آبی روان است که هیچگاه متعفن نمی - شود و نیز در آن، انهار شیری جاری است که طعم آن هیچ وقت تغییر نمی کند و نیز در آن، انهاری از چنان شرابی روان است که سراسر سروربخش و پاک از خمار است و نیز در آن، انهار عسلی

^۱ حدید: ۱۳

^۲ آل عمران: ۱۰۷

^۳ محمد: ۱۶

روان است که بی‌نهایت شفاف است و در آن هیچ آلاشی نیست. در اینجا، خداوند متعال صریحاً فرمود که این بهشت را به طریق مثال اینگونه بدانید که در آن، این همه انهار بیکران جاری است، و آب حیاتی که عارف به طور معنوی در این دنیا می‌نوشد در آن به شکل ظاهر جاری است، و آن شیر روحانی که با آن در معنویت بسان بچه شیرخواری در دنیا پرورش می‌یابد در بهشت به طور آشکارا به چشم می‌خورد، و آن شراب محبت خداوندی که با آن از لحاظ معنویت همیشه در دنیا مست است، حال، در بهشت، به طور آشکار دیده می‌شود، و آن عسلِ حلاوت ایمان که در دنیا به طور معنوی در دهان عارف ریخته می‌شود، در بهشت، محسوس و ملموس به صورت انهار ظاهر است، و هر آدم بهشتی با انهار و باغات خود، مقام معنوی‌اش را نمایان خواهد ساخت و خداوند نیز آن روز برای بهشتیان از حجاب بیرون خواهد آمد. خلاصه، حالات معنوی نهان نخواهند ماند، بلکه به طور مادی به چشم خواهند خورد.

سومین نکته معرفت

سومین نکته معرفت این است که ترقیات و پیشرفت‌ها در عالم معاد لاینتهی و نامحدود خواهند بود. در این مورد خداوند متعال می‌فرماید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا
آتِنَا لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱

یعنی: کسانی که در دنیا نور ایمان دارند، در روز آخرت، نورشان در جلو و به دست راستشان می‌دود؛ آنان پیوسته می‌گویند خداوندا، نور ما را به کمال برسان و قرین مغفرت فرما؛ تو بر هر چیز قادری.

در این آیه اینکه فرموده است: بهشتیان همواره خواهند گفت که نور ما را به کمال برسان، اشاره به ترقی‌های نامحدود است. یعنی، ایشان هنگامی که به یک کمال نورانیت نایل می‌شوند، مرتبه دیگر کمال بر آنها آشکار می‌گردد. بنابراین، آنها مرتبه کمال اول را ناقص می‌پندارند و برای حصول کمال دیگر درخواست خواهند کرد و وقتی به آن هم دست پیدا می‌کنند، مرتبه دیگر کمال بر آنها ظاهر می‌شود و با دیدن آن، دیگر کمالات قبلی را هیچ خواهند پنداشت و کمال بعدی را آرزو می‌کنند. این تمایل به ترقیات از کلمه «آتتم» برداشت می‌شود.

خلاصه، جریان ترقیات اتمام‌ناپذیر همین‌طور ادامه خواهد داشت، نه هیچگاه تنزل و پسرفت صورت می‌گیرد و نه هیچگاه

^۱ تحریم: ۹

هیچ کسی را از بهشت بیرون می‌رانند؛ بلکه بهشتیان هر روز گام به جلو بر خواهند داشت و هیچ افول و پسرفتی در کار نخواهد بود. دربارهٔ اینکه خداوند متعال فرمود که بهشتیان همواره آمرزش خویش را می‌طلبند، در اینجا سؤالی مطرح می‌شود؛ بهشتیان پس از اینکه وارد بهشت شدند، یعنی گناهانشان بخشیده شد، چه نیازی به استغفار دارند؟ جوابش این است که معنی اصلی مغفرت، فرو نشاندن و پوشاندن حالت ناملایم و ناقص است و برای همین بهشتیان درخواست می‌کنند که کمال تامّ را حاصل کنند و سراسر در نور فرو روند. آنان پس از دیدن حالت دوّم، حالت اوّل را ناقص می‌یابند. بنابراین، خواستار آن می‌گردند تا حالت نخست فرو نشانده شود. سپس، کمال سوّم را می‌بینند و آرزو می‌کنند که نسبت به کمال دوّم، آمرزش یابند. یعنی، آن حالت ناقص فرو نشانده شود و این‌طور تمنای آمرزش، همچنان نامتناهی خواهد ماند. این همان کلمهٔ مغفرت و استغفار است که بعضی نادانان برای اعتراض به نبی‌مان صلی الله علیه و سلم مطرح می‌کنند؛ اما خوانندگان، به حتم از این مرحله متوجه شده‌اند که همین آرزوی استغفار، افتخار انسان است. کسی که از شکم مادر متولد گشت و سپس، برای همیشه استغفار را عادت خود قرار نداد، مانند کرم است نه انسان، کور است نه بینا و ناپاک است نه پاک.

اینک، خلاصه کلام این است که از روی قرآن مجید جهنم و بهشت هر دو در حقیقت اطلال و آثار زندگانی انسانند و چیزهای مادی جدیدی نیستند که از جایی دیگر پدیدار شوند. این درست است که هر دو به طور جسمانی متمثل و متجسد خواهند بود، اما آنها سایه و آثار حالت‌های اصلی معنوی خواهند بود. ما به چنین بهشتی اعتقاد نداریم که در یک قطعه زمین، صرفاً به طور مادی و در صورت درختانی کاشته شده باشد و به چنین جهنمی معتقد نیستیم که در حقیقت سنگ گوگرد در آن وجود داشته باشد، بلکه مطابق عقیده اسلامی بهشت و دوزخ انعکاس همان اعمالی هستند که انسان در دنیا انجام می‌دهد.

سومین سؤال

هدف زندگی در دنیا چیست؟ و چگونه می‌توان به آن رسید؟
پاسخ این سؤال این است که اگرچه انسان‌های مختلف الطبع از روی کوتاه‌فکری یا پست همتی خویش برای زندگی خود اهداف گوناگون قرار می‌دهند و تمام این اهداف و آرزوهایشان محدود به دنیا است، اما هدفی که خداوند متعال در کلام پاک خود بیان فرموده است این است، می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱

یعنی: جن و انسان را آفریدم تا مرا بشناسند و پرستش کنند. بنابراین، از روی این آیه، هدف اصلی زندگی انسان عبارت از پرستش خداوند، شناخت او و از آن او شدن است. البته معلوم است که این مقام انسان نیست که هدف حیات خویش را به اختیار خود تعیین کند. زیرا، انسان نه با میل خود در این دنیا می‌آید و نه با میل خود به بازگشتگاه اصلی خود بر می‌گردد، بلکه او آفریده شده و مخلوق است و آن ذاتی که او را آفریده و به او نسبت به تمامی حیوانات، قوای عالی و برتر عطا کرده است، حق دارد که هدف حیاتش را تعیین کند. حال، چه انسان این هدف تعیین شده را بفهمد یا نفهمد، هدف از آفرینش او، بی‌شک پرستش خدا و معرفت او و فانی شدن در راه اوست، چنانکه خداوند متعال در قرآن مجید در جای دیگر می‌فرماید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^۲ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ^۳ یعنی: دینی که در آن معرفت صحیح خداوند و پرستش او به نحو احسن وجود دارد، اسلام است. اسلام در فطرت انسان

^۱ ذاریات: ۵۷

^۲ آل عمران: ۲۰

^۳ روم: ۳۱

نهادینه شده است. خداوند متعال انسان را بر دین اسلام و برای اسلام آفریده است. یعنی، خواسته است که انسان با تمامی قوای خود در پرستش و اطاعت و محبت به او مشغول باشد. بنابراین، آن خدای قادر و کریم، به انسان تمامی قوا، مناسب حال اسلام عطا فرموده است.

شرح این آیات بسیار مفصل است و ما در این راستا در بخش سوم سؤال اول، مقداری نگاشته‌ایم. اما، اینک می‌خواهیم بطور فشرده به این موضوع بپردازیم که اعضای ظاهری و باطنی که به انسان اعطا شده‌اند یا آن قوایی که به او داده شده‌اند، مقصود اصلیشان، معرفت خدا، پرستش و محبت او است. به همین علت، انسان در دنیا هزاران مشغله اختیار می‌کند. اما، باز شادی و خوشحالی حقیقی را جز در ذات خداوند، در هیچ چیز دیگر پیدا نمی‌کند. انسان پس از کسب ثروت بسیار، به مقام عالی‌رتبه رسیدن، تاجر بزرگ شدن، به پادشاهی عظیم رسیدن و فیلسوفی گرامی شدن، عاقبت در هر صورت، پس از این گرفتاری‌های دنیوی، با حسرت فراوان از دنیا در می‌گذرد و دلش همواره به سبب مشغول بودن در این دنیا، او را متهم می‌کند و ضمیرش، مکر و فریب و کارهای ناجایز او را هیچگاه جایز تلقی نمی‌کند. انسان دانا، این مسئله را این‌گونه هم می‌تواند بفهمد که چیزی

که در یک زمینه، تا سرحد عالی کار کند و بیشتر از آن کار کردن برایش امکان پذیر نباشد، همان کار عالی، علت غایی آفرینش آن چیز تلقی می شود. به طور مثال بزرگترین کار گاو نر، شخم زدن یا آبیاری کردن یا باربرداری است. از قوای او بیشتر از این هیچ کار بر نمی آید. بنابراین، هدف زندگی گاو نر منحصر به همین سه چیز است و بیشتر از این هیچ قدرتی در او وجود ندارد. اما، هنگامی که ما قوای انسان را بررسی می کنیم تا بدانیم که کدامشان عالی ترین است، به این موضوع می رسیم که جستجوی خدای اعلی و برتر، آنقدر در انسان وجود دارد که حتی می خواهد به گونه ای در محبت خداوند بگدازد و محو گردد تا از او هیچ چیزی باقی نماند و با همه وجود خود، به خداوند تعلق گیرد. در مورد امور طبیعی، مانند خوردن و خفتن و غیره، اکثر حیوانات دیگر نیز شریک او هستند. بلکه، برخی از حیوانات در بعضی صنعت ها بر انسان برتری هم دارند. مثلاً، زنبور عسل، شیره هر گل را می مکد و آنقدر عسل نفیس تولید می کند که تا به حال، انسان در این صنعت نتوانسته به این اندازه موفق شود. پس، روشن است که بهترین کمال انسان وصال خداوند متعال است. لذا، مقصود اصلی زندگی انسان همین است که دریچه قلبش به سوی خداوند متعال باز گردد.

وسایل رسیدن به هدف زندگی انسان

آری، اگر سؤال شود که این هدف چگونه و به چه طریقی حاصل می‌شود و انسان با چه وسایلی به آن می‌رسد؟ در پاسخ می‌گوییم که بزرگترین شرطی که برای این هدف وجود دارد این است که اولاً باید خدای متعال را درست شناخت و به خدای راستین ایمان آورد. چرا که، اگر نخستین گام اشتباه باشد و فرد مثلاً یک پرنده یا چرنده یا هر عنصر دیگر و یا بجهت انسان را خدا بپندارد در آن صورت در گام‌های بعدی، امید رفتن در راه راست باقی نمی‌ماند. خدای راستین به جویندگان خود کمک می‌کند، اما مرده چگونه می‌تواند به مرده‌ای دیگر کمک کند. به مناسبت این موضوع، خداوند متعال یک تمثیل بسیار زیبا بیان فرموده است:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ^۱

یعنی: شایسته دعا همان خدای راستین است که بر هر امری قادر است و کسانی که جز او دیگران را فرا می‌خوانند، آن

^۱رعد: ۱۵

معبودانشان نمی‌توانند هیچ پاسخی به آنها بدهند. مثال آنان اینگونه است که اگر کسی دستان خویش را به سوی آب دراز کند و بگوید: ای آب به کام من در آ. آیا آن آب به کامش در خواهد آمد؟! هرگز. پس، کسانی که از خدای راستین بی‌خبرند، تمام دعایشان باطل است.

وسیله دوم مطلع شدن بر حسن و جمال خداوند متعال است که به طور کمال و تام در او وجود دارد. حُسن چیزی است که قلب طبعاً به طرف آن جذب می‌شود و به خودی خود محبت ایجاد می‌شود. بنابراین، حُسن ذات باری تعالی بالغ بر وحدانیت، عظمت، بزرگی و صفاتش است. چنانکه قرآن مجید فرموده است: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ^۱ یعنی: خداوند در ذات و صفات و جلال خود یکتاست. کسی همباز او نیست، همه محتاج اویند. تمام ذرات از او حیات می‌گیرند و او مبدأ فیض تمام چیزهاست و خود او از هیچ کسی کسب فیض نمی‌کند. او نه پسر کسی است و نه پدر کسی، و چرا هم باید باشد چون هیچ کسی هم‌ذات او نیست. قرآن مجید به دفعات مکرر کمال خداوند را ارائه نموده و عظمت‌های او را نمایان

^۱ اخلاص: ۲ الی ۵

ساخته و توجه همگان را به این موضوع جلب نموده است که بنگرید، این است خدای پسندیده قلوب، نه خدای مرده، ضعیف، بی‌رحم و کم‌قدرت.

سومین وسیله‌ای که برای رسیدن به مقصود حقیقی، حکم درجه دوم را دارد، اطلاع از احسان و لطف خداوند متعال است. زیرا، عامل محبت دو چیز است: یکی حسن و دیگری احسان. صفات مشمول بر احسان خداوند به طور خلاصه در سوره فاتحه ذکر شده‌اند، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ^۱ بدیهی است که احسان کامل منوط به این است که خداوند متعال بندگان خویش را از نیستی محض، خلق نماید و سپس، ربوبیتش همواره شامل حالشان باشد و تنها او تکیه‌گاه همه چیز باشد. سپس، هر نوعی از رحمتش برای بندگان به ظهور آید و لطفش به اندازه‌ای بیکران باشد که کسی نتواند آن را بشمرد. خداوند متعال چنین احسان‌هایی را مکرراً یادآور شده است، چنانکه در جایی می‌فرماید: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا^۲ یعنی: اگر بخواهید

^۱ فاتحه: ۲ الی ۴

^۲ ابراهیم: ۳۵

نعمت‌های خداوند متعال را بشمرید، هرگز قادر به انجام آن نخواهید بود.

خداوند متعال چهارمین وسیله برای دسترسی به هدف اصلی انسان را دعا قرار داده است، چنانکه می‌فرماید: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ^۱ یعنی: شما دعا بخوانید، من مستجاب خواهم کرد. خداوند متعال بارها به دعا تشویق نموده است تا انسان او را نه از توان و قدرت خود، بلکه با یاری خود او دریابد.

خداوند متعال مجاهدت را پنجمین وسیله دستیابی به مقصود اصلی قرار داده است. یعنی، شخص از طریق انفاق مال خود و با مصرف نیروهای خویش و به وسیله تقدیم جان خود در راه او و با کارگیری عقل خویش، او را پیدا کند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۲ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۳

^۱ مومن: ۶۱

^۲ توبه: ۴۱

^۳ بقره: ۴

^۴ عنکبوت: ۷۰

یعنی: اموال و جان و نفوستان را همراه با تمامی قوای خود در راه خدا انفاق کنید، و هر چه عقل و علم و فهم و هنر و غیره به شما داده شده است، همه را در راه خداوند به کار بندید. ما راه‌های خود را به کسانی نشان می‌دهیم که در راه ما به هر نحوی تلاش و کوشش می‌کنند.

ششمین وسیله برای حصول به مقصود اصلی، استقامت است. یعنی، انسان در این راه خسته و عاجز و درمانده نشود و از امتحان هم نترسد چنانکه خداوند متعال فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ لَكُمْ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ^۱

یعنی: کسانی که گفتند پروردگار ما، الله است و از خدایان باطل جدا شدند و استقامت پیشه کردند، یعنی در آزمایش‌های گوناگون و مصیبت‌ها ثابت قدم ماندند، بر آنها فرشتگان نازل می‌شوند و به آنان می‌گویند که نترسید و محزون نشوید و بی‌نهایت شاد و خوشحال باشید که وارث بشارتی گردیده‌اید که به شما وعده داده بودند. ما در این زندگی دنیوی و اخروی دوستان

^۱ حم سجده: ۳۱، ۳۲

شماییم. در اینجا خداوند متعال با این کلمات به این نکته اشاره فرموده است که با پیشه کردن استقامت، رضایت خداوند حاصل می‌گردد. این درست است که استقامت، فوق کرامت است. کمال استقامت این است که اگر از چهار سو خود را در محاصرهٔ بلاها ببینید و در راه خدا جان و عزت و آبروی خود را در معرض خطر بیابید و هیچ چیز اطمینان بخش و تسلا دهنده‌ای هم در کار نباشد، و حتی خداوند هم به طور آزمایشی، مکاشفه یا خواب یا الهام تسلی‌بخش را متوقف کند و بنده را در خوف‌های هولناک رها نماید، در آن هنگام هم، انسان ناجوانمردی نشان ندهد و مثل ترسوها عقب‌نشینی نکند و هیچ خللی در صفت وفاداری‌اش راه نیابد و در صدق و ثباتش، هیچ رخنه‌ای به وجود نیاید و بر ذلت راضی شود و آماده مرگ باشد و برای ثابت‌قدمی هیچ انتظاری از دوست دیگری نداشته باشد که او را یاری دهد و در آن هنگام طالب بشارات خداوندی هم نشود که وقت حساس است. خلاصه، باوجود بی‌کسی و ضعف و بدون هیچگونه دلداری، محکم بایستد و با گفتن هر چه بادا باد، گردن بنهد و در مقابل قضا و قدر دم نزند و هرگز بی‌قراری و ناله و زاری از خود نشان ندهد تا اینکه حق آزمایش ادا شود. همین استقامت است که توسط آن خداوند یافت می‌شود. این همان چیزی است که بوی خوش آن، از خاک

رسولان، انبیاء و صدیقین و شهدا هنوز هم به مشام می‌رسد. خداوند متعال به همین موضوع در این دعا اشاره می‌فرماید:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ^۱

بار الها مرا راه استقامت بنما. همان راهی که بر آن انعام و اکرام تو میسر می‌گردد و تو راضی می‌شوی. به همین موضوع در آیه دیگری نیز اشاره می‌فرماید:

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ^۲

خداوندا! در این مصیبت بر قلب ما سکینه و آرامشی نازل کن که باعث صبر گردد و چنان کن که مرگ ما بر/اسلام باشد. بایستی دانست که خداوند بر دل بندگان عزیز خویش در زمان آلام و اندوه، نوری نازل می‌کند که با آن، آنها قوت قلب پیدا می‌کنند و با نهایت اطمینان با مصایب روبرو می‌شوند و در اثر حلاوت ایمان، آن دستبندها را می‌بوسند که در راه خدا به آنها زده می‌شود. هنگامی که بر بنده خدا بلایی وارد می‌شود و آثار مرگ ظاهر می‌گردد، وی با پروردگار کریم خویش بیهوده شروع به مشاجره

^۱ فاتحه: ۶،۷

^۲ اعراف: ۱۲۷

و مجادله نمی‌کند که مرا از این مصایب مصون بدار؛ زیرا، در آن هنگام اصرار به دعای عافیت، مجادله با خداوند و خلاف موافقت تام است. بلکه، عاشق راستین با نزول بلا، گام به جلو بر می‌دارد و جان خود را ناچیز و بی‌ارزش می‌پندارد و وابستگی به جان را وداع می‌گوید و به کلی تابع مَرَضی مولای خویش می‌گردد و رضایت او را می‌طلبد. در حق چنین کسی خداوند متعال می‌فرماید: وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ^۱ یعنی: بنده عزیز خداوند، جانش را در راه خداوند فدا می‌کند، و در ازای آن، رضای خداوند را می‌خرد. همین کسان- اند که مورد رحمت خاص خداوند قرار می‌گیرند. خلاصه، روح استقامتی که با آن وصال خداوند به دست آید، همین است که بیان گردید. هر کسی که طالب آن است، بداند.

هفتمین وسیله به دست آوردن هدف اصلی، مصاحبت و همنشینی با نیکوکاران و نگاه کردن به ایشان به عنوان نمونه کامل است. پس، باید دانست که یکی از دلایل نیاز به انبیاء این است که انسان بالطبع محتاج به نمونه کامل است؛ نمونه کامل بر شوق و اشتیاق می‌افزاید و همت را تثبیت می‌کند، و آن کسی که

^۱ بقره: ۲۰۸

پیرو سرمشق نیست، سست می‌گردد و دچار لغزش می‌شود. خداوند متعال، به همین موضوع در آیات زیر اشاره می‌فرماید:

كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۱ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۲

یعنی: شما مصاحبت آن بندگان اختیار کنید که نیکوکارند و راه‌های آن بندگان را یاد بگیرید که پیش از شما مورد فضل قرار گرفتند.

هشتمین وسیله مکاشفه پاک، الهام پاک و خواب‌های پاکیزه از جانب خداوند است. در واقع سفر به سوی خداوند یک راه بسیار دقیق و ظریف و دارای مصایب و آلام گوناگونی است و ممکن است انسان در این راه ناخودآگاه گم شود یا ناامیدی بر او مستولی شود و گام برداشتن به جلو را ترک کند. لذا، رحمت خداوندی خواست که از جانب خود، او را در خلال این سفر تسلی و دلداری بدهد و عزم و همتش را تشدید کند و بر شوق او بیفزاید. پس، سنت او با مسافرین این راه اینگونه است که هر از گاهی با کلام و الهام خود ایشان را تسلی می‌دهد و بر آنان آشکار کند که من با شما هستم. آنگاه، آنها نیرو را باز می‌یابند و این سفر را با شدت

^۱ توبه: ۱۱۹

^۲ فاتحه: ۷

و حدت تمام طی می‌کنند. چنانکه خداوند متعال در این باره می‌فرماید: **لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ**^۱ همین‌طور وسایل متعدد دیگر هم هست که خداوند متعال در قرآن مجید بیان فرموده است، اما افسوس که ما به علت اطلاله کلام نمی‌توانیم همه آنها را بیان کنیم.

سؤال چهارم

تاثیر شریعت در عمل انسان هم در حین حیات و هم پس از مرگ چیست؟

پاسخ این سؤال را به طور فشرده قبلاً بیان کرده‌ایم و گفته‌ایم که تاثیر شریعت راستین و کامل خداوندی که در دل انسان، در این زندگانی به عمل می‌آید این است که انسان از حالت وحشیانه به انسان تبدیل می‌شود و سپس، از انسان، تبدیل به انسان با اخلاق می‌گردد و سپس، از انسان با اخلاق، به انسان با خدا و ربّانی تحول می‌یابد. یکی از تاثیرات شریعت در زندگی عملی این دنیا این است که شخصی که بر شریعت حق چنگ می‌زند، بر حسب مراتب، حقوق مردم را می‌شناسد و قوای عدل و احسان و همدردی را در موقع و محل خود به کار می‌بندد و آن سهمی که

^۱ یونس: ۶۵

خداوند به او از علم و معرفت و مال و آسایش و سایر نعمت‌ها داده است، بین همه مردم برحسب مراتبشان تقسیم می‌نماید و آنان را در آن نعمت‌ها شریک می‌کند. او مانند آفتاب، تمام نور خود را بر همه خلق می‌افشاند و مثل ماه، نوری از حضرت اعلی دریافت می‌کند و آن را به دیگران می‌رساند. او بسان روز روشن می‌شود تا راه‌های نیکی و خوبی را به دیگران نشان دهد. او همانند شب از هر ضعیفی چشم پوشی می‌کند و به خستگان آرامش می‌بخشد و مانند آسمان، هر حاجتمندی را زیر سایه خود جا می‌دهد و باران فیض خود را به موقع می‌فرستد، و همانند زمین، با کمال تواضع، جهت آسایش هر آدمی چون فرش می‌شود و همه را با عطوفت خویش در بر می‌گیرد و به آنها انواع میوه‌های روحانی عرضه می‌کند. تاثیر شریعت کامل همین است و کسی که بر شریعت کامل استوار باشد، ادای حق الله و حق العباد را به نقطه کمال می‌رساند و در وجود خداوند محو می‌گردد و برای مخلوق، خادم حقیقی می‌شود. این تاثیر شریعت، در اعمال این زندگی است، اما تاثیر آن بعد از مرگ این است که در آن روز، وصال معنوی خداوند به صورت دیدار آشکار نصیبش می‌شود و خدمتی که وی به خاطر محبت خداوند متعال به مخلوق کرد و عامل آن، ایمان و اعمال صالحه بود، بسان درختان و انهار بهشت متمثل و

متجسد می‌گردد و دیده می‌شود. در این مورد فرمان خداوند این است:

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا^۱

یعنی: سوگند به آفتاب و تابش آن، قسم به ماه که چون از آفتاب پیروی کند، یعنی از آفتاب نور حاصل کند و سپس، مانند آفتاب، آن نور را به دیگران برساند، و سوگند به روز، هنگامی که درخشش آفتاب را بنماید و راهها را آشکار سازد و سوگند به شب، وقتی که تاریک کند و در پرده تاریکی خود همه را دربرگیرد و سوگند به آسمان و علت غایی آن که موجب این بنای آسمان گردید و سوگند به زمین و علت غایی آن که موجب این نوع فرش زمین شد و سوگند به نفس و به آن کمال نفس که نفس انسان را مساوی با همه این چیزهای مزبور قرار داد، یعنی آن کمالاتی

^۱ شمس: ۲ الی ۱۶

که به طور متفرق در این چیزها وجود دارد، نفس انسان کامل به تنهایی همه آن کمالات را در خود جمع دارد و همان طور که تمام این چیزها به طور جداگانه به انسان خدمت می‌کنند، چنانکه در بالا ذکر کردم، انسان کامل تمام این خدمات را به تنهایی انجام می‌دهد. سپس، خداوند متعال می‌فرماید که آن شخصی رستگار شد و از مرگ رهایی پیدا کرد که نفس را اینگونه پاکیزه ساخت، یعنی مانند آفتاب و ماه و زمین و غیره در خداوند محو گردید و خادم خلق الله گشت.

به خاطر داشته باشید که مراد از حیات، حیات جاودانه‌ای است که در آینده به انسان کامل حاصل می‌شود. این اشاره به این مطلب است که ثمره شریعت، حیات جاودانه‌ای است که از غذای دیدار خداوند، همواره مستدام خواهد ماند. سپس، فرمود که آن شخصی هلاک گشت و از زندگی ناامید شد که نفس خویش را در خاک آمیخت و استعداد آن کمالات را که به وی داده شده بود، به ثمر نرسانید و زندگی کثیف را گذراند و بازگشت. سپس، به طریق مثال فرمود که قصه ثمود شبیه قصه آن بدبخت است. آنان ناقه‌ای را زخمی کردند که ناقه خداوند خوانده می‌شد و بر آن، آب چشمه خود را بستند. پس، این شخص نیز در حقیقت ناقه خداوند را جریحه‌دار کرد و آن را از چشمه محروم نگه داشت.

منظور این است که نفس انسان ناقه خداوند است که او بر آن سوار می‌شود. یعنی، قلب انسان جایگاه تجلیات الهی است و آبِ آن ناقه، محبت و معرفت خداوند است که انسان از آن زنده است. سپس، فرمود وقتی که ثمود آن ناقه را زخمی کرد و آب را بر او بست، بر آنان عذابی نازل گردید و خداوند متعال هیچ اعتنایی به این نکرد که بعد از مرگ آنان، حال فرزندان و بیوه‌هایشان چگونه خواهد بود. پس، همین‌طور آن کسی که آن ناقه، یعنی نفس را زخمی می‌کند و نمی‌خواهد آن را به کمال برساند و آب را بر آن می‌بندد نیز هلاک خواهد شد.

فلسفه سوگندهای خداوند متعال به چیزهای مختلف

باید به یاد داشته باشید که قسم خوردن خدا به خورشید و ماه و غیره نشان دهنده حکمتی بی‌نهایت دقیق است. غالب مخالفین ما به سبب عدم آگاهی، به این عمل خدا اعتراض می‌کنند که خدا چه نیازی به قسم داشت و چرا به مخلوق خود قسم خورده است؟ چون اینان فهمشان زمینی است، نه آسمانی، نمی‌توانند معارف حقه را بفهمند. لازم به ذکر است که هدف اصلی از قسم خوردن این است که فردی که سوگند می‌خورد، می‌خواهد بر ادعای خویش شهادت و گواهی بیاورد؛ کسی که بر ادعای خود

گواهی نداشته باشد، به جای گواه، قسم خداوند متعال را یاد می‌کند. زیرا، خداوند عالم الغیب است و او در هر جریان نخستین گواه است. گویی او گواهی خدا را بدین سبب ارائه می‌کند که اگر خداوند متعال پس از سوگند خوردن ساکت بماند و عذابی نازل نکند، آنگاه گویی او بر بیان آن شخص مانند گواهان مهر می‌زند. بنابراین، مخلوق نباید قَسَم مخلوق دیگری را بخورد. زیرا، مخلوق عالم الغیب نیست و هنگام قسم دروغ، قادر به کیفر دادن هم نیست. اما، قسم خدا در این آیات به نحو سوگندِ مخلوق نیست بلکه در این مورد، سنت الله بر این است که کارهای خدا دو نوع است. یکی از آنها بدیهی است و همه می‌توانند آن را درک کنند و هیچ‌کس در آن اختلاف ندارد. نوع دوم مبنی بر کارهایی است که نظری است و اهل دنیا در درک آن دچار اشتباه می‌شوند و باهم اختلاف دارند. بنابراین، خداوند متعال با یاد سوگند خواسته است تا با شهادت امور بدیهی، امور نظری را برای مردم ثابت کند.

البته روشن است که خورشید و ماه و روز و شب و آسمان و زمین در حقیقت از خواصی برخوردارند که قبلاً ذکر کردیم. همه، از خواصی که نفس ناطق انسان دارد، آگاه نیستند. پس، خدا کارهای بدیهی خود را به طور گواه برای آشکار کردن کارهای نظری‌اش ارائه نموده است. گویی او می‌فرماید که اگر شما به

خواصی که در نفس ناطق انسانی وجود دارد، شک دارید، در آن صورت به ماه و خورشید و غیره دقت کنید که آنها به طور بدیهی دارای این خواصند، و شما می‌دانید که انسان یک عالم صغیر است و در نفس او نقشه تمام عالم به طور اجمالی وجود دارد. بنابراین، وقتی که این موضوع به اثبات رسیده است که اجرام بزرگ در عالم کبیر این خواص را در خود دارند و به مخلوقات مختلف فیض می‌رسانند، چگونه ممکن است انسانی که برتر از تمام مخلوقات خوانده می‌شود و با بلندترین مقام آفریده شده است، از این خواص، تهی و بی‌نصیب باشد. خیر، بی‌نصیب نیست؛ بلکه در انسان نیز مانند خورشید، نور علم و عقل وجود دارد که به وسیله آن می‌تواند همه دنیا را منور کند و مانند ماه از حضرت اعلی نور مکاشفه و الهام و وحی یابد و آن نور را به دیگران که هنوز به کمال انسانی نرسیده‌اند، برساند. پس، چگونه می‌توان گفت که نبوت باطل است و همه رسالت‌ها و شریعت‌ها و کتاب‌ها، مکر و غرض‌ورزی انسان است. شاهد این امر هستید که با روشن شدن روز، چگونه همه راه‌ها روشن و منور می‌شوند و همه نشیب و فراز به چشم می‌آیند. پس، انسان کامل، روز منور روحانی است که با ظهورش، هر راهی نمایان می‌گردد. او راه راست را نشان می‌دهد که کجا و کدام است. بنابراین، برای نشان دادن صداقت و راستی، روز روشن خود اوست. همچنین، مشاهده می‌کنید که شب چگونه

خستگان را آرام می‌کند. کارگران شکسته و کوفته روز، در کنار عطوفت شب، به خوشی می‌خوابند و پس از زحمات روزانه به آرامش نایل می‌شوند. شب برای همه چشم‌پوش نیز است. همین‌طور، بندگان کامل خدا برای فراهم نمودن آرامش به دیگران به دنیا می‌آیند. یافتگان وحی و الهام از خداوند، جانکاهی و زحمت همه عاقلان را کم می‌کنند. توسط آنان مشکلترین معارف و عقده‌ها به راحتی حل می‌شوند. وحی خداوند از عقل انسانی چشم‌پوشی می‌کند، همان‌طور که شب چشم‌پوش است و نمی‌گذارد خطاهای ناپاک انسان در دنیا ظاهر شود. عاقلان و خردمندان با یافتن نور وحی، اشتباهات خویش را در درون خود اصلاح می‌کنند و با برکت الهام پاک خداوند، خود را از پرده‌داری نجات می‌دهند. به همین سبب، هیچ فیلسوف اسلامی مانند افلاطون برای بتی، مرغ به عنوان قربانی نداد. چون افلاطون از روشنی الهام بی‌نصیب بود لذا فریب خورد و باوجود اینکه فیلسوف بزرگی بود، این حرکت ناپسند و نابجا را انجام داد. اما، حکما و دانشمندان مسلمان در اثر پیروی از سید و مولای‌مان رسول الله صلی الله علیه و سلم از انجام چنین حرکات ناپاک و نابجایی مصون ماندند. اینک بنگرید که چگونه اثبات کرده‌ایم که الهام مانند شب، برای عاقلان چشم‌پوش است.

شما این نکته را هم می‌دانید که بندگان کامل خدا هر درمانده‌ای را مثل آسمان در سایه خود در بر می‌گیرند. پیامبران آن ذات پاک به طور ویژه و دریافت کنندگان وحی، معمولاً مانند آسمان، باران فیض را می‌بارانند. همچنین، اینان خصلت زمین را هم دارند و از نفس نفیستان درختان علوم عالی گوناگون می‌رویند که از سایه و ثمره و گل‌هایشان، مردم بهره‌مند می‌شوند. پس، این قانون طبیعتِ صریح که جلوی چشمان ماست، شاهدی بر آن قانون پنهانی است و شهادت آن را خداوند تعالی، در این آیات به صورتِ سوگند تقدیم نموده است. پس، بنگرید چقدر این کلام که در قرآن مجید آمده است، پر از حکمت است، و این از زبان کسی به ظهور رسیده است که امی و اهل بیابان بود. اگر این کلام خداوند نبود آنگاه عموم خردمندان و تمام افرادی که باسواد خوانده می‌شوند، از این نکتهٔ دقیقِ معرفت، عاجز نمی‌گشتند و با نگاه اعتراض به آن نمی‌نگریستند. علی‌القاعده، هنگامی که انسان موردی را از هیچ جهت نتواند با عقل قاصر خود متوجه شود، آنگاه، به آن سخن پر از حکمت اعتراض می‌کند، و اعتراض او شاهدی بر این امر می‌شود که آن نکتهٔ حکمت‌آمیز، برتر و بالاتر از عقل عموم بود. به همین علت، خردمندان باوجود داشتن شهرتِ خردمندی، به آن اعتراض کردند. اما، حالا که این راز

آشکارا گردید، از این پس، هیچ عاقلی اعتراض نخواهد نمود، بلکه از آن لذت هم خواهد برد.

به یاد داشته باشید که قرآن مجید برای آوردن شاهد از قانون طبیعت، بر سنت قدیم وحی و الهام، از همین قبیل سوگندها در جایی دیگر یاد کرده است: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ^۱

یعنی: قسم به آن آسمانی که از آن باران می‌بارد و قسم به آن زمین که بر اثر باران، رستنی‌های گوناگونی می‌رویاند که این قرآن، کلام خدا و وحی اوست و در بین حق و باطل، داور و حاکم است و عبث و بیهوده نیست. یعنی، بی‌موقع نیامده بلکه مانند باران فصلی به موقع آمده است.

در این آیات، خداوند متعال برای اثبات حقانیت قرآن مجید که وحی اوست، قانون طبیعت را آشکارا به طریق سوگند نشان داده است. یعنی، در قانون طبیعت همیشه این مسئله مشهود و ملموس است که به هنگام ضرورت از آسمان باران می‌بارد. چرا که، تمام مدار سرسبزی زمین منوط به باران آسمانی است. اگر از آسمان باران نبارد، رفته رفته چاه‌ها نیز خشک می‌شوند.

^۱ طارق: ۱۲ الی ۱۵

درحقیقت، وجود آب زمین نیز منحصر به باران آسمان است. به همین علت، هرگاه از آسمان باران می بارد، آب چاه های زمین هم بالا می آید. چرا سطح آب بالا می آید؟ به این علت که آب آسمانی باعث می شود که آب زمینی بالا بیاید. همین رابطه میان وحی الهی و عقل وجود دارد. وحی الله، یعنی الهام الهی، آب آسمانی است و عقل، آب زمینی است و این آب همیشه از آب آسمانی که الهام است نشأت می گیرد و اگر آب آسمانی، یعنی نزول وحی متوقف گردد، آب زمینی هم رفته رفته خشک می شود. آیا این دلیل کافی نیست که اگر مدت طولانی بگذرد و هیچ ملهمی بر زمین ظهور نکند، فهم عاقلان بسیار گندیده و فاسد می شود، چنانکه آب زمین خشک و متعفن می گردد؟ برای درک بیشتر، نگاهی به وضعیت آن دورانی که قبل از بعثت حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم تمامی دنیا را فرا گرفته بود، کفایت می کند. از زمان بعثت حضرت مسیح، ششصد سال گذشته بود و طی این مدت هیچ ملهمی ظهور نکرده بود. بدین علت، همه جهان حالت نامطلوبی پیدا کرده بود. تاریخ هر کشور با صدای رسا می گوید که قبل از زمان ظهور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، افکار فاسد در کل دنیا گسترش یافته بود. چرا چنین بود و سبب آن چه بود؟ علت این بود که سلسله نزول الهام آسمانی از مدت ها قبل متوقف شده بود. سلطنت آسمانی فقط به دست عقل بود و

این عقل ناقص، مردم را به فساد و خرابی‌های وحشتناکی مبتلا ساخته بود. آیا کسی هست که از این امر ناآگاه باشد؟ دقت کنید، وقتی که آب الهام تا مدتی نبارید، آب همهٔ عقل‌ها چطور خشک گردید. بنابراین، خداوند متعال در این سوگندها، همین قانون طبیعت را تقدیم می‌کند و می‌فرماید که شما با دقت بنگرید، آیا این قانون طبیعت محکم و دائمی خدا نیست که سرسبزی کل زمین منوط به آب آسمان است. پس، قانون طبیعت، آشکارا بر این قانون طبیعت مخفی که سلسله الهام الهی است، گواه است. بنابراین، از این گواه، بهره‌ای ببرید و تنها عقل را رهبر خود قرار دهید، چون آن مانند آبی است که نمی‌تواند بدون آب آسمانی باقی بماند. چنانکه آب آسمانی این ویژگی را دارد که صرف نظر از آن که در چاهی بریزد یا نریزد، سطح آب کل چاه‌ها را بالا می‌برد، همین‌گونه، وقتی ملهمی از جانب خدا در دنیا ظهور می‌فرماید، خواه عاقلی از او پیروی کند یا نکند، در زمان آن ملهم، در عقل‌ها آنچنان روشنی و پاکی پدید می‌آید که قبل از آن وجود نداشت. مردم خواه ناخواه جستجو در راه حق را آغاز می‌کنند و از غیب حرکتی در قوه تفکرشان ایجاد می‌شود. لذا، این همه پیشرفت دانش و جوشش قلب به خاطر مقدم مبارک آن ملهم ایجاد می‌شود و مطابق ویژگی خود، سطح آب زمین را بالا می‌برد. بنابراین، چنانچه مشاهده کردید که کسی در جستجوی مذاهب

برخاسته است و آب زمین اندکی به جوش آمده است، برخیزید و آماده شوید، و به یقین بدانید که از آسمان، باران شدیدی که باران الهام است بر دل کسی باریده است.

سوال پنجم: وسایل کسب علم و معرفت کدام است؟

در پاسخ به این پرسش لازم به ذکر است که قرآن شریف در این خصوص مفصلاً مطالبی آورده است و ذکر تمام آنها به هیچ وجه در اینجا امکان پذیر نیست، اما به طور نمونه، مقداری را بیان می‌کنم.

باید دانست که قرآن مجید علم را به سه نوع تقسیم نموده است: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین. چنانکه قبلاً نیز در تفسیر سورة الهاکم التکائر بیان کردیم، علم الیقین آن است که به چیز مطلوب با واسطه، نه بی‌واسطه، علم و آگاهی پیدا شود. چنانکه، از دود بر وجود آتش استدلال می‌کنیم؛ ما آتش را نمی‌بینیم، فقط دود را می‌بینیم و به وسیله آن به وجود آتش یقین حاصل می‌کنیم و این علم الیقین است و اگر آتش را هم ببینیم، در آن صورت این مرحله، مطابق بیان قرآن مجید، یعنی مطابق مراتب علمی که در سورة الهاکم التکائر بیان شده‌اند، به عین الیقین موسوم است و اگر ما در آن آتش وارد هم شویم، آنگاه مرتبه آن علم، طبق بیان قرآن مجید حق الیقین است. بنابراین،

اکنون نیازی به بازنویسی مجدد سوره الهاکم التکاکثر نیست. حال، حضار محترم خودشان در این راستا این تفسیر را بررسی کنند. گفتنی است که وسیله نوع اول علم، یعنی علم الیقین، عقل و منقولات می‌باشند. خدای تعالی از جهنمی‌ها نقل می‌کند و می‌فرماید:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۱

یعنی: اهل جهنم می‌گویند، اگر ما عاقل بودیم و دین و عقیده را عاقلانه می‌سنجیدیم یا به نوشته‌ها و سخنرانی‌های عقلا و محققین با دقت گوش فرا می‌دادیم، امروز در جهنم نمی‌افتادیم. این آیه موافق با آیه دیگری است که در آن، خداوند تعالی می‌فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۲

یعنی: خداوند متعال نفس انسانی را برای پذیرفتن امری، بیش از وسعت علمی‌اش مکلف نمی‌سازد و عقایدی را تقدیم می‌کند که درک آنها در حیطة استعداد انسان است تا حکم او، تکلیف مالا یطاق نباشد. در این آیات، به این شکل نیز اشاره شده است

^۱ ملک: ۱۱

^۲ بقره: ۲۸۷

که انسان به وسیله گوش نیز می‌تواند علم الیقین حاصل کند. مثلاً، ما لندن را ندیده‌ایم، فقط از کسانی که آنجا را دیده‌اند به وجود آن شهر پی می‌بریم. اما، آیا می‌توانیم شک کنیم که شاید همه آنان دروغ گفته باشند؟ یا مثلاً، اگرچه ما در زمان پادشاه عالمگیر نبوده‌ایم و قیافه عالمگیر را هم ندیده‌ایم، اما آیا برای ما شبهه‌ای وجود دارد که عالمگیر چغتائی یکی از پادشاهان بوده است؟ پس، این مرتبه یقین چگونه حاصل شد؟ پاسخ همین است که فقط با تکرار سماع. بنابراین، شکی نیست که سماع نیز ما را به مرتبه علم الیقین می‌رساند. کتب پیامبران اگر از لحاظ سلسله سماع هیچ خللی نداشته باشند، آنها هم وسیله علم سماعی‌اند. اما، اگر کتابی، کتاب آسمانی نامیده شود و مثلاً پنجاه شصت نسخه از آن باقی مانده باشد و برخی نسخه‌هایش با بعضی نسخه‌های دیگر مغایر و متفاوت باشند، در آن صورت، اگرچه گروهی یقین هم داشته باشند که از این نسخه‌ها فقط دو یا چهار نسخه صحیح هستند و ما بقی جعلی و ساختگی‌اند، باز هم برای اهل تحقیق آنچه مبتنی بر تحقیقات کامل نباشد، بیهوده است. بنابراین، به سبب وجود تناقض، همه نسخه‌ها بیهوده و فاقد ارزش خواهند گشت و هرگز جایز نخواهد بود که به چنین بیانات متناقض، به عنوان ابزار علمی استناد کرد. چرا که، تعریف علم

این است که یک معرفت حتمی ارائه بدهد، و در مجموعه تناقض-ها وجود معرفت یقینی ممکن نیست.

در اینجا، این نکته را به خاطر داشته باشید که قرآن شریف فقط به حد سماعی اکتفا نکرده است، بلکه برای تفهیم مسایل، دلایلی بسیار معقول و منطقی آورده است و در عقاید و احکام و اصولی که تقدیم نموده است، هیچ امری نیست که به اجبار و با تحکم باشد. خداوند متعال فرموده است که همه عقاید و احکام اسلامی و غیره در فطرت انسان از پیش به ودیعت نهاده شده‌اند و به همین دلیل خداوند متعال بر قرآن شریف نام «ذکر» نهاده است، چنانکه می‌فرماید: هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ يَعْنِي: این قرآن پر برکت، چیزی جدید نیاورده است، بلکه آنچه را که در فطرت انسان و در صحیفه قدرت وجود دارد، یادآوری می‌کند. سپس، در جای دیگر می‌فرماید: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ^۱

یعنی: دین اسلام نمی‌خواهد هیچ چیزی را به زور و اجبار بقبولاند، بلکه برای هر امری دلیل می‌آورد. علاوه بر این، در قرآن

^۱ بقره: ۲۵۷

شریف برای روشن کردن دل‌ها خاصیت روحانی هم وجود دارد. چنانکه می‌فرماید:

شَيْفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ^۱

یعنی: قرآن بر اثر خاصیت خود، همهٔ مرض‌ها را از بین می‌برد. بنابراین، نمی‌توانیم آن را کتاب منقول بنامیم. این کتاب به همراه خود بهترین دلایل عقلی و نوری درخشنده دارد.

بی‌شک دلایل عقلی که از مقدمه‌های صحیح استنباط شده باشند، به علم‌الیقین می‌رسانند. خداوند متعال در این رابطه به آیات زیر اشاره می‌کند و می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۲

یعنی: وقتی که دانشمندان و اهل خرد در ساخت اجرام زمین و آسمان تفکر و تعقل می‌کنند و موجبات و علل کوتاه یا بلند بودن شب و روز را با نظر عمیق می‌نگرند، از مشاهدهٔ این نظام،

^۱ یونس: ۵۸

^۲ آل عمران: ۱۹۱، ۱۹۲

دلیلی بر وجود خداوند متعال به دست می‌آورند، اما برای کشف حقیقت بیشتر، از خداوند یاری می‌طلبند و او را در هر حال، ایستاده، نشسته و دراز کشیده بر پهلوها یاد می‌کنند، و در اثر این عملشان، عقلشان درخشان می‌گردد. بنابراین، هنگامی که آنها با عقل خود در ساخت احسن و عالی اجرام فلکی و ارضی تفکر می‌کنند، بی‌اختیار می‌گویند که چنین نظام بالغ و محکمی، هرگز باطل و بی‌سود نیست، بلکه چهره‌صانع حقیقی را نشان می‌دهد. پس، آنها به الوهیت خالق عالم اقرار کرده و اینگونه مناجات می‌کنند که خداوند! تو آن پاک و منزّه هستی که احدی نمی‌تواند وجود تو را انکار کند و به تو صفات ناشایست نسبت دهد. پس، تو ما را از آتش جهنم نجات ده، یعنی انکار ذات تو، به عبارت دیگر، عین جهنم است و همه آرامش و راحتی در تو و در شناخت تو است. کسی که از شناخت راستین تو محروم بماند، در حقیقت در همین دنیا در آتش است.

حقیقت فطرت انسانی

یک وسیله دیگر برای کسب علم، وجدان انسانی است که نامش در کتاب خدا، فطرت انسانی است. چنانکه خداوند تعالی می‌فرماید:

فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا^۱

یعنی: مردم بر فطرت الهی آفریده شده‌اند. نقش این فطرت چیست؟ فطرت همین است که تصور شود خدا واحد، لا شریک، خالق همه چیز و پاک از مرگ و زاد و ولد است. ما بدین سبب وجدان را در مرتبه علم الیقین قرار می‌دهیم که ظاهراً از طریق وجدان علم به آن صورت حاصل نمی‌شود که از دود درباره آتش حاصل می‌شود. اما، این طریق هم خالی از نوعی تحصیل علم ظریف نیست و آن اینکه خداوند در هر چیزی خاصیت نامعلومی نهاده است که نمی‌توان آن را بیان و تعریف کرد. اما، با نگاه کردن به آن چیز یا حتی با تصور آن هم بی‌درنگ ذهن به سوی آن خاصیت منتقل می‌شود. آن ویژگی برای وجود آن چیز همانقدر لازم است که برای آتش، دود لازم است. مثلاً، هنگامی که درمورد چگونگی ذات خداوند متعال فکر می‌کنیم و می‌اندیشیم که آیا او هم باید اینگونه باشد که مانند ما متولد گردد و مانند ما رنج تحمل کند و مانند ما بمیرد، در آن صورت، دلمان فوراً از این تصور بیزار می‌شود و وجدان مان می‌لرزد و آنقدر به جوش می‌آید که چنین خیالی را به شدت از خود دور می‌راند و می‌گوید: خدایی که تمامی امیدها وابسته به قدرتش است، باید از تمامی ضررها

منزه و کامل و قدرتمند باشد. هرگاه خیال خداوند به دل‌ها بیفتد، باید بلافاصله رابطه کاملی بین توحید و خدا، بسان دود و آتش، بلکه بسیار محسوس‌تر از آن، در ذهن شکل بگیرد. بنابراین، علمی که به وسیله وجدان حاصل می‌شود، در مرتبه علم الیقین قرار دارد، اما فراتر از آن، مرتبه‌ای دیگری نیز وجود دارد که به آن عین الیقین می‌گویند. در این مرتبه علم، نباید میان یقین ما و آنچه که به آن یقین پیدا شده باشد، هیچ واسطه‌ای وجود داشته باشد. مثلاً، وقتی ما با حس بویایی خود، رایحه یا بوی بدی را تشخیص می‌دهیم و یا با حس ذائقه بر شیرینی و شوری اطلاع می‌یابیم و یا با حس لامسه، گرمی یا سردی را معلوم می‌کنیم، تمام این معلومات، جزء عین الیقین ما می‌باشند. اما، در راستای عالم آخرت، علم الهیات ما هنگامی به حد عین الیقین می‌رسد که خود ما، الهامی را بی‌واسطه دریافت کنیم و صدای خدا را با گوش خود بشنویم و مکاشفه‌های خدا را با چشمان خود صاف و روشن ببینیم. ما برای حصول معرفت کامل، بدون شک محتاج به الهام بی‌واسطه هستیم و در دل خود برای رسیدن به این معرفت کامل، گرسنگی و تشنگی بچشیم. اگر خداوند متعال از پیش برای ما اسباب این معرفت را فراهم نکرده بود، در آن صورت چرا احساس تشنگی آن را در ما ایجاد کرد؟ آیا ما در این زندگی

خود که برای ذخیره آخرت مان، تنها مانند یک پیمان‌ه است، می-
توانیم به امری راضی شویم که به خدای راستین و کامل و قادر
و زنده، فقط به صورت قصه و داستان ایمان آوریم؛ یا صرفاً به
معرفت عقلی بسنده کنیم که آن نیز معرفتی ناقص و ناتمام است؟
آیا دل عاشقان راستین و شیفتگان حقیقی خداوند نمی‌خواهد که
از کلام آن محبوب لذت ببرد؟ آیا کسانی که برای خداوند، همه
دنای خویشتن را بر باد داده‌اند و دل و جان را باختند، می‌توانند
به این امر راضی شوند که فقط در نور کمی باشند و بمیرند و
چهره آن آفتاب صداقت را نبینند؟ آیا این راست نیست که «انا
الموجود» گفتن خدای حیّ و زنده ما را به چنان مرتبه‌ای از
معرفت می‌رساند که اگر تمام کتب فیلسوفان جهان به یک طرف
گذاشته شود و از طرف دیگر انا الموجود گفتن خدا باشد، در آن
صورت در مقابل این کلام خدا، تمام نوشته‌ها هیچ ارزشی ندارند.
کسانی که باوجود فیلسوف بودن کور مانده‌اند، چه می‌توانند به ما
بیاموزند؟! خلاصه، اگر اراده خداوند متعال بر این باشد که به
طالبان حق معرفت کامل عطا کند، در آن صورت لازم است که
باب مکالمه و مخاطبه خود را باز بگذارد. خداوند متعال در این
باره در قرآن مجید می‌فرماید:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ^۱

یعنی: ای خدا، به ما آن راه استقامت را نشان بده که راه بندگانی است که مورد انعام تو قرار گرفته‌اند. اینجا، منظور از انعام، الهام و مکاشفه و سایر علوم آسمانی‌اند که مستقیماً به انسان داده می‌شوند. همین‌طور در جای دیگر می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَتَخَفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ^۲

یعنی: کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند و استقامت کامل اختیار می‌کنند، فرشتگان خداوند متعال بر آنها نازل می‌شوند و به ایشان الهام می‌کنند که بیمناک و اندوهگین نشوید. برای شماسست آن بهشتی که درباره‌اش وعده دادند. پس، در این آیه هم با کلمات روشن فرموده‌اند که بندگان نیکوی خداوند متعال هنگام غم و خوف، از خداوند الهام دریافت می‌کنند، و فرشتگان نازل می‌شوند و ایشان را تسلی می‌دهند. سپس، در آیه دیگر می‌فرماید:

^۱ فاتحه: ۶،۷

^۲ حم سجده: ۳۱

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

یعنی: به دوستان خدا به وسیله الهام و کلام خدا، در این دنیا مژده داده‌اند و در زندگی آینده نیز مژده داده خواهد شد.

منظور از الهام چیست؟

در اینجا به خاطر داشته باشید که منظور از کلمه الهام این نیست که مطلبی از طریق تفکر و تعقل به دل بیفتد، آنچنانکه شاعر برای ساختن شعر، سعی می‌کند یا مصرعی می‌سازد و درباره مصراع دوم به تفکر می‌نشیند و دومین مصراع هم به دلش می‌افتد. پس، این افتادن فکر در دل، الهام نیست، بلکه مطابق قانون طبیعت خداوندی، نتیجه فکر و خیال خود انسان است. کسی که به امور خوب بیندیشد یا به امور زشت فکر کند، بر حسب تلاشش، حتماً چیزی به دلش راه می‌یابد. مثلاً، شخصی نیک و صادق در حمایت از راستی، اشعاری می‌سراید و شخص دیگری که کثیف و پلید است، در اشعار خود از دروغ حمایت می‌کند و به صادقان ناسزا می‌گوید. حال، بدون شک این هر دو نفر تعدادی شعر خواهند سرود و جای تعجب نخواهد بود اگر شعر آنکه دشمن صادقان است و از دروغ حمایت می‌کند، به سبب

تمرین پیوسته‌اش، بهتر از آب در بیاید. بنابراین، اگر تنها به دل/افتادن را الهام بنامیم، یک شاعر ذلیل که دشمن صداقت و صادقان است و همیشه در مخالفت با حق قلم می‌زند و افترا به کار می‌برد را نیز می‌توان ملهم خدا نامید. در دنیا در رمان‌ها و چیزهای دیگر، سحر بیانی وجود دارد و شما می‌بینید که آنها به طور کلی باطل‌اند، اما این قبیل مضامین همواره در دل مردم خطور می‌کنند. آیا می‌توانیم به آنها الهام بگوییم؟ پس، اگر تعریف الهام تنها این است که بعضی امور به دل خطور کنند، در آن صورت به دزد هم می‌توان ملهم گفت. زیرا، گاهی اوقات در اثر تفکر، طرق بسیار خوبی برای نقب زنی و راهزنی و ریختن خون ناحق در دلش خطور می‌کند. آنگاه، آیا این روا خواهد بود که تمام این طرق ناپاک را الهام بنامیم؟ هرگز. بلکه، این خیال متعلق به کسانی است که تا حال خبری از آن خدای حقیقی نداشته‌اند که با مکالمه خاص خود، دل‌ها را تسلّی می‌دهد و ناآشنایان را معرفت علوم روحانی می‌بخشد.

الهام چیست؟ الهام آن مکالمه و مخاطبه‌ای است که خدای پاک و قادر به صورت کلام زنده و مقتدر با بنده برگزیده خود یا با آن کسی که می‌خواهد او را برگزیند، انجام می‌دهد. هنگامی که این مکالمه و مخاطبه، بسیار فراوان و با تسلسل اطمینان‌بخش

آغاز گردد و در آن تیرگی خیالات فاسد وجود نداشته باشد و کلام ناتمام و بی سر و ته هم نباشد، بلکه کلامی لذیذ و پر از حکمت و پر شکوه باشد، آن کلام، کلام خدا است که با آن، خدا می‌خواهد بنده خود را تسلی دهد و خود را بر او آشکار نماید. البته گاهی کلامی ممکن است صرفاً برای امتحان باشد و اسباب کامل و با برکت به همراه خود نداشته باشد؛ در این حالت، بنده خداوند متعال، در مراحل ابتدایی خویش آزمایش می‌شود تا کمی از مزه الهام بچشد و به طور واقعی، حال و گفتار خود را مانند ملهمین راستین قرار دهد یا اینکه دچار لغزش شود. پس، اگر او مانند صادقان، صداقت حقیقی را اختیار نکند، از کمال این نعمت محروم می‌ماند و تنها لافزنی بیهوده در دستش می‌ماند. به صدها هزار بنده نیک وحی شده است، اما نزد خداوند مقام ایشان یکسان نیست، بلکه پیامبران پاک خداوند که کامل‌ترین وحی را دریافت می‌کنند نیز از حیث رتبه یکسان نیستند. خداوند متعال می‌فرماید:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ^۱

یعنی: اینان پیامبرانی‌اند که برخی از آنان بر بعضی دیگر فضیلت دارند. از این آیه ثابت می‌شود که الهام، فضل محض است

^۱ بقره: ۲۵۴

و هیچ ربطی به فضیلت کسی بر دیگری ندارد. فضیلت، فقط طبق صدق و اخلاص و وفاداری آدم است که خدا از آن آگاه است. البته، اگر الهام هم به همراه شرایط پر برکت نازل گردد، یکی از ثمرات آن صدق و اخلاص است. اگر الهام اینگونه باشد که بنده سؤال کند و خداوند پاسخ دهد و این سلسله سؤال و جواب مرتب ادامه پیدا کند و شوکت و نور الهی در آن یافت شود و بالغ بر علوم غیب و معارف صحیحه باشد، هیچ شکی در آن نیست و به یقین با الهام خدا مواجهیم. در الهام خداوندی لازم است که چنانکه دوستی با دوست دیگر ملاقات کند و باهم همکلام شوند، به همان ترتیب بین پروردگار و بنده همکلامی واقع شود، و اگر بنده از خدای تعالی در مورد چیزی سؤال کند و در پاسخ کلامی دلنشین و فصیح از او بشنود، کلامی که در آن نفس و غور و فکر بنده هیچ دخالتی نداشته باشد و آن مکالمه و مخاطبه برایش چون موهبتی باشد، این کلام خداوند است و چنین بنده‌ای به درگاه خدا عزیز است. اما، اینکه الهام به صورت موهبتی نازل شود و سلسله نزول الهام زنده و پاک، با خود صراحت و پاکی داشته باشد، عاید هیچ کسی نمی‌شود بجز افرادی که در ایمان و اخلاص و اعمال صالحه و در اموری که نمی‌توانیم بیان کنیم، ترقی کنند. الهام راست و پاک، کرامات عظیم الوهیت را نشان می‌دهد. بارها یک نور بسیار درخشان پدیدار می‌شود و همراه آن، یک الهام پر

شوکت و تابان نازل می‌شود. چه اتفاقی می‌تواند از این بزرگتر باشد که ملهم با آن ذات اقدس حرف بزند و همکلام شود که آفریدگار زمین و آسمان است. دیدار خداوند در دنیا همین است که انسان با او حرف بزند. ما در این بیان، آن حالت انسان را هرگز الهام نمی‌دانیم که کلمه، جمله یا شعری بی‌محل از زبانش جاری شود و همراه آن، مکالمه و مخاطبه‌ی خدای تعالی نباشد. بلکه، خداوند متعال اینگونه شخص را امتحان می‌کند. زیرا، او بندگان سست و غافل را از این طریق هم می‌آزماید که گاهی جمله یا عبارتی بر دل یا زبان شخصی جاری می‌کند، درحالی‌که او مانند افراد نابینا نمی‌داند که آن عبارت از کجا آمده است، از جانب خداوند یا از سوی شیطان؟ بنابراین، به هنگام دریافت این قبیل جملات، استغفار ضروری است. اما، اگر مکالمه‌ی الهی با یک فرد صالح و بنده‌ی نیک، آشکارا شروع گردد و او مورد مکالمه و مخاطبه‌ی خداوند متعال قرار گیرد و کلامی روشن، دلچسب، پر معنی، پر حکمت، با شکوه و کامل به گوشش برسد و بارها برایش چنین اتفاق بیفتد که بین خدا و او در عین بیداری، حد اقل ده مرتبه سؤال و جواب رد و بدل شود؛ یعنی وی سؤال کند و خدا جواب دهد و بعد در همان لحظات در عین بیداری ملهم حرف دیگری بگوید و خداوند هم جواب آن را بدهد و باز درخواست متواضعانه بکند و خداوند به آن نیز پاسخ دهد و این سلسله‌ی سخن همین‌طور

ده مرتبه بین او و خدا ادامه داشته باشد و خداوند به دفعات در حین مکالمات خویش دعا‌های ملهم را مستجاب نماید و او را از معارف عالی مطلع سازد و از رویدادهای آینده خبر دهد و با مکالمه آشکار خود به شکل سؤال و جواب مکرر، به او شرف عطا کند، چنین فردی باید از خداوند سپاسگزاری نماید و بیشتر از همه در راه او فدا گردد. زیرا، خداوند او را تنها از روی کرم و لطف خود از میان تمامی بندگان برگزید و وارث آن صدیقان گردانید که پیش از او درگذشتند. این نعمت، بسیار نادر الوقوع و نوعی خوشبختی است که به او ارزانی شده است. بجز این نعمت، هر چه هست، هیچ است.

خصوصیت اسلام

افرادی صاحب این مقام و مرتبه همیشه در اسلام بوده‌اند. بنابراین، این تنها دین اسلام است که به وسیله آن خداوند به بنده نزدیک می‌شود و با او صحبت می‌کند و در درونش سخن می‌گوید و دل او را تختگاه خود قرار می‌دهد و او را از درون به سوی آسمان می‌کشد و به او همه آن نعمت‌هایی را عطا می‌فرماید که به پیشینیان داده شده بود. افسوس جهانیان کوردل نمی‌دانند که انسان تا چه حدی به خدا نزدیک می‌شود. دنیاداران خودشان در این مسیر گام بر نمی‌دارند و اگر کسی گام بردارد، یا او را کافر

خطاب می‌کنند و یا اینکه او را معبود می‌سازند و به مقام الوهیت می‌رسانند. این هر دو رفتار، ظلمی است که از افراط و تفریط نشأت می‌گیرد. آدمِ عاقل باید کم‌همت و منکر این مقام و مرتبه نباشد و در شأن صاحب این مقام، بی‌احترامی نکند و همین‌طور شروع به پرستش او هم نکند. خداوند در این مرتبه رابطه خود را برای بنده خود چنان آشکار می‌کند که گویا جامه الوهیت خود را بر او پوشانده است و چنین شخصی برای دیدن خداوند، نقش آینه را پیدا می‌کند. این همان رازی است که نبی ما صلی الله علیه و سلم فرمودند: آن کس که مرا دید، خدا را دید. خلاصه، برای بندگان، این مقام، مقام نهایی است و همه سلوک بر آن تمام می‌شود و تسلاهی کامل حاصل می‌گردد.

مشرف بودن سخنران از مکالمه و مخاطبه الهی

من بر هموعان خود ظلم می‌نمایم اگر اکنون آشکار نکنم که مقامی که از آن تعریف کرده‌ام و مرتبه مکالمه و مخاطبه که تفصیلش را بیان نموده‌ام، به لطف خداوند متعال به من اعطا شده است. این موضوع را اعلام می‌کنم تا کورها را بینائی بخشم و جویندگان را از آن گم‌گشته مطلع سازم و گروندگان راستی را مژده آن چشمه پاک بدهم که ذکر آن را خیلی‌ها می‌کنند، اما عده‌ای بسیار قلیل به آن می‌رسند. من به حضار اطمینان می‌دهم

که خدایی که در رسیدن به او، نجات انسان و خوشبختی دائمی نهفته است، بجز پیروی از قرآن مجید هرگز حاصل نخواهد شد. کاش آنچه من دیده‌ام، مردم هم ببینند و آنچه من شنیده‌ام را مردم نیز بشنوند و قصه‌ها را رها کنند و به سوی حقیقت بشتابند. آن وسیله کامل علم، که توسط آن خدا دیده می‌شود، و آن آب پاک کننده آلودگی، که با آن تمامی شک و شبهات دور می‌شوند، و آن آینه‌ای که با نگاه در آن، هستی برتر دیده می‌شود، مکالمه و مخاطبه خدای متعال است که ذکر کردم. هر کسی که روحش طالب حق است، برخیزد و جستجو کند. من به راستی می‌گویم که اگر در ارواح انسان‌ها جستجوی حقیقی پدیدار شود و در دل‌ها تشنگی واقعی ایجاد گردد، در آن صورت مردم این راه را جستجو خواهند کرد و در این راه مشغول خواهند شد. اما، این راه از چه طریق به دست می‌آید و حجاب چگونه برداشته خواهد شد؟ من به همه طالبان حق اطمینان می‌دهم که تنها دین اسلام است که مژده این راه را می‌دهد و دیگر ادیان مدت‌های مدیدی است که بر الهام خدا مهر نهاده‌اند. اما، به یقین بدانید که این مهر از طرف خدا نیست، بلکه انسان به علت محرومیت خود، حيله می‌تراشد و یقیناً بدانید که همان‌طور که ممکن نیست بتوانیم بدون چشم ببینیم، بدون گوش بشنویم و بدون زبان حرف بزنیم، این هم ممکن نیست که بدون قرآن روی محبوب عزیز را ببینیم. من

جوان بودم، حالا پیر شدم، اما هیچ کس را نیافتم که بدون این چشمه پاک، جام این معرفت آشکار را نوشیده باشد.

وسيله علم كامل الهام خدا است

ای عزیزان، ای محبوبان! هیچ انسانی نمی‌تواند در اراده خدای متعال با او به ستیزه برخیزد. حتماً بدانید که وسیله علم کامل، الهام خداوند است که به پیامبران پاک داده شد. پس، خدایی که دریای فیض است، هرگز نخواسته که در آینده، به الهام مهر زند و دنیا را به باد دهد، بلکه او درهای الهام و مکالمه و مخاطبه را برای همیشه باز نگه داشته است. اما، باید آن را البته از راه درست جستجو کنید، چرا که با روش درست جستجو کردن به راحتی می‌توانید به آن برسید. آب زندگی از آسمان بارید و در مقام مناسب خود قرار گرفت؛ اینک شما چه باید بکنید تا بتوانید آن آب را بنوشید؟ در پاسخ می‌گویم که باید افتان و خیزان خود را به آن چشمه برسانید. سپس، دهان خود را در برابر آن چشمه بنهید تا از آن آب حیات سیراب شوید. برای انسان، تمامی سعادت در همین امر است که هر کجا آن روشنی را پیدا کند، به آن سو بشتابد و هر کجا نشان آن یار گم‌گشته پیدا شود، همان راه را اختیار کند. می‌بینید، نور همواره از آسمان فرود می‌آید و به زمین می‌رسد. همین‌طور، نور راستین هدایت نیز از آسمان فرود می‌آید.

انسان نمی‌تواند فقط با سخنان و حدس‌های خویش به عرفان حقیقی نایل شود. آیا می‌توانید خدا را بدون تجلی خدا دریابید؟ آیا می‌توانید چیزی را در تاریکی، بدون نور آسمانی ببینید؟ اگر می‌توانید ببینید، شاید بتوانید خدا را هم ببینید. چشم‌های ما اگرچه بیناست باز هم محتاج نور آسمانی است و گوش‌های ما اگرچه شنواست، باز حاجتمند نسیمی است که از جانب خدا بوزد. آن خدا، خدای راستین نیست که ساکت است و تمامی مدارش بر حدس‌های ما بچرخد، بلکه خدای کامل و زنده، آن خدایی است که خودش به وجود خود خبر می‌دهد، و اکنون نیز او همین را خواست که وجود خود را خود نشان دهد. دریچه‌های آسمان در حال گشوده شدن است؛ به زودی سپیده بامداد طلوع می‌کند. مبارک باد آنانی که برخیزند و خدای حقیقی را جستجو کنند؛ همان خدایی که به آن هیچ بدبختی و مصیبتی وارد نمی‌شود و بر تابش جلال او، هیچگاه اتفاقی نمی‌افتد. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱

یعنی: تنها خداست که هم نور آسمان است و هم نور زمین؛ همه جا، نور از اوست. آفتاب را اوست آفتاب؛ اوست جان تمامی

^۱ نور: ۳۶

جانداران زمین؛ اوست خدای راستین زنده. مبارک است کسی که وی را قبول کند.

سومین وسیله علم، اموری هستند که در مرتبه حق الیقین قرار دارند و تمامی شدائد و مصایب و ناراحتی‌هایی است که به انبیای و نیکوکاران خدا، از دست مخالفان یا به واسطه قضا و قدر آسمانی وارد می‌شود و توسط این نوع رنج‌ها و ناراحتی‌ها، تمامی آن هدایت‌های شریعت که صرفاً به شکل علمی در دل انسان بود، به صورت عملی اجرا می‌شوند. سپس، در زمین، عمل نشو و نمو می‌گیرد و به کمال تام می‌رسد و وجود خود این عاملان به رهنمودهای شریعت، یک نمونه کامل از رهنمودهای خدا می‌گردد و تمامی اخلاق از جمله عفو، انتقام، صبر و ترحم و غیره که در وهله اول فقط در دل و مغز هستند، اکنون به برکت عمل و تمرین و ممارست، در تمامی اعضا دیده می‌شوند. خلاصه، با این وسیله علم، اخلاق، تمام جسم و اعضا را تحت تاثیر قرار می‌دهند و نقش و نگار خود را بر آنها ثبت می‌نمایند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ

وَرَحْمَةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱ لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ
وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
أَدَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ^۲

یعنی: ما شما را با قرار دادن در شرایطی چون بیم و گرسنگی و ضرر مالی و نقص جان و بی‌حاصلی تلاش و مرگ اولاد می‌آزماییم. یعنی، تمامی این رنج‌ها به شکل قضا و قدر یا از دست دشمن بر شما وارد خواهد شد. مژده باد بر کسانی که هنگام مصیبت فقط این مطلب را بگویند که ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. صلوات و رحمت خدا شامل حال این بندگان است و همین بندگانند که به کمال هدایت رسیده‌اند. یعنی، علمی که فقط در ذهن و دل انباشته شده است، هیچ شرف و بزرگی ندارد؛ علم حقیقی آن است که از مغز پایین بیاید و تمامی اعضای بدن را مؤدب گرداند. همین‌طور، یادداشتهای حافظه باید به عمل درآیند. بنابراین، برای تقویت علم و ارتقای آن، وسیله بزرگ آن است که نقوش علم را به طور عملی در اعضا ایجاد کنید. هیچ علم آدنی نیز بدون مداومت و کارورزی بر عمل، به کمال نمی‌رسد. مثلاً، از مدت‌ها پیش می‌دانیم و آگاهیم که نان پختن کاری بس

^۱ بقره: ۱۵۶ الی ۱۵۸

^۲ آل عمران: ۱۸۷

آسان و ساده است و هیچ ظرافت کاری ندارد. روش نان پختن که بسیار ساده است، این است که آرد را خمیر کرده و گلوله خمیر آن را به اندازه یک نان درست کنیم و پس از هم زدن در دو دست، آن را پهن کنیم و روی تابه بیندازیم و پس از پخته شدنش از هر دو طرف، آن را برای چند لحظه روی آتش بگذاریم؛ اینگونه نان آماده می شود، اما به زبان آوردن این سخن، فقط لاف و گزاف علمی ماست نه پخته کاری در عمل. اگر بخواهیم در عمل نان بپزیم، با مشکلات زیادی روبرو می شویم. به طور مثال، نخستین مشکل ما این است که خمیر را به قوام مناسب بیاوریم، در غیر این صورت، خمیر یا مانند سنگ، سخت می شود و یا شل می شود و فقط به درد پخت کیک خواهد خورد. اگر بعد از زحمت و خستگی بسیار خمیر هم درست شود، پخت نان اینگونه می شود که کمی می سوزد یا اندکی نپخته می ماند و نان از وسط شکل قرص نان را خواهد داشت و از خیلی جاها تکه های اضافی نامتناسب در خواهد آورد، و این در حالی است که پنجاه سال شاهد پخته شدن نان هستیم. خلاصه، تنها به دلیل داشتن علمی که به عمل در نیامده است، چندین کیلو آرد را به باد خواهیم داد. پس، وقتی در موارد معمولی هم حال علم ما اینگونه است، آنگاه در امور بزرگ، بدون تمرین و تداوم در عمل، چطور می توان تنها به علم و آگاهی اعتماد کرد. بنابراین، خداوند متعال در این

آیات می گوید که مصیبت‌هایی که من بر شما فرود می آورم، همه، وسیله علم و تجربه‌اند. یعنی، علمتان از آنها کامل می گردد.

سپس، خداوند متعال در ادامه می فرماید که شما از لحاظ مال و جانتان نیز آزمایش می شوید. مردم اموالتان را می دزدند و شما را می کشند و شما از دست یهود و مسیحیان و مشرکان، رنج بسیار می برید؛ آنها کلمات آزار دهنده به شما خواهند گفت. پس، اگر صبر پیش گیرید و از سخنان بی محل و بیهوده دوری کنید، همت و شجاعت پیشه کرده‌اید. منظور از تمام این آیات این است که علم مبارک و خجسته فقط آن است که در عمل درخشش خود را به نمایش بگذارد، و علم منحوس آن است که تنها در حد علم باشد و هیچگاه به مرحله عمل نرسد.

باید دانست همان طور که از طریق تجارت، مال افزون می گردد و گسترش می یابد، همین طور هم علم با مزاولت بر عمل به کمال خود می رسد. بنابراین، کارورزی بر عمل، وسیله بزرگی برای رساندن علم به کمال است. در علم، بر اثر کارورزی نور پدیدار می شود. گفتنی است که رسیدن علم به مرتبه حق الیقین همین است که با عمل هر جنبه‌ای از علم آزمایش شود و در اسلام هم همین طور است. آنچه که خدای متعال مردم را به وسیله قرآن آموخته است این است که در حقیقت برای آنان این فرصت را

فراهم کرده است که این تعالیم را در عمل منور کنند و از نور آن خود را مملو سازند.

دو قسمت از حیات حضرت پیامبر اسلام ﷺ

به همین علت، خداوند متعال شرح احوال نبی‌مان صلی الله علیه و سلم را به دو قسمت تقسیم نمود.

قسمت اول دوره آلام و مصایب و دشواری‌هاست و قسمت دوم شامل دوره پیروزی است. این دو قسمت از حیات آن حضرت ﷺ بدین دلیل است که در هنگام مصایب، باید اخلاقی به ظهور برسند که در زمان سختی‌ها به ظهور می‌رسند و همین‌طور در زمان فتح و اقتدار باید اخلاقی به اثبات برسند که بدون اقتدار به اثبات نمی‌رسند. پس، به این نحو هر دو نوع اخلاق آن حضرت صلی الله علیه و سلم در طی دو دوره، با کمال وضوح به اثبات رسیدند. درباره دوران مصایب که بالغ بر سیزده سال در مکه معظمه است، از مطالعه شرح احوال آن زمان، به روشنی آشکار می‌گردد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم اخلاقی را که درستکار کامل باید به هنگام مصایب و مشکلات نشان دهد، یعنی توکل بر خدا، دوری از جَزَع، عدم سستی در انجام وظیفه و مرعوب نشدن از هیچ کس را به نحوی نشان دادند که بسیاری از کافران با مشاهده استقامتشان ایمان آوردند و گواهی دادند که تا وقتی

کسی توکل کامل بر خداوند نداشته باشد، نمی‌تواند با این استقامت و به این نحو، مصایب را تحمل کند.

سپس، زمانی که دوران دوم فرا رسید، یعنی فتح و اقتدار و ثروت میسر شد، در آن زمان هم ویژگی‌های اخلاقی عالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم مانند عفو، سخاوت و شجاعت چنان به کمال و ظهور رسیدند که گروه کثیری از کافران با مشاهده همین اخلاق ایمان آوردند. آن حضرت آزاردهندگان خود را بخشیدند و به کسانی که حضرت را از دیارشان بیرون کرده بودند، امان دادند و به حاجتمندان ثروت دادند و پس از تسلط کامل بر بزرگترین دشمنان خود، آنها را بخشیدند. بسیاری از مردم اخلاق ایشان را دیدند و گواهی دادند که کسی که از جانب خداوند بیاید و به حقیقت درست کردار نباشد، هرگز نمی‌تواند متصف به این اخلاق باشد. به همین علت است که کینه‌های دیرینه دشمنان آن حضرت از بین رفتند. بزرگترین خلقی که آن حضرت از خود نشان دادند و در قرآن شریف ذکر شده است، این است:

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱

یعنی: به آنان بگو که عبادت، قربانیم، مردنم و زیستنم در راه خداست. یعنی، برای ابراز جلال او و نیز برای فراهم کردن آرامش به بندگان اوست تا آنان از مرگم، حیات حاصل کنند. در اینجا کسی گمان نکند اینکه مردن در راه خدا و برای صلاح بندگان ذکر شده است، حضرت نعوذبالله مانند جاهلان و دیوانه‌ها قصد خودکشی کردند و گمان بردند که با کشتن خود به دیگران سودی می‌رسانند، بلکه ایشان با این کارهای بیهوده، به شدت مخالف بودند و قرآن مجید مرتکب این نوع خودکشی را سخت مجرم و قابل کیفر می‌داند. چنانکه می‌فرماید:

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ^۱

یعنی: خودکشی نکنید و با دستان خود باعث مرگ خودتان نشوید. روشن است که اگر دل خالد درد دارد و زید از روی همدردی به او، سر خود را بشکند، در این صورت زید در حق خالد هیچ عمل نیکویی انجام نداده است، بلکه سر خود را با عملی احمقانه، ناحق شکسته است. این کار در صورتی کار نیک بود که زید به طریق مناسب و مفید در خدمت به خالد سرگرم می‌شد و برای او داروهای مفید فراهم می‌کرد و طبق قاعده‌های طبابت او را معالجه می‌نمود، اما او با شکستن سر خود هیچ فایده‌ای به

^۱ بقره: ۱۹۶

خالد نرساند و به ناحق به یکی از اعضای مهم بدن خود آزار رساند. خلاصه، منظور آیه این است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم جان خود را به حقیقت برای همدردی و رستگاری انسانیت وقف کرده بودند و با دعا و تبلیغ و با تحمل جور و جفای آنها و با هر طریق مناسب و حکیمانه‌ای، جان و آسایش خود را در این راه فدا می‌کردند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۱ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ
عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ ۲

آیا تو از این غم و از این زحمتی که برای مردم می‌کشی، خودت را هلاک خواهی کرد و آیا تو به سبب کسانی که حق را قبول نمی‌کنند، با این حسرت کشیدن فراوان، جان خود را خواهی باخت؟ طریق حکیمانه جهت جان باختن در راه ملت همین است که برای بهبود ملت با راه‌های مفید قانون طبیعت، سختی‌ها را بر جان خود تحمل کنید و با به کار گرفتن تدابیر مناسب، جان خود را برای آنها فدا کنید، نه اینکه با دیدن ملت در گمراهی و بلای سخت، یا در حالت خطر، به سر خود سنگ بزنید یا با خوردن کمی سم از این جهان کوچ کنید و گمان برید

۱ شعراء: ۴

۲ فاطر: ۰۹

که با این حرکت بیجای خود، ملت را نجات داده‌اید. این کار، کار جوانمردان نیست، بلکه از خصلت‌های زنانه است و افراد بی‌حوصله همیشه این روش را پیشه می‌کنند که وقتی مصیبت را غیر قابل تحمل می‌بینند، فوراً به سمت خودکشی می‌شتابند. اگرچه ممکن است بعداً تعبیری متفاوت از چنین خودکشی داشته باشند، اما این حرکت، بی‌شک ننگ عقل و عاقلان است. بدیهی است که صبر چنین شخصی و مبارزه نکردن او با دشمن هم، معتبر نیست. چون، وی فرصت انتقام نداشته است، وگرنه از کجا معلوم است که اگر او قدرت انتقام می‌یافت چه کارهایی انجام می‌داد! تا وقتی که انسان دوران مصیبت و قدرت و حکومت و ثروت را طی نکند، تا آن هنگام اخلاق حقیقی او هرگز به ظهور نمی‌رسد. بنابراین، روشن است که شخصی که فقط در حالت ضعف و نداری و بی-اقتداری مظلومانه بمیرد و زمان اقتدار و حکومت و ثروت را نداشته باشد، اخلاق واقعی او وابسته به قدرت نیست. همین‌طور نمی‌توان ثابت کرد کسی که در میدان جنگ حضور نیافته است، دلیر است یا بزدل؛ هیچ رأیی نسبت به اخلاقش نمی‌توان داد. چرا که، نمی‌دانیم اگر او بر دشمنان خود غلبه می‌یافت، با آنها چه رفتاری می‌کرد و اگر به ثروت می‌رسید، آیا آن ثروت را می‌انباشت یا به مردم هم می‌داد و اگر در میدان جنگ می‌رفت، بزدلانه فرار می‌کرد یا شجاعانه می‌جنگید. به هر حال به لطف و عنایت خداوند

متعال نبی‌مان صلی الله علیه و آله و سلم این فرصت را پیدا کردند که تمام اخلاق فاضله را به ظهور برسانند و آنچنان سخاوت و شجاعت و حلم و عفو و عدلی از خود نشان دادند که نظیر آن در دنیا یافت نمی‌شود. آن حضرت در هر دو دوران، هم در زمان ضعف و هم در هنگام قدرت، هم در وقت نداری و هم در دوران ثروت، به تمام جهان نشان دادند که ذات پاکشان جامع اخلاقی عالی است و هیچ خلق انسانی که خداوند متعال به آن فرصت بروز دادن نداده باشد، جزء اخلاق فاضله نیست. خلاصه، تمام اخلاق فاضله اعم از شجاعت، سخاوت، استقلال، عفو، حلم و غیره در آن-حضرت چنان به ثبوت رسیدند که نظیر آن در دنیا، طلب محال است. آری، این حقیقت است. خداوند تعالی آنانی را که ظلم را به منت‌های خود رساندند و خواستار نابودی اسلام بودند، بدون کیفر نگذاشت. زیرا، رها کردن آنان بدون کیفر و مجازات، گویی هلاک کردن صادقان در زیر پایشان بود.

هدف از جنگ‌های آن حضرت ﷺ

جنگ‌های حضرت پیامبر ﷺ هرگز با این غرض نبود که مردم خواه ناخواه کشته شوند. مسلمانان از سرزمین اجدادیشان رانده شده بودند و بسیاری از مردان و زنان مسلمان بی‌گناه به شهادت رسیده بودند، و ظالم همچنان دست از ظلم خود بر نمی‌داشت و

مانع عمل به تعالیم اسلام می‌شد. لذا، قانون حفاظت خدا چنین خواست که از نابودی کلی مظلومین جلوگیری کند. بنابراین، فقط با آنانی که شمشیر برداشتند، با شمشیر مبارزه به عمل آمد. خلاصه، جنگ برای دفع فتنه قاتلین و برای دفع شر بود و در زمانی صورت گرفت که ستمکاران می‌خواستند اهل حق را به کلی نابود کنند. در این حالت، اگر اسلام این عمل محافظت از خود را انجام نمی‌داد، هزاران کودک و زن بی‌گناه به قتل می‌رسیدند و اسلام سرانجام نابود می‌گشت.

به خاطر داشته باشید، زورگویی مخالفان ما این است که گمان می‌کنند هدایت الهامی باید به گونه‌ای باشد که در آن، هیچگاه و در هیچ جایی، تعلیم مبارزه با دشمنان نباید وجود داشته باشد و همیشه باید به حلم و نرمی محبت و رحمت سوق دهد. چنین کسانی تصور می‌کنند که با این گمان خود به خدای عز و جل تعظیم بسیار زیاد کرده‌اند. آنها همه صفات کامل او را فقط به نرمی و ملایمت محدود می‌کنند. درحالی‌که، تدبیر کنندگان در این راستا به آسانی می‌توانند درک کنند که اینان به اشتباهی بزرگ و فاحش دچار شده‌اند. با نگاهی به قانون طبیعت خدا، آشکارا اثبات می‌شود که او برای دنیا رحمت محض است. اما، آن

رحمت به طور مداوم و همیشه به صورت نرم و ملایم ظاهر نمی‌شود، بلکه گاهی بنا به طلب و به طور کلی از سر رحمت، مانند طبیعی حاذق، شربت شیرین می‌نوشاند و گاهی هم داروی تلخ می‌دهد. رحمت خداوند متعال چنان شامل حال بنی بشر است که تمام وجودش مورد رحمت او است. هیچ شکی وجود ندارد که هر کدام از ما کُل وجود خود را دوست دارد و اگر کسی بخواهد یک موی از ما بکند، به شدت نسبت به او عصبانی می‌شویم. باوجود این، محبتی که به وجود خود داریم، در تمام وجود ما تقسیم شده است و در حقیقت، تمام اعضا برای ما عزیزند و راضی به آسیب رسیدن به هیچ کدام از اعضای وجودمان نمی‌شویم. اما، باز هم بدیهی است که ما تمام اعضای وجود خود را یکسان دوست نداریم، بلکه محبت اعضای رئیسه که بر آنها مدار زیادی از اهداف ماست، بر دل‌های ما غالب می‌باشد. همچنین، ما سایر اعضا را نسبت به یک عضو خیلی بیشتر دوست داریم. پس، هرگاه برای ما موقعیتی پیش آید که نجات یک عضو منوط به زخمی کردن یا بریدن یا شکستن عضوی دیگر باشد، در آن صورت برای حفظ جان خود، بی‌تأمل برای زخمی کردن یا بریدن آن، آماده می‌شویم. اگرچه، در این صورت دل ما غمگین هم می‌شود که یک عضو عزیز خودمان را زخمی می‌کنیم یا می‌بریم، اما فقط به این دلیل که فساد آن عضو، اعضای دیگر را تباه نکند، مجبور به قطع

آن می‌شویم. بنابراین، از این مثال باید فهمید که وقتی خداوند می‌بیند که باطل پرستان، بندگان صادق او را نابود می‌کنند و فساد گسترش می‌یابد، برای حفظ جان صادقان و فرونشاندن فساد، تدابیری مناسب، خواه از آسمان یا از زمین، به ظهور می‌رساند، زیرا او هم رحیم و هم حکیم است.

الحمد لله رب العالمین.